

تاریخ

پیامبران و شامان

دستی نوک الا سن والانبیا

از

عزیز بن اصفهانی

زبده

دکتر جعفر شاد



انستاتو نیا از بکت ایران

HistoryBook.ir

HistoryBook.ir

بایکار مستند
جنس فرخنده حیدر
علی حضرت با این محمد رضا شاه پسر
شاهنشاهی آریا مهر

HistoryBook.ir

برای آنگاه در تاریخ و جغرافیای تاریخی ایران تحقیق جامع و کامل
و دقیق انجام بگیرد نخستین کار آن است که ماخذ و مدارک منجم و معتبرند
و دسترس محققان واقع شود .

بسیاری از این آثار که در ادوار مختلف بر زبان فارسی تألیف
شده هنوز بر چاپ نرسیده و چاپ بعضی دیگر باوقتی شایسته انجام
نخورده است اما کتابها و رسالاتی که بر زبانهای دیگر نوشته شده
نیز فراوان است و البته هر پژوهنده ای نمی تواند با چندین زبان
بیگانه آشنائی داشته باشد .

برای رفع این مشکل بنیاد فرهنگ ایران می کوشد کتابهای
فارسی را که از این جهت ارزش و اهمیت دارد و نمونه های خطی آنها
از دسترس علاقه مندان دور است منتشر کند و کتابها و رسالاتی را
که بر زبانهای دیگر تألیف یافته است به فارسی درآورد و انتشار دهد .

پرویز نائل خانجری
دبیر کل بنیاد فرهنگ ایران

تاریخ پیامبران و شامان

(سنی ملوک الأرض و الانبیاء)

از

حمزة بن حسن اصفهانی

ترجمه

دکتر جعفر شکار



آشنایات بنیاد فرهنگ ایران

بمساعدت مالی سازمان برنامه
۱۵۰۰ نسخه در تیرماه ۱۳۴۶ در چاپخانه خواجه
چاپ شد



فهرست مندرجات

ز	مقدمه
یا	حمزه اصفهانی و آثار او
۱	مقدمه مؤلف
باب اول	
۵	در بیان تواریخ سالیهای پادشاهان ایران فصل اول - شرح سلسله‌های چهارگانه ایران : پیشدادیان ،
۷	کیانیان ، اشکانیان و ساسانیان
۱۳	فصل دوم - شرح مطالب فصل نخستین از کتاب موسی بن عیسی کسروی
۱۹	فصل سوم - شرح برخی از مطالب فصل نخستین ، طبقات چهارگانه
۲۵	سنوات تاریخی ایران در دوره اشکانیان
۲۷	سنوات تاریخی ایران در دوره ساسانیان
۳۰	فصل چهارم- ذکر اخبار پادشاهان ایران
۳۰	پیشدادیان
۳۵	کیانیان
۴۰	اشکانیان
۴۳	ساسانیان
۶۱	فصل پنجم - گفتار خدای نامه در باب آغاز آفرینش

باب دوم

- ۶۳ در بیان تاریخ سالیهای پادشاهان روم
 فصل اول - در بیان سالیهای پادشاهان مقدونیه
 ۶۵ فصل دوم - در بیان سالیهای پادشاهان رومیه
 ۶۶ فصل سوم - در بیان سالیهای پادشاهان قسطنطنیه
 ۶۸ فصل چهارم - اخبار پادشاهان سابق الذکر
 ۷۰ فصل پنجم - گفتار قاضی و کعب در باب سنین تاریخی فرمانروایان روم
 ۷۵

باب سوم

- ۷۹ در ذکر تواریخ سالیهای پادشاهان یونانی

باب چهارم

- ۸۳ در ذکر سالیهای قبطنیان

باب پنجم

- ۸۷ در ذکر تواریخ سالیهای اسرائیلیان

باب ششم

- ۹۷ در ذکر سالیهای تاریخ لخمیان پادشاهان عراق عرب

باب هفتم

- ۱۱۷ در ذکر سالیهای تاریخ غسانیان ، ملوک عرب شام

باب هشتم

- ۱۲۷ در ذکر سالیهای ملوک حمیر از عرب یمن

باب نهم

- ۱۴۵ در ذکر سالیهای تاریخ ملوک کنده

باب دهم

- ۱۴۹ در ذکر سالیهای تاریخ قریش ، ملوک عرب در دوره اسلام
 فصل نخست - ذکر قسمتی از تاریخ مدعیان پیش از تاریخ هجرت
 ۱۵۱ فصل دوم - در بیان روایات منقول در باره روز و ماه هجرت
 ۱۵۵ پینمبر و مبادی امر رسول اکرم از ولادت و بخت
 فصل سوم - در ذکر قسمتی از وقایع به تاریخ هجرت که پس از وفات
 ۱۵۸ پینمبر اثناف افتاد
 فصل چهارم - در بیان برخی از دلالات نجومی
 ۱۶۱ فصل پنجم - در ذکر سالیهای پادشاهان قریش
 ۱۶۴

۱۶۶	فصل ششم - در بیان نوروژها به سال هجری
	فصل هفتم - در بیان برخی از حوادث عبرت‌انگیز که در سالهای هجری
۱۷۵	اتفاق افتاد
۱۸۵	فصل هشتم - در بیان آشوبی که به عهد بنی‌عباس در بغداد اتفاق افتاد
۱۹۷	فصل نهم - در ذکر امرای خراسان
	سنوات تاریخی شاهان و امرای ایران از آغاز قرن دوم
۲۱۳	تانیمة اول قرن چهارم هجری (۳۵۰)
۲۱۴	فصل دهم - در ذکر امرای طبرستان
۳۱۹	تصحیحات و استدراکات
۳۲۷	فهرست‌ها

مقدمه مترجم

این کتاب که نام اصلی آن «تاریخ سنی ملوک الارض والانبیاء» است^۱ و من نام فارسی آن را «تاریخ پیامبران و شاهان» نهاده‌ام، یکی از مآخذ بسیار معتبر و اصیل و کهن در تاریخ عمومی قرن چهارم هجری است، مشتمل بر مطالب بسیاری دربارهٔ ایران و تاریخ پادشاهان و حکام و امرای ایرانی (پیشدادیان، کیانیان، ساسانیان، اشکانیان، عمال ایرانی در حیره و یمن، امرای خراسان و طبرستان و خلفای بنی‌عباس و جز آن).

در این کتاب از برخی منابع کهن از جمله «خدای‌نامه» قدیم‌ترین کتاب دربارهٔ ساسانیان استفاده شده، و بیشتر مؤلفان کتابهای تاریخی که از قرن چهارم به بعد می‌زیسته‌اند، از این اثر گرانبها بهره برده‌اند و حتی برخی مانند صاحب مجمل‌التواریخ و القصص اغلب مطالب آن را به فارسی برگردانده‌اند^۲.

لغات فارسی متعددی هم در این کتاب به کار رفته که از نظر زبان‌شناسی اهمیتی خاص دارد، و در اینجا چند لغت به عنوان نمونه یاد می‌شود:

بازیاد (ص ۵۹ = ع ۴: ۴۳) - جرز = گرز (ص ۵۳ = ع ۳۸) حواشیه یا حواشیه، جمع حوسیان، مصحف خونیاگر، ظ. (ص ۵۲ = ع ۳۸) - حوسیان (ص ۵۹ = ع ۴۳) دست، ظاهراً به معنی يك بار نوازندگی (ص ۵۲ = ع ۳۸) - ریاستین، ثنیه ریاس (ص ۶۲ = ع ۴۴) - قزاونه = قزوینیان (ص ۱۹۱ = ع ۱۳۴) - موابذه، جمع موبذ (ص ۱۷ = ع ۱۸) - هرابذه، جمع هیربذ (همان صفحه).

کسانی از خاورشناسان دربارهٔ حمزه اصفهانی و آثار او تتبع و تحقیق کرده‌اند، از جمله آنان: یوجین میتوخ آلمانی E. Mittwoch تحقیقی جامع در این باره دارد که از نظر اهمیت خاص آن، عیناً در پایان این مقدمه نقل خواهد شد.

۱- میتوخ خاورشناس آلمانی نام کتاب را «کتاب‌الامم» آورده است. اما در خود کتاب

اشارتی بدین نام نشده، و معلوم نیست مآخذ وی در ذکر این نام چه بوده است؛

۲- رك، مجمل‌التواریخ، مقدمه، ص م.

۳- «ع» اشاره به متن عربی کتاب است.

مؤلف کتاب

ابوعبدالله حمزه بن حسن معروف به حمزه اصفهانی، مؤلف کتاب حاضر در حدود سال ۲۷۰ هـ. ق. در اصفهان به دنیا آمد و بیشتر سالهای عمر خود را در آن شهر گذراند و سرانجام در حدود سال ۳۵۰-۳۶۰ زندگی را بدرود گفت.

به گفته میتوخ آلمانی شماره تألیفات حمزه به ۱۲ جلد می‌رسیده، و بیشتر این کتابها در باب نحو و لغت و ادب عربی بوده است. از این آثار بجز کتابهای «التنبیه علی حدوث التصحیف»، «مجموعه امثال یا «کتاب الامثال علی اقل»، «شرح اخبار ابی نواس» «سنی ملوک الارض والانبیاء» (کتاب حاضر)، باقی از میان رفته است. از کتابی به نام «الموازنة بین العربیة والفارسیة»^۱ نیز نسخه‌ای (ظاهراً ناقص) در دست است و قطعه‌ای از آن در معجم الادباء باقوت و المزهر سیوطی، و نیز فصلی از آن در «لسان‌المبزان» (ج ۱ ص ۲۹۹) نقل شده است.^۲

از جمله کتابهای کم شده حمزه کتاب «اصیهان و اخبارها» است که باقوت از آن چند بار یاد کرده^۳ و نیز ثمالی بنا بر آنچه در «تیمه‌الدهر» (ج ۳ ص ۱۲۴) در باب پنجم، محاسن شعرای اصفهان می‌گوید، این کتاب را در دست داشته و مطالبی نیز از آن نقل کرده است. در باره «التنبیه علی حدوث التصحیف» باید گفت که کتابی است حاوی مطالبی در باب زبان‌شناسی و تصحیف کلمات و نیز بیان اشتباهات لغت‌نویسان، و نسخه منحصراً به فرد آن در مدرسه مروی تهران است.

تیمور پاشا در «تصحیح لسان‌العرب» (ج ۱ ص ۲۵ و ۲۸ ح) ذکری از آن با نقل چند سطر آورده است.^۴ باقوت در معجم‌الادباء (ج ۲ ص ۲۳۰) از کتابی به نام «الردعی حمزة فی حدوث التصحیف»، که چنانکه از نامش پیداست در رد کتاب تصحیف حمزه نگارش یافته، نام برده است. درباره حمزه و آثار او پیش از این سخن نمی‌گوییم و خواننده را به مقاله محققانه میتوخ که در این باره حق مطلب را ادا کرده است و عین آن مقاله در پایان مقدمه خواهد آمد رجوع می‌دهیم.

نسخه‌های کتاب :

کتاب «سنی ملوک الارض والانبیاء» چندبار به چاپ رسیده و یک نسخه خطی هم از آن در دست است. قدیم‌ترین چاپ آن در لیبزیا (لابزیک) واقع در آلمان به سال ۱۸۴۴ م (= ۱۲۶۰ هـ. ق.) در ۲۴۳ صفحه به تصحیح گوتوالد M. E. Gottwaldt به طبع رسیده، این خاورشناس شرحی به لاتین هم به پایان کتاب افزوده است. مرحوم علامه قزوینی در هاشم‌نسخه‌ای از همین چاپ گوتوالد که به وی تعلق داشته و اینک در جزو کتب وی در کتابخانه دانشکده ادبیات تهران محفوظ است، یادداشت‌هایی نوشته و تصحیحاتی کرده است، اما چون

۱- میتوخ ولادت او را در حدود سال ۲۸۰ هجری حدس زده است.

۲- ر.ک: یادداشت‌های قزوینی ج ۴ ص ۱۶۳.

۳- ر.ک: همان کتاب مذکور. ۴- ر.ک: مقاله میتوخ در پایان همین مقدمه.

آگاهی از وجود نسخه مذکور پس از اتمام چاپ متن کتاب به دست آمد، برخی از تصحیحات که نگارنده خودبدان توجه نکرده بود با قسمتی از یادداشتها به پایان این ترجمه افزوده شد. چاپ دیگر نیز در برلین عیناً از روی نسخه مذکور (چاپ گوآولد) به تصحیح سید جواد ایرانی تبریزی به سال ۱۳۴۰ ه. ق. در مطبعه کلاویانی طبع شده که مبنای ترجمه کتاب حاضر است و شماره‌هایی که میانه دو قلاب قرار دارد صفحات چاپ برلین را نشان می‌دهد. همچنین طبع جدیدی از این کتاب در بیروت در جزو سلسله انتشارات «من التراث العربی» در دار مکتبه الحیة به سال ۱۹۶۱ م. انجام یافته. این چاپ که شامل مقدمه‌ای از «یوسف یعقوب المسکونی» است، هیچ مزیتی بر چاپهای قبلی ندارد و اغلاط موجود در دو چاپ نخستین عیناً در این چاپ به چشم می‌خورد.

اما نسخه خطی این کتاب، در کتابخانه اسماعیل صائب سنجر در استانبول (ترکیه) است و استاد مجتبی مینوی نگارنده را به وجود این نسخه دلالت کردند، ولی با کوششی که به عمل آمد تهیه عکس این نسخه و استفاده از آن میسر نشد.

نسخه‌های چاپی موجود هیچ‌یک از غلط‌کاری نبود، و نگارنده تاجایی که می‌توانست و با اندک بضاعتی که داشت، در ضمن ترجمه با توجه به قراین موجود و با استفاده از منابع معتبر به تصحیح اغلاط پرداخت و در حاشیه بدانها اشارت کرد، و در اینجا برای اجتناب از تطویل، از ذکر آن موارد خودداری می‌کند.

اشتباهات مجمل التواریخ:

چنانکه پیش از این گفتیم صاحب مجمل التواریخ بسیاری از مطالب «تاریخ سنی ملوک الارض والاینباء» را به فارسی ترجمه کرده و در کتاب خود آورده است، اما از دو نظر اشتباهات فراوانی در کتاب مذکور دیده می‌شود: نخست اینکه چاپ کتاب از روی نسخه منحصر به فردی که افتاد گیها و اغلاط بخصوص در اسامی خاص داشته، انجام گرفته، دودیکر آنکه خود مترجم در ترجمه مطالب دقت نکرده است مثلاً در صفحه ۷۹ متن عربی کتاب حاضر چنین آمده: «ثم ملك بعده النعمان بن الحارث فأصلح صهاريج الرصافة و در مجمل التواریخ (ص ۱۷۶) بدین سان ترجمه شده: «و صهاريج الرصافه آباد کرده» که چنین می‌نماید که صهاريج الرصافه مجموعاً نام خاصی است، حال آنکه باید ترجمه شود: استخرهای رصافه را ... آباد کرد (ص ۱۲۳ کتاب حاضر).

در مورد دیگری منی صفحه ۶۲ متن عربی این عبارت آمده: «ولغزیا ابن امضیا اثنتان و خمسون سنة منها و ابوه حی مأسور خمس عشرة سنة» که ترجمه آن چنین است: «غزیا پسر امضیا ۵۲ سال، و از جمله آن است مدت ۱۵ سال که در عهد پدرش زنده و در اسارت بوده» (کتاب حاضر ص ۹۴)، اما در مجمل التواریخ (ص ۱۴۴) بدین سان آورده: «غزیا ابن امضیا پنجاه و دو سال ملك بود، در عهد پدرش مأسوره (؟) پانزده ساله و مأسوره را نام خاص و اسم پدر دانسته است! و نیز رجوع شود به حاشیه ص ۸۵ کتاب حاضر. از این مطلب چنین نتیجه می‌گیریم که مجمل التواریخ بجز در مواردی که مرحوم ملك الشعراى بهار با مراجعه به منابع و مآخذ معتبر تصحیحاتی کرده است، اعتبار تاریخی

ندارد و اهمیت آن از این نظر است که یکی از متون کهن فارسی است .

نام کتاب ،

درباره نام فارسی کتاب (تاریخ پیامبران و شاهان) و ترجمه «ملوک» به «شاهان» تذکار این نکته لازم است که «ملک» اگرچه در این کتاب در معنی عام یعنی شامل سلطان ، پادشاه، والی و حکمران به کار رفته است، اما در استعمال غالب تاریخ نویسان سلطان یا پادشاه یا شاهنشاه به معنی پادشاه مستبد و مستقل بوده که ابدأ در تحت تبعیت و حمایت کسی نبوده است ، و ملک یا شاه به معنی والی یا حکمران ایالت و تحت تبعیت سلطان بوده است ، به عبارت دیگر ملوک ، ولات و حکمرانان ایالات، محصور در سلسله معینی به طور وراثت بوده اند نظیر خدیوهای مصر و راجه‌های هند نسبت به دولت انگلستان در زمانهای اخیر^۱. خلاصه آنکه در این کتاب علاوه بر پادشاهان از قبیل کیانیان ، ساسانیان ، اشکانیان ، سلاطین روم و یونان و غیرهم از حکمرانان و فرمانروایان از قبیل ملوک لخم و غسانیان و عمال ایرانی در حیره و یمن و امرای قریش و امرای خراسان و طبرستان گفتگوشده و بدین سبب از آنها به «شاهان» تعبیر شده است^۲ .

مآخذی که نگارنده در تحقیق مطالب بدانها مراجعه کرده، در پایان کتاب آمده است. اما در اینجا اشاره به يك مآخذ مهم را لازم می‌داند ، و آن یادداشتهای علامه قزوینی یا گنجینه گرانهای لغت و تاریخ و جغرافیا و کتاب‌شناسی و جز آن است که به همت دوست دانشمند و نویسنده زبردست آقای ایرج افشار در ۸ مجلد به چاپ رسیده است . نگارنده برای استفاده کامل از این منبع پربرکت همه مجلدات را تحت مطالعه گرفت و بسیاری از دشواری‌های کتاب را با مراجعه بدانها حل کرد .

جای خوشوقتی و مایهٔ سپاسگزاری است که بنیاد فرهنگ ایران به دبیر کلی استاد دکتر پرویز خانلری بخشی از فعالیت خود را به نشر و ترجمه منابع تاریخی و جغرافیایی اختصاص داده و کتاب حاضر مشمول این برنامه شده است .

در حصول این ترجمه از راهنمایی‌های استاد ارجمند مجتبی مینوی برخوردار شده‌ام و نیز استاد فرزانه جلال‌الدین همایی در ترجمه فصل چهارم از باب دهم (بیان برخی دلالات نجومی بر برتری اسلام) که نگارنده را به سبب ناآشنایی به دانش نجوم بسی دشوار بود ، یاری و حل مشکل کرده‌اند و همچنین دوست دانشمند آقای دکتر زریاب خوبی در مورد استفاده از بعضی منابع از یاری‌های لازم دریغ نداشته‌اند ، سپاسگزاری از این دانشمندان بزرگوار بر بنده فرض است .

اینک برای تکمیل مقال به نقل گفتار یوجین میتوخ دربارهٔ «حمزهٔ اصفهانی و آثار او» می‌پردازم .

۱- رك : یادداشتهای قزوینی ج ۷ ص ۱۳۰ و ۱۳۱ و ۲۸ .

۲- بجز در برخی موارد (مانند صفحه ۱) که اشتهاها این معنی رعایت نگردیده است.

حمزه اصفهانی و آثار او^۱

با پیشرفت اقتدار خلافت عباسیان ، روزگار زرین ادبیات تازی در حدود نیمه سده دوم عجرى آغاز گردید . خلیفه‌ها بسیار مایل بودند که مردان ادب و سخن‌سرایان و دانشمندان را تشویق و ترغیب کنند ، به ویژه منصور ، هارون الرشید و مأمون که دلبستگی فراوانی به ترویج عالم معنوی داشتند ، و این رایکی از بزرگترین کارهای خود می‌دانستند که دانشمندان را گرد خود فراهم آورند و به رونق بازار دانش بیفزایند .

روزگار اقتدار سیاسی عباسیان کوتاه بود ، یعنی کمی بیش از یک سده . قدرت خلافت در اثر کشمکش‌های بی‌پایان رو به کاستن نهاد ؛ ولایت‌ها ، یک به یک از زیر حاکم‌رانی مرکزی بیرون آمد ، و بزودی خلیفه‌ها بجز حکمفرمایان ظاهری امپراطوری ، چیز دیگری به شمار نمی‌آمدند ، و بجز نام ، چیز دیگری نداشتند . اما زوال حیات معنوی در کشورهای خلافت به اندازه ضعف سیاسی خلافت ناگهانی و سریع نبود . در حدود نیمه سده سوم و در پایان آن ، هنوز در بصره ، یا مرکز کهن سال علم نحو ، دانشمندی مانند مبرد وجود داشتند . در بغداد یا پایتخت کهن سال کشور که ازدست جنگ‌های پی‌درپی به ویرانی افتاده بود ، نویسندگانی مانند بلاذری ، ابن قتیبه و طبری که نوشته‌های بسیار مهمی از خود به یادگار گذاشتند ، می‌زیستند . در خاور ایران نیز روزگار زرین ادبیات تازی مدت زیادی پایدار ماند . با آنکه طوفان حوادث اصفهان ، پایتخت کهن سال را بسیار صدمه رسانده بود ، هنوز اینجا پناهگاه و جایگاه دانش و ادب اسلامی شمرده می‌شد . شماره دانشمندان تازی در آن شهر به اندازه‌ای فراوان بود که چندین کتاب‌ادبی درباره زندگی و آثار دانشمندان اصفهان انتشار داده‌اند . در ایران نخستین کشمکشی که برای به دست آوردن استقلال سیاسی انجام یافت با تجدید

حیات معنوی ملی توأم بود و در اثر آن ، در سده چهارم هجری ، پایه ادبیات نوین ایران برقرار گردید. پیش از آن ، روح ملی ایرانی ، هرگز کاملاً از میان نرفته بود ، و در آن روزگار این روح ملی باردیگر پرورش یافت و نیرومند گردید و نفوذ خود را در ادبیات تازی در ایران نشان داد .

یکی از پیشروان ادبی آن روزگار که در آثار تازی او نفوذ و دبستگی ایرانی دیده می شود حمزه بن حسن اصفهانی بود که در بخش یکم سده چهارم هجری در اصفهان می زیست . امروزه فقط شماره کمی از نوشته های این دانشمند را در دست داریم و با آنکه موضوع بیشتر آثار او علم نحو بود ، در ادبیات اسلامی به عنوان يك مورخ اشتهار دارد . تاریخ « کتاب الامم »^۱ به خامه اوست ، و همچنین تاریخ اصفهان که چندین بار در کتاب الامم از آن نام برده . از راه خواندن کتاب الامم بود که خاور شناسان اروپایی در سده هجدهم میلادی به حمزه دبستگی پیدا کردند . در این مقاله در باره آثار نحوی این دانشمند و کتاب تاریخ مشهور او به جزئیات بیشتری بحث خواهیم کرد .

نام کامل حمزه اصفهانی ابو عبدالله حمزه بن الحسن اصفهانی است . ما تا اندازه ای با اطمینان می توانیم بگوییم که در چه روزگاری حمزه می زیسته است . از روی نوشته های خود او چنین بر می آید که کتاب الامم را در سال ۳۵۰ هجری به پایان رسانید . مرگ او اندکی پس از این تاریخ به وقوع پیوست ، زیرا سمانی در کتاب الانساب خود می گوید ، که او پیش از سال ۳۶۰ در گذشت .

حمزه در فصل پنجم کتاب الامم که در باره « تاریخ اسرائیلی » است ، حوادثی را نقل می کند که در بغداد در سال ۳۰۸ از يك دانشمند یهود شنیده . از سوی دیگر ، حمزه یکی از شاگردان جوالیقی بوده است که در ۳۰۶ در گذشت ، و چون در کتاب الامم خود به هشت حادثه اشاره می کند که یاد می آورد در اصفهان در ۳۳۳-۲۹۷ رخ داده بودند ، ما می توانیم تصور کنیم که حمزه در حدود ۲۸۰ متولد شده است . از این رو زندگیش از آن تاریخ تا حدود ۳۵۰ طول کشید . حمزه در بغداد موقتاً اقامت گزید ، و در آغاز فصل سیزدهم کتاب اشعار ابونواس نقل می کند که در سال ۳۲۳ برای بار سوم ، به بغداد رفت تا در نسخه های این اشعار بررسی کند ؛ حتی در آن بار نیز در بغداد زیاد توقف نکرد ، و چنین به نظر می رسد ، که در پایان آن سال به اصفهان بازگشت . در يك قسمت از کتاب الامم خود ، در باره حوادث عمده اصفهان ، از دوره قحطی پایان سال ۳۲۳ و آغاز سال ۳۲۴ نام می برد و معلوم می شود که او خود شاهد این قحطی بوده است .

در سال ۳۵۰ ، هنگامی که يك عمارت کهن سال در « جی » ، شهری نزدیک اصفهان ، خراب شد ، نوشته های عجیبی را کشف کردند که تا آن روزگار نظیر شان را ندیده بودند . مردم آن شهر از حمزه درخواست کردند که عقیده خود را در باره آن نوشته ها و آن عمارت اظهار دارد . از این رومی توان فرض کرد که حمزه تا پایان عمر خود در اصفهان به سر می برد و در میان مردم اعتبار و اهمیت داشت . همچنین می توان گفت که جای اقامت همیشگی او اصفهان بوده ، و معنی عبارت « حمزه بن الحسن من اهل اصفهان » که در کتاب فهرست ابن ندیم دیده

می‌شود، نه تنها این است که حمزه در اسفهان به جهان آمد، بلکه در آن شهر نیز متیم بوده است.

حمزه به قصد دانش پژوهی مسافرت می‌کرد، و در مسافرت‌های خود در مجلس درس آموزگاران بزرگ حدیث حاضر می‌شد. گرچه حدیث، موضوع اصلی حمزه نبود، ولی يك قسمت از اوقات بیشتر دانشمندان مسلمان آن روزگار صرف آن می‌گردید. بیش از علم حدیث، در تاریخ، نحو و علم لغت دست داشت. از مسافرت‌های خود به ویژه به بغداد، بسیار بهره‌مند شد، زیرا از این راه توانست شخصاً چند تن از مهمترین دانشمندان هم‌روزگار خود را ملاقات کند از جمله:

۱ - ابن دُرَید :

حمزه در نوشته‌های نحوی خود چندین بار از او نام می‌برد. ابن دُرَید پس از آنکه مدت‌مدیدی در ایران بسربرد، در سال ۳۰۸ به بغداد رفت و تا پایان عمر خود یعنی تا سال ۳۲۱ در آنجا اقامت کرد. چنانکه پیش از این گفتیم در سال ۳۰۸ حمزه در بغداد بود. او و هم‌روزگارش ابوالفرج اسفغانی از تعلیمات ابن دُرَید بهره بردند، و ابن دُرَید کسی بود که در میان دانشمندان بزرگترین شاعر نامیده می‌شد و در میان شاعران بزرگترین دانشمند.

۲ - ابونضله مهلهل بن یعقوب بن مزروع :

حمزه در فصل سیزدهم تفسیر نامه‌اش بر دیوان ابونواس شرح می‌دهد که چگونه با این دانشمند آشنا گردید: در ۳۲۳ حمزه برای بار سوم به بغداد رفت برای بررسی به نسخه‌های اشعار ابونواس که در دست خانواده نوبخت بودند. به وسیله این خانواده به مهلهل معرفی شد و مهلهل اشعاری را که ابونواس در مصر به رشته نظم کشیده بود در تصرف خود داشت. حمزه همه این اشعار را از او گرفت و چون مهلهل دریافت که حمزه به گردآوری اشعار ابونواس میل فراوانی دارد، رساله‌ای نوشت و در آن از همه خطاهای آن شاعر انتقاد کرد. پس از چندی رساله دیگری نوشت در ستایش ابونواس. رساله نخست را که از سرقت‌های ادبی این شاعر نام می‌برد به حمزه تقدیم کرد و آن را در بغداد به او داد. هنگام اتمام رساله دوم، حمزه از بغداد رفته بود و به این جهت توانست فقط رساله نخست را در «دیوان» خود (در فصل سیزدهم) جای دهد. حمزه در آغاز آن فصل اندکی به شرح حال نویسنده این رساله می‌پردازد و می‌نویسد که پدر مهلهل که یعقوب نام داشته خواهرزاده جاحظ بوده که پس از مرگ دائش از بصره به سوریه مهاجرت کرد و در طبریه مسکن گزید. چنین گفته شده که چون نام «یعقوب» شوم بود همیشه آن را از بیماران خود پنهان می‌داشت و خود را فقط ابن مزروع معرفی می‌کرد. ابونضله مهلهل در طبریه به جهان آمد و پرورش یافت ولی پس از چندی از آنجا به عراق رفت. حمزه او را نقاد بزرگ شاعران جدید می‌امد و می‌گوید که او دیوان آنها را کاملاً تحصیل و بررسی کرده است.

۳ - خانواده نوبخت :

حمزه در دیوان ابونواس چندین بار از این خانواده نام می‌برد. در سال ۳۲۳ برای بررسی به نسخه‌هایی که خاندان نوبخت از اشعار ابونواس داشتند حمزه به بغداد

مسافرت کرد. این خانواده یکی از خانواده‌های مهم و نامی بغداد به شمار می‌رفتند و ایرانی نژاد بودند. خود نوبخت ستاره شناس دربار خلیفه منصور بود که از ۱۳۶ تا ۱۵۸ خلافت می‌کرد. پسرش ابوسهل جای پدر را گرفت. ابونواس باسران ابوسهل یعنی اسماعیل، سلیمان و فضل دوستی داشت و چندین قطعه از اشعار خود را به آنها هدیه کرد. به این ترتیب نوادگان آنها اشعار ابونواس را به حمزه دادند و او را از جزئیات زندگی آن شاعر آگاه کردند.

حمزه برای نوشته‌های تاریخی خود نه تنها با دانشمندان تازی مراد داشت، بلکه از یهودیان، یونانیان و زرتشتیان نیز آگاهی می‌گرفت. در سال ۳۰۸ حمزه برای موضوع تورات شناسی به شاگردی يك دانشمند یهودی به نام صدقیا پرداخت و از او درخواست کرد که برایش رساله مختصر و جامعی درباره تاریخ کلیمی بنویسد. در کتاب الامم خود، حمزه گفته‌ها و نوشته‌های این دانشمند یهودی را مبحث عمده فصل پنجم قرار داده است.

حمزه فعلاً شرح می‌دهد که چگونه توانست درباره امپراتوران بیزانسی آگاهی به دست آورد: یکی از اسیران یونانی نوکر احمد بن عبدالعزیز بن ابی داف بود و زبان یونانی را می‌توانست بخوبی بخواند و حرف بزند، ولی با زبان تازی چندان آشنا نبود. پسرش یمن که در خدمت دولت بود، هم دریونانی هم در تازی استاد بود و برای حمزه ترجمه می‌کرد. به این ترتیب که پدرش از يك کتاب یونانی درباره امپراتوران بیزانسی می‌خواند و او آن را به تازی ترجمه می‌کرد. حمزه به این آگاهی‌ها بسیار اهمیت می‌داد و به صحت و اعتبارشان عقیده داشت.

از روی آگاهی‌هایی که از دانشمندان مذهبی زرتشتی به دست آورده بود، حمزه نام بصره را به غلط تشریح کرد و از توصیف ابن مقفع درباره قصر مداین انتقاد نمود.

طبیعی است که حمزه برای فراهم آوردن کتابهای خود به بررسی کتابهای دانشمندان کهن‌سالتر می‌پرداخت. از خواندن نوشته‌های او پیداست که این نویسنده کتاب‌های فراوان و جامعی را بررسی کرده است. نویسندگان پس از حمزه با آنکه آثار دیگران را به فراوانی در نوشته‌های خود نقل می‌کردند هرگز نمی‌نوشتند که از کجا آنها را گرفته‌اند؛ ولی روش حمزه این‌طور نبود. معمولاً هر جا که نوشته دیگران را در کتاب‌های خود می‌آورد و یا هر جا که از آثار دیگران خرده گیری می‌کند، نام نویسندگان و نام کتاب‌هایشان را ذکر می‌کند. به این ترتیب چندین قسمت گرانها از آثار فراموش شده تاریخ ایران و از نوشته‌های نحوی‌های کهن سال را در کتابهای خود حفظ کرده است.

چنانکه از آثار تاریخی و کتاب‌شناسی برمی‌آید، حمزه اصفهانی ۱۲ کتاب تألیف کرده: سه کتاب در تاریخ و نه کتاب در علم لغت و نحو. هشت تا از این کتابها از میان رفته‌اند و امروزه ماقصدها را از آنها در دست داریم. در اینجا مختصری درباره کتابهای گمشده خواهیم نوشت و شرح مفصل‌تری درباره کتابهای در دست مانده خواهیم داد.

حمزه نویسنده کتابی است به نام کتاب اسبهان و اخبارها درباره تاریخ اصفهان، که با قوت پندین بار از آن نقل می‌کند.
چنانکه از کتاب فهرست برمی‌آید، حمزه کتاب دیگری نوشت به نام «کتاب التشبیهات» درباره تشبیهاتی که شاعران به کار می‌برند.
و باز در کتاب فهرست که تنها سند ماست اثر دیگری به حمزه نسبت داده شده به نام «کتاب التماثل فی تباشیر السرور». امروزه کتابی به این نام در دست داریم که به‌خامه پدالله بن المعتر (که تنها یک روز خلافت کرد و در سال ۲۹۶ به قتل رسید) نوشته شده است. این مجموعه‌ای است از اشعار بزمی و عیش و نوش.
در کتاب فهرست، «کتاب انواع الدعاء» نیز به حمزه نسبت داده شده ولی از مطلب آن هیچگونه آگاهی نداریم.

و باز از کتاب فهرست معلوم می‌شود که حمزه کتاب دیگری به نام «کتاب رسایل» تدوین کرد، و چنین به نظر می‌رسد که این مجموعه‌ای بود از رساله‌های مختصر این نویسنده. بیرونی رساله‌ای را به حمزه نسبت می‌دهد درباره جشن نوروز و مهرگان.
در پاره‌ی یکی دیگر از آثار حمزه یعنی کتاب الموازنه آگاهی بیشتری داریم، زیرا برخی از قطعه‌های آن به وسیله چندین نویسنده نقل شده و یک قسمت آن در کتابخانه قاهره محفوظ مانده است. این کتابی بود در موضوع لغت که نویسنده قسمت‌های مختلف کلام را در آن با انتظام دسته‌بندی کرده بود و به نظر می‌رسد که حمزه می‌کوشید در آنجا نام‌های جغرافیایی را که از زبان فارسی گرفته شده بود (و یا حمزه گمان می‌کرد که از زبان فارسی گرفته بود) شرح دهد.

کتاب الامم یکی دیگر از آثار حمزه است که در دست مانده. درده فصل آن وقایع و تاریخ سلسله‌های ایرانی، رومی، یونانی، مصری، کلیمی، لخمی، یمنی، حمیری، کندی و اسلامی را تا دوره خود بیان می‌کند. بیشتر قسمت‌های آن مختصر است. فقط تاریخ ایران را در فصل نخست و تاریخ عرب‌های دوره اسلام را در فصل دهم به تفصیل بیشتری شرح می‌دهد. در مطلب ششم فصل دهم صورتی یافت می‌شود محتوی روزهای جشن نوروز از سال یکم تا سال ۳۵۰ هجری. در هر سال ذکر می‌کند که کدام روز در ماه‌های هجری مطابق است با نوروز. در دیباچه کتاب اصطلاحات و وقایع نگاری را شرح می‌دهد. مثلاً ریشه واژه «تاریخ» را چنین بیان می‌کند که به عقیده او این مصدری است که از «مورخ» مشتق شده، مورخ را تازیان از «ماروز» فارسی گرفته‌اند. این کتاب محتوی چندین واژه‌های تازی است که از فارسی گرفته شده‌اند به‌ویژه نام‌های جغرافیایی که تازیان هنگام فتح ایران آنها را معرب کرده بودند. حمزه این نام‌ها را به صورت اصلی فارسی برمی‌گرداند، مثلاً نام‌های شهرهایی را که از «اردشیر» و «شاپور» ترکیب یافته بود شرح می‌دهد.

بیرونی در کتاب آثار الباقیه خود کتاب الامم حمزه را استعمال کرده است. در مجمل‌التواریخ که نویسنده آن معلوم نیست و در سال ۵۲۰ به فارسی نوشته شده، آن قسمت

کتاب الامم که درباره تاریخ ایران است تقریباً کلمه به کلمه نقل شده . از این رو می توان مجمل التواریخ را يك سند مستقل تاریخی شمرد^۱ .

* * *

گذشته از کتاب الامم چندین نسخه خطی از مجموعه امثال حمزه در دست مانده . این امثال از روی نقشه هوافصل من کذا^۲ ترکیب شده است . از کتاب فهرست برمی آید که این کتاب و کتاب الامثال علی افضل^۳ نام داشته . حمزه در دیباچه آن می نویسد که لغت شناسان پیش از او در موضوع چنین امثال چیز نوشته اند . اصمعی رساله ای در ده صفحه در همین موضوع تدوین کرد و رساله دیگری به همین اندازه به خامه لحنیانی تدوین شد و در مجموعه امثالی که ابوعبید القاسم بن سلام گرد آورده بود فصلی در این موضوع دیده می شود . محمد بن حبیب مقدار^۴ بیشتری از این امثال را در کتاب خود جمع آوری کرد که شماره آنها به ۳۹۰ می رسد . حمزه می گوید که او همه این مجموعه ها را گرد آورده و شماره امثال را در کتاب خود به ۱۸۰۰ رسانده است .

قسمت عمده این مجموعه امثال از ۲۸ فصل تشکیل یافته که هر فصلی با یکی از ۲۸ حرف الفبای تازی مطابقت می کند . مثلها مطابق حروف نخست کلمه تفضیل تنظیم یافته است عنوان هر فصلی به شماره مثلهای آن فصل دلالت می کند . در زیر عنوان ، مثلها جا دارد و در مقابل هر یک از آنها تفسیر مفصلی دیده می شود .

این کتاب حمزه به زودی رواج یافت و مورد پسند مردم شد . حسن عسکری (مرگ در سال ۳۹۵) اعتراف می کند که در مجموعه خود چهره الامثال کتاب امثال حمزه را استعمال کرده . نویسندگان جوانتر نیز کتاب حمزه را به کار بردند . ابوالحجاج یوسف بن محمد بلوی (در سده ششم هجری) در کتاب الفبای خود برخی از فصل سیزدهم کتاب حمزه را درباره «کنی» نقل می کند . قسمت های دیگری از کتاب امثال حمزه در کتاب ابن خلکان (مرگ در سال ۶۸۱) و در خزانه الادب عبدالقادر بغدادی نقل شده است .

ابوالفضل احمد بن محمد میدانی که در سال ۵۱۸ در نیشابور در گذشت ، مقدار فراوانی از این کتاب را استعمال کرده . تقریباً همه امثال حمزه را در کتاب مجمع الامثال - که یکی از منابع عمده امثال عربی است - کلمه به کلمه جا داده است . کتاب میدانی جامع تراست ، زیرا نه تنها تفضیلی را در بر دارد ، بلکه همه نوع امثال در آن دیده می شود . در هر فصل مثلها به ترتیب الفبا نوشته شده . در قسمت نخست هر فصلی مثلهای کلی ، در قسمت دوم مثلهای تفضیلی و در قسمت سوم مثلهایی که پس از آن به وجود آمد جا دارد . از این رومی بینیم که قسمت دوم هر فصلی تقریباً کلمه به کلمه از حمزه گرفته شده . میدانی می گوید که این مطلب را ببوشاند فقط گاه گاهی نام حمزه را ذکر می کند تا چنین به نظر برسد که او تنها مقدار کمی از کتاب حمزه را به کار برده است ،

۱ - اما یگانه نسخه خطی مجمل التواریخ و القصص که چاپ موجود بر پایه آن انجام گرفته ، ناقص و مغلوط بوده و از این رو بیجز در مواردی که مرحوم ملک الشرای بهار با مراجعه به تاریخ حمزه و منابع دیگر آن را تصحیح کرده است ، باقی کتاب چندان اعتبار تاریخی ندارد ، و اهمیت بیشتر آن از لحاظ متن فارسی آن است . ج . ش .

ولی درحقیقت همه این نوشته‌ها را از کتاب حمزه نقل کرده، و خود او در دیباچه به این امر اعتراف می‌کند.

میدانی همه قسمتهایی را که حمزه از زبان فارسی نقل کرده از کتاب خود حذف می‌کند؛ و این بسیار شگفت‌آور است، زیرا خود میدانی نیز ایرانی نژاد بود و به فارسی، فرهنگی نوشته و دست‌نویز بانی تألیف کرده بود. میدانی و زمخشری هم عصر و هم میهن او غالباً به زبان فارسی محاوره‌ای و معمولی حرف می‌زدند، زیرا سیوطی درطبقات النحاة خود می‌گوید که زمخشری در یکی از نسخه‌های کتاب الامثال «نونی» پیش نام میدانی گذاشت و به این ترتیب میدانی را به «نمیدانی» تغییر داد. میدانی هم نام زمخشری را تغییر داد به این ترتیب که به جای میم، نون استعمال کرد.

* * *

کتاب التنبیه علی حدوث التصحیف حمزه در علم لغت است. نویسنده «خزانه» نام این کتاب را جزو کتابهایی که در اشتباهات لغت نویسان بحث می‌کند، ذکر کرده. تا کنون فقط از یاقوت و نویسندگان دیگر درباره این کتاب آگاهی پیدا کرده‌ایم. مثلاً یاقوت پنج لهجه پهلوی زبان دربار (الداریه) فارسی اصلی خوزستانی و شامی. باید دانست که نسخه کاملی از این کتاب در تهران موجود است که آقای مجتبی مینوی از آن رونوشت دقیقی برداشته، و امیدواریم که او به زودی این کتاب مهم را انتشار دهد.

* * *

اکنون به شرح اثر مهم دیگر حمزه می‌پردازیم یعنی مجموعه و تفسیر اشعار ابونواس. ما چندین نسخه این دیوان را چه در خاور و چه در باختر به دست داریم. در این دیوان حمزه می‌کوشد به چیزهای ایرانی اشاره کند، چنانکه در مجموعه امثال خود نیز به این گونه چیزها اشاره می‌کرد، درجایی که اصطلاحات ضرب‌المثلی اشعار ابونواس را ذکر می‌کند از مثل‌های فارسی نام می‌برد و آنگاه نشان می‌دهد که چه چیزهایی را ابونواس از فارسی به عربی ترجمه کرده. در تفسیر نامه خود حمزه مخصوصاً کلمات فارسی را که ابونواس استعمال کرده نشان می‌دهد. مثلاً در باره نامهای جغرافیایی که از کلمه «ماه» ترکیب یافته است می‌نویسد که: ماه چین نامی است برای کشور چین، و علت آنکه ماه را با چین ترکیب داده‌اند، این است که ایرانیان هر سرزمینی را که دارای گیاه‌های فراوان بود ماه می‌خواندند، زیرا می‌پنداشتند که ماه شبنم و آب درست می‌کند و آب گیاه می‌رویاند. ما در تفسیر نامه حمزه بر دیوان ابونواس نکته‌های فراوانی در تاریخ ادبی مشاهده می‌کنیم. غالباً حمزه اشعار شاعران گذشته را که ابونواس از آنها تقلید کرده و اشعار شاعرانی را که از ابونواس تقلید کرده‌اند، ذکر می‌کند؛ نه تنها کلمات را شرح می‌دهد، بلکه همه کنایات و اشارات اشعار ابونواس را به تفصیل بیان می‌کند. این شرح و تفصیل مانند شرح و تفصیل مجموعه امثال نو غالباً مبحث درازی را تشکیل می‌دهد.

چون این دیوان دارای این همه مطالب گرانهاست، مامیل داریم که آن را روزی به چاپ برسانند. اسکندر آصف از روی نسخه قاهره این دیوان را به چاپ رسانده

(قاهره در سال ۱۸۹۸ میلادی) ، ولی بدبختانه تقریباً همه تفسیرنامه حمزه را حذف کرده است .

نظریه حمزه در باره آداب و زبان تازی

خاورشناس هونگری گولد زیهر حمزه را نماینده مهم زبان شناسان شعوبیه می داند که بر ضد آداب و زبان تازی برخاسته بودند . به عقیده این خاورشناس احساسات دوستانه حمزه برای ایران نه تنها باعث شد که در کتاب الامم مطالب فارسی را با تفصیل و تأکید شرح دهد بلکه در آثار زبان شناسی او نیز نفوذ کرد .

صرف نظر از کتاب الامم هنگامی که آثار زبان شناسی حمزه را (تا آنجایی که در دست مانده) ملاحظه می کنیم و مجموعه امثال و مجموعه اشعار ابونواس و برخی از قسمت هایی را که نویسندگان دیگر از او نقل کرده اند ، از دیده می گذرانیم ، نتیجه خواهیم گرفت که حمزه اگر چه به نژاد ایرانی خود افتخار کرد ، به هیچ وجه دارای نظریه شعوبیه نبود . ولی با این همه نباید تصور کرد که او از آداب و زبان تازی بسیار خوشش نمی آمده و یا ایرانیان و زبان فارسی را به تازیان و زبان تازی ترجیح می داده .

اثر شخصی و ممتاز خصوصی حمزه در نوشته های او (و حتی در نوشته های زبان شناسی) دیده می شود . این نویسنده چیزهای ایرانی را ترجیح می داده (زیرا خودش ایرانی نژاد بوده) و برای انتقاد تمایلی داشته است . ولی با این همه بی جهت از تازیان خرده گیری نمی کرد و بی دلیل به ستایش ایرانیان نمی پرداخت . هر جا که لازم بود از تازیان و از کارهای آنها به خوبی تعریف می کرد و یا از ایرانیان خرده می گرفت . خوب است این نکته را با چند مثال از نوشته های او روشن تر کنیم : حمزه ، خلیل را که ائت نویس کهن سال بود و پدر اوزان شمری زبان تازی به شمار می رفت و از نژاد تازی بود ، بی اندازه آفرین می گفت . ابن خلکان در شرح حال خلیل این قسمت را از کتاب گمشده حمزه یعنی التنبیه علی حدوث التصحیف نقل می کند . به موجب این نقل چنین معلوم می شود که در سراسر دوره اسلامی تازیان نتوانستند دامنند دیگری به این مهمی و با این همه قوه ابتکار بیورارند . حمزه می گوید که این مطلب را از ابداع اوزان شمری می توان به دست آورد ، زیرا او این مطلب را از هیچ جایی یاد نگرفت بلکه فقط از راه شنیدن ضربهای موزون چکش مسکران آن را ابداع کرد ؛ و باز حمزه می نویسد که اگر خلیل در روزگار بسیار کهن زندگی می کرد ، ممکن بود مردان به وجودش و کارش شك کنند ، زیرا از آغاز آفرینش جهان تا آن هنگام هیچ کس چنین کاری را انجام نداد ، یعنی اساس اوزان شمری آغاز تا ابد یک فرهنگ شامل همه واژه های زبان يك ملت و تدریس شاگردش سیبویه که توانست چنین کتاب خود را که زینت جهان اسلام است بنویسد .

از سوی دیگر در آثار لنت شناسی حمزه ، دل بستگی او را به ایران و ایرانی مشاهده

۱- در صفحه پیش وجود نسخه خطی از این کتاب را درج کرده است . این نسخه خطی در کتابخانه مدرسه مروی تهران ، و عکسی از آن در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران ، کنجینه نسخ خطی موجود است . مترجم .

می‌کنیم . چون فارسی زبان مادری او بود ، هر جا که موقع را مناسب می‌دید از چیزهای ایرانی نام می‌برد ؛ دوست داشت که ریشه فارسی نامهای معرب را پیدا کند و آن نامها را به صورت اصلی فارسی به کاربرد . این دلیل آن نیست که حمزه از پیروان شعوویه بود . زیرا بسیاری از نامهای جغرافیایی در حقیقت ریشه فارسی داشت و فقط تازگی به صورت عربی درآمده بود . حتی لغت نویسانی که تازی خالص بودند و هیچ رابطه‌ای با مسلک شعوبیه نداشتند و یا با آن مسلک مخالفت می‌کردند به این امر اعتراف داشتند . برای مثال باید بگوییم که حتی ابن درید آموزگار حمزه يك نام جغرافیایی را مانند اسفهان از ریشه فارسی می‌داند . همین ابن درید یکی از مخالفان لغت نویسان شعوبیه بود و چنانکه در دیباجه کتاب الاشتقاق خود می‌گوید این کتاب را مخصوصاً برای رد آن دسته‌ای که بر ضد زبان تازی اقدام می‌کردند نوشته ؛ و طبیعی است که کسی مانند حمزه که به ادبیات فارسی و تازی آشنا بوده ، می‌بایستی نامهای فارسی و معرب را رجحان دهد ؛ ولی برخی از توضیحات حمزه ضعیف است و این نویسنده گاه گاهی زیاده‌روی می‌کند و می‌کوشد که برای نامهای عربی‌الاصول ریشه فارسی پیدا کند . مثلاً می‌گوید بصره از «بس راه» ریشه گرفته ، و این مطلب را حمزه از يك پیشوای زرتشتی به دست آورده .

در کتاب الموازنه خود واژه‌های مترادف را به فراوانی به کار می‌برد ، مثلاً برای واژه «بدبختی» بیش از ۴۰ مترادف پیدا کرده و می‌گوید که زیادی این همه مترادف خودش بدبختی است (هذا عدد الدواهی و تكثرها احدی الدواهی) ؛ ولی نباید در اهمیت چنین اظهاراتی اغراق کرد و نباید گفت که او مترادفهای تازی را می‌خواست مسخره کند و نباید نتیجه گرفت که او به تازی‌هایی که عقیده داشتند دارا بودن این همه لغت دلیل خوبی زبان آنهاست می‌خواست اعتراض کند ؛ و شاید آن اظهار فقط برای شوخی بوده است ؛ حتی ثمالی که حمزه را برای رجحان ایرانیان سر زشت می‌کرد آن اظهار را در کتاب خود نقل کرد .

در پایان باید گفته شود که حمزه با آنکه نویسنده زبان تازی بود ، به نژاد ایرانی خود افتخار داشت و آن را در نوشته‌ها رهنمای خود قرار می‌داد . چون به زبان و آداب ایرانی‌آشنایی داشت ، برای بحث در رابطه زبانی و تاریخی دولت شایسته بود تاریخ ایران جای نسبتاً بزرگی را در کتاب الامم او اشغال کرد و در آثار لغت شناسی خود می‌کوشد که کلمه‌های فارسی و تازی را مقایسه و موازنه کند . تا آنجایی که ما می‌بینیم ایرانی بودنش باعث نشد که با تازیان و یا زبان آنها دشمنی کند و یا برای خاطر ایرانیان و زبان فارسی اهمیتی به تازیان ندهد .

نشانه‌های اختصاری

ج = جلد

ح = حاشیه

رک = رجوع کنید

س = سطر

ش = شمسی (تاریخ)

ص = صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم (پس از نام پینمبر)

ظا = ظاهراً

ع = علیه‌السلام

مجم = مجمل‌التواریخ و القصص

ه. ق. = هجری قمری

(شماره‌های میان دو قلاب اشاره به صفحات متن عربی چاپ برلین است)

به نام خدا

مقدمه

حمزه اصفهانی رحمه الله علیه گوید : در این کتاب تاریخ سال‌های پادشاهان و انبیای اولوالامر را گرد آوردم و آن را در ده باب قرار دادم بدین شرح :

باب اول : در ذکر تاریخ سال‌های پادشاهان ایران

باب دوم : در ذکر تاریخ سال‌های پادشاهان روم

باب سوم : در ذکر تاریخ سال‌های پادشاهان یونان

باب چهارم : در ذکر تاریخ سال‌های پادشاهان قبط

باب پنجم : در ذکر تاریخ سال‌های اسرائیلیان

باب ششم : در ذکر تاریخ لخم پادشاهان عراق عرب

باب هفتم : در ذکر تاریخ غسانیان پادشاهان عرب در شام

باب هشتم : در ذکر تاریخ حمیر پادشاهان عرب در یمن [۶]

باب نهم : در ذکر تاریخ پادشاهان کِنده

باب دهم : در ذکر تاریخ امرای قریش از عرب در دوره اسلام .

پیش از شروع در این باب‌ها ، به بیان مقدمه‌ای دربارهٔ تحول اوضاع تاریخی می‌پردازم تا نادرستی و اشتباهی که در آن روی داده است معلوم شود . در این مقدمه سرزمین‌های اقوام بزرگ را در سراسر جهان و نیز سرزمین‌های اقوام کوچک را که در میانهٔ آنان اند بیان می‌کنم تا چیرگی ایشان بر یکدیگر

و نیز انقراض برخی از دولت‌ها با روی کار آمدن دولت‌های دیگر که موجب فساد تاریخ گردیده، آشکار شود. آن‌گاه به دنبال هر یک از ابواب مذکور، فصلی در شرح علل تاریخی که ذکر آن در ضمن آن ابواب متناسب نبود، می‌آورم:

بدان که ربع مسکون با تفاوت نواحی آن، در میان هفت قوم بزرگ یعنی چین، هند، سودان، بربر، روم، ترك و آریان تقسیم شده است.

آریان که همان ایران (فرس) است در میان این کشورها قرار دارد، و این کشورهای شش‌گانه محیط بدان‌اند، زیرا جنوب شرقی زمین در دست چین، و شمال در دست ترك، میانه جنوبی در دست هند، و روبروی آن یعنی میانه شمالی در دست روم و جنوب غربی در دست سودان و مقابل آن یعنی شمال غربی در دست بربر است.

این کشورهای شش‌گانه همه به آبادی‌های زمین واقع در پیرامون کشور ایران تسلط دارند.

هفت کشور مذکور هر کدام تاریخ سال‌های پادشاهان و امرای خود را دارند، اما میان این سال‌ها و روزگاران گذشته و آغاز پیدایی بشر فرق فاحشی است، و هر ملتی درباره گذشته‌گان خود به داستان‌های رؤیایی و باطل معتقد است که من خلاصه‌ای از آنها را نقل خواهم کرد و آن‌گاه به بیان باب‌های تاریخ به نقل از راویان مختلف خواهم پرداخت.

مردم روی زمین در آغاز، ماه‌ها را از سر بلند کردن [۷] به سوی هلال‌ها شناختند و به سال‌ها نیز از اختلاف فصول چهارگانه که نتیجه قرار گرفتن خورشید در چهار ربع فلك و دوران آن به‌طور مداوم است پی‌بردند. آن‌گاه چون ایام به تدریج بیشتر می‌شد و ضبط آن دشوار می‌گردید، سال‌ها را با تاریخ مقید ساختند. همه مردم جهان تاریخ سال‌ها را بر مبنای خورشید و ماه قرار دادند، بدین‌سان که پنج قوم یعنی یونانیان، سریانیان، قبطیان، رومیان و ایرانیان، خورشید را مبنای گرفتند و پنج قوم دیگر یعنی هندیان، تازیان، یهودیان، مسیحیان و مسلمانان، ماه را.

همهٔ این اقوام در روزگاران دیرین پیش از ظهور مذاهب يك صنف بودند که به دو نام سمنیان و کلدانیان نامیده می‌شدند. سمنیان در طرف مشرق سکونت داشتند و بقایای ایشان هم اکنون در اطراف هند و سرزمین چین زندگی می‌کنند، و مردم خراسان آنان را شمنان (جمع شمن) می‌خوانند.

اما کلدانیان در طرف مغرب سکونت داشتند و بقایای ایشان هم اکنون در شهرهای «حِران» و «رها» هستند. اینان از روزگار مأمون به بعد خود را صابئین خوانده‌اند، و بیان سبب این امر محتاج تفصیل است که در اینجا مجال آن نیست. از کلدانیان در تورات نیز یاد شده و نام ایشان به سریانی «کلدای» است و يك تن را «کلدایا» می‌خوانند.

سال همهٔ این اقوام دهگانه نسبت به حرکت خورشید که شب و روز را به وجود می‌آورد ناقص است و نیازمند کیسه است تا مدت فصول چهارگانه تکمیل شود و مبدأ هر فصل در هر زمانی عیناً همان روز باشد که در سالیان پیش بوده است.

در زمان ما تنها اسکندریانان یونان و عرب‌های مسلمان موسوم به معتضدیه و نیز اسرائیلیان کیسه دارند. ایرانیان نیز کیسه داشتند و آن از آغاز روزگار تا انقراض ساسانیان به دست عرب، دوام داشت، چنانکه عرب جاهلیت را نیز کیسه‌ای به نام نسیء بود^۱ و اسلام آن را منسوخ کرد؛ و پس از اسلام [۸] «سال» ایرانیان تا زمان معتضد یعنی مدت ۲۸۱ سال بی‌کیسه ماند. وی با وضع کیسه سال را درست گردانید، و مردم عراق نیز آن را پذیرفتند. دربارهٔ علت ایجاد کیسه باید دانست که شب و روز با حرکت خورشید

۱- «نسیء» در لغت به معنی «به تأخیر انداخته شده» است و از همین کلمه است نسیئه (= نسیه، مقابل نقد). در قرآن مجید آمده: «انما النسیء زیادة فی الکفر» (سورهٔ ۹، توبه، آیهٔ ۳۸) یعنی کافران که حرمت ماه‌های حرام (رجب، ذوالقعدة، ذوالحجه و محرم) را رعایت نمی‌کنند و در آن ماه‌ها نیز به جنگ پرداخته، ممنوعیت را به ماه دیگری مؤذول می‌کنند، بر کفر خود می‌افزایند.

از هنگام طلوع در یکی از روزها تا هنگام طلوع در روز بعد به وجود می‌آید ، و خورشید آن‌گاه که از مکانی در فلک از مغرب به مشرق باز می‌گردد ، بازگشت آن به همان مکان در ۳۶۵ روز و ربع روز انجام می‌گیرد ، و این ربع راکه در هر چهار سال مجموعاً یک روز می‌شود باید به شمارهٔ روزهای چهارسال بیفزایند ، و همین ربع است که سبب وضع کیسه شده‌است .

اما لفظ « تاریخ » کلمهٔ نومی است که در زبان عربی وارد گردیده و آن مغرب « ماه روز » است ، چنانکه فرات بن سلمان از میمون بن مهران روایت کرد که وی سند مالی^۱ که موعداً آن شعبان بود ، نزد عمر بن خطاب برد . عمر گفت : کدام شعبان ؟ شعبان جاری یا آینده ؟ آن‌گاه بزرگان اصحاب را گرد آورد و گفت : اموال فراوان شده و هر چه قسمت کرده‌ایم بی‌موقع است ، از این رو چگونه می‌توان آنها را وصول کرد ؟ . گفتند : حساب را باید از رسوم ایرانیان فراگیریم . وی هر زمان را فراخواند و از او پرسید . هر زمان پاسخ داد : ما گاه شماری خود را « ماه روز » می‌خوانیم که به معنی شمارش ماهها و روزهاست . این کلمه را به تعریب « مورخ » گفتند و مصدر آن را « تأریخ » ساختند و به کار بردند . آن‌گاه به اندیشهٔ ایجاد مبدئی برای تاریخ دولت اسلام افتادند و در آن اختلاف کردند و سرانجام سال هجرت را مبدأ تاریخ خود قرار دادند . در اینجا پیش گفتار ما پایان می‌یابد و باب‌های کتاب آغاز می‌شود .

۱ - در متن عربی « صك » است به معنی چك (رك) ، منتهی الارب و مقدمهٔ الادب)

و به معنی ناعه و قباله نیز آمده (رك ، غیاث اللغات) . در اینجا مراد سند رسمی و قباله و قبض است .

باب اول

در بیان تواریخ سالهای پادشاهان ایران بر حسب طبعاً چهارگانه
و حوادث روزگار پادشاهی آنان از هنگام ظهور سغمبران

در ناحیه مغرب

فصل اول

در این فصل سلسله‌های چهارمادنا ایران بی‌شرح و تفصیل
و بی‌ذکر اخبار و سیر و اوصاف بیان می‌شود :

پادشاهان ایران با آنکه روزگار درازی حکومت کرده و اتحاد کلمه داشته‌اند ، سلسله‌های آنها به چهار نام پیشدادیان (فیشدادیه) ، کیانیان ، اشکانیان (اشغانیه) و ساسانیان فرمانروایی کرده‌اند . سنوات این پادشاهان عموماً نادرست و مغشوش است ، زیرا پس از ۱۵۰ سال از زبانی به زبان دیگر و از خطی شبیه ارقام عدد به خطی شبیه ارقام عقود نقل شده‌است . از این‌رو در بیان مطالب این باب چاره نداشتم جز اینکه به گردآوری کتاب هایی که این مطالب در آنها به طور مختلف نگاشته شده بپردازم . هشت جلد کتاب در این مورد به دست آوردم که عبارت‌اند از : کتاب سیرملوک الفرس ترجمه ابن مقفع ، کتاب سیر ملوک الفرس ترجمه محمد بن جهم برمکی ، کتاب تاریخ ملوک الفرس ، مستخرج از گنجینه مأمون ، کتاب سیر ملوک الفرس ترجمه زادویه بن شاهویه اصفهانی ، کتاب سیر ملوک الفرس ترجمه یا تألیف محمد بن بهرام بن مطیار اصفهانی ، کتاب تاریخ ملوک بنی ساسان ترجمه یا تألیف هشام بن قاسم اصفهانی ، و سرانجام کتاب تاریخ ملوک بنی ساسان اصلاح [۱۰] بهرام بن مردان شاه موبد ولایت شاپور از بلاد فارس . چون این نسخ فراهم آمد با مقایسه و تلفیق آنها این باب را چنانکه باید ترتیب دادم .

ابومعشر منجم گوید : بیشتر سنوات تاریخی مغشوش و نادرست است ،

زیرا قومی سالیان و روزگاران دراز زندگی می‌کنند و چون تاریخ آنان را از کتابی به کتاب دیگر یا از زبانی به زبان دیگر نقل می‌کنند، با افزایش یا کاهش غلط روی می‌دهد، چنانکه یهودیان در نقل تاریخ انبیا و امم دربارهٔ سال‌های فاصل میان آدم و نوح و میان دیگران اشتباه کرده‌اند، و بسیاری از مردم روی زمین نیز روایت آنان را نمی‌پذیرند.

در سنوات تاریخی پادشاهان ایران نیز با آنکه روزگار فرمانروایی آنان از آغاز تا انقراض حکومتشان متصل و بی‌فاصله بوده، بسیار مغشوش و نادرست است. از جمله اینکه به ادعای ایشان جهان سالیان درازی و به کرات بی‌پادشاه مانده، نه آنان و نه دیگران را پادشاهی نبوده است.

در وهلهٔ نخست به گفتهٔ آنان پس از مرگ کیومرث پدر بشر صد و هفتاد و اند سال جهان بی‌پادشاه مانده بود، تا آنکه هوشنگ پیشداد (فیشداد) به پادشاهی رسیده است. در وهلهٔ دوم پس از آنکه افراسیاب ترك بعد از ۱۲ سال سلطنت دوباره به سرزمین ترك بازگشت، سرزمین ایران سال‌هایی چند، که شمارهٔ آنها روشن نیست، بی‌پادشاه ماند، اما وهلهٔ سوم اینکه چون زاب کشته شد جهان سالیان بسیار پریشان بود و تا دوران سلطنت کیقباد پادشاه نداشت. و نیز نقل می‌کنند که از آغاز روزگار تا آن‌گاه که حکومت ایران به دست تازیان افتاد، چندین بار گروه بیگانهٔ غیر ایرانی بر آنان فرمانروایی کرده‌اند. بدین سبب است که سنوات تاریخی پادشاهان پیشین مختلف است که از جمله آنهاست:

نخست در روزگار بیوراسب (فیوراسب)، دیگر در روزگار افراسیاب، سوم در روزگار اسکندر و چهارم در انتقال حکومت به تازیان [۱۱].

ابومعشر همچنین گوید: ایرانیان در مدت سلطنت پادشاهان خود نیز اختلاف دارند: به عقیدهٔ بعضی کیقباد ۱۲۰ سال پادشاهی کرد و به عقیدهٔ برخی پادشاهی وی به ده سال هم نمی‌رسد.

ابومعشر گوید: در سنوات تاریخی یونانیان نیز چون ایرانیان اختلاف

هست ، زیرا سالها و تواریخ قدیم آنان از کتب عبرانی نقل شده که خود آنها با هم مغایرند . از این کتب آنچه به دست سامریان است با آنچه در دست عامه یهود است مغایرت دارد . به علاوه منقولات یونانی نیز مورد اختلاف است ، زیرا نقل هفتادگانه ^۱ با نقل دیگران مغایر است .

نیز ابو معشر گوید : در مورد فاصله زمانی از آغاز آفرینش تا سال هجرت نیز اختلاف هست : یهود بنا به روایت تورات آن را ۴۰۴۲ سال و سه ماه می دانند . نصاری نیز باز به استناد تورات ۵۹۹۰ سال و سه ماه می پندارند ، و ایرانیان بر مبنای کتاب زردشت به نام اوستا (ابستا) که کتاب دینی ایشان است ، معتقدند که از زمان کیومرث پدر بشر تا سال پادشاهی یزدگرد ۴۱۸۲ سال و ۱۰ ماه و ۱۹ روز است .

نیز ابو معشر گوید : قول منجمان در این باره همه اقوال را تباه می کند ، به پندار ایشان عمر دنیا از نخستین روزی که ستارگان از رأس برج حمل حرکت کردند تا روزی که متوکل به دمشق درآمد ، ۴ میلیون سال سه بار ، و سیصد هزار و بیست هزار سال شمسی است ^۲ ، و از هنگام طوفان نوح تا روز پادشاهی یزدگرد بن شهریار یعنی از طلوع خورشید روز سه شنبه ماه فروردین روز هرمز تا طلوع خورشید نخستین روز محرم سال ۲۴۴ روز حرکت متوکل به دمشق - که این نیز ماه فروردین روز هرمز بود [۱۲] ۳۷۳۵ سال و ده ماه و ۲۲ روز است . این بود بیان عمر دنیا ، و اینک به نام خدا به ذکر سال های تاریخ

۱- متن : لأن نقل السبعین یخالف نقل غیرهم (ص ۱۱ متن کتاب) . درمجمل (ص ۱۰) چنین است : و یونانیان را خلاف است که نقل هفتادگانه ایشان مخالف دیگران است .

۲- متن عربی چنین است : اربعة آلاف الف الف ثلاث مرات و ثلثمائة الف الف و عشرون الف الف الف الشمس . درمجمل التواریخ (ص ۱۱) به نقل از همین کتاب چنین آمده : چهار هزار هزار و سه بار و سیصد هزار و بیست هزار سال . ترجمه متن حاضر با توجه به نقل مجممل التواریخ است و قطعیت ندارد .

پادشاهان ایران می‌پردازیم :

ایرانیان عموماً آغاز تناسل را از مردی به نام کیومرث ملك الطین یعنی گل‌شاه می‌پندارند ، و معتقدند که وی چهل سال بر روی زمین بماند .

طبقه نخست : پیشدادیان

۹ تن بودند و روزگار پادشاهی آنان بامدت سلطنت ۴ شاه ۴۷۰ سال بود

هوشنگ پیشداد (اوشنچ فیشداد) نخستین پادشاه ۴۰ سال به جهان پادشاهی کرد . پس از او به ترتیب طهمورث پسر ویونجهان ۳۰ سال ، جم (جمشید) پسر ویونجهان ^۱ برادر طهمورث ۷۱۶ سال ، پیوراسب پسر ارون‌داسپ هزار سال ، فریدون پسر ائفیان ۵۰۰ سال ، منوچهر ۱۲۰ سال ، افراسیاب ترکی ۱۲ سال ، زاب بن سوماسپ ۳ سال ، گرشاسب (گرشاسف) به همراهی زاب ۹ سال پادشاهی کردند . و خدای داناتر به صواب است .

طبقه دوم : کیانیان

ده تن بودند و روزگار پادشاهی آنان ۷۷۸ سال بود

سپس کیقباد ۱۲۶ سال ، و پس از وی به ترتیب کیکاوس ۱۵۰ سال ، کیخسرو ۸۰ سال ، کی لهراسپ ۱۲۰ سال ، کی گشتاسپ ۱۲۰ سال ، کی بهمن ۱۱۲ سال [۱۳] ، همای چهر آزاد ۳۰ سال ، دارا پسر بهمن برادر همای ۱۲ سال ، دارا پسر دارا ۱۴ سال ، اسکندر ۱۴ سال فرمانروایی کردند .

طبقه سوم : اشکانیان (اشفانیه)

۱۱ تن بودند و روزگار پادشاهی آنان ۴۴۴ سال بود

سپس اشک پسر اشک ۵۲ سال ، و پس از او به ترتیب شاپور پسر اشک ۲۴ سال و پسر او گودرز ۵۰ سال ، آن‌گاه برادرزاده گودرز ، ونجن ^۲ بن بلاش

۱- معرب ویونگهان . رك : ترجمه کیانیان ، تألیف کریستن سن ، ص ۸۷ و ۸۸ .

۲- ظاهراً مصحف «ویجن» (= بیژن) است . رك . مجمل ، ص ۵۸ ، اما در منابع

تاریخی پدر نرسی ، ویونگهان که پدر جمشید نیز بوده ، ضبط شده ، از جمله رك : ترجمه

کیانیان تألیف کریستن سن ، ص ۸۷ و ۸۸ .

این شاپور ۲۱ سال ، سپس گودرز کوچک پسر ونحن ۱۹ سال ، سپس برادر او نرسی پسر ونحن ۳۰ سال ، عموی او هرمزان بن بلاش بن شاپور ۱۷ سال ، فیروزان پسر هرمزان ۱۲ سال ، خسرو پسر فیروزان ۴۰ سال ، بلاش پسر فیروزان (برادر خسرو) ۲۴ سال ، و سرانجام اردوان بن بلاش بن فیروزان ۵۵ سال پادشاهی کردند .

طبقه چهارم : ساسانیان

۲۸ تن بودند و روز ۳۳ پادشاهی آنان ۴۲۹ سال و ۳ ماه و ۱۸ روز بود

آن‌گاه اردشیر پسر بابک ۱۴ سال و ۶ ماه ، و پس از او به ترتیب شاپور پسر اردشیر ۳۰ سال و یک ماه دو روز کم ، سپس هرمز پسر شاپور یک سال و ۱۰ روز ، بهرام پسر هرمز ۳ سال و ۳ ماه و ۳ روز ، بهرام پسر بهرام ۱۷ سال ، بهرام [۱۴] بن بهرام بن بهرام ۴ ماه ، برادر او نرسی پسر بهرام ۹ سال ، هرمز پسر نرسی ۷ سال و ۵ ماه ، شاپور پسر هرمز ۷۲ سال ، برادر او اردشیر پسر هرمز ۴ سال ، شاپور پسر شاپور ۵ سال و ۴ ماه ، بهرام پسر شاپور ۱۱ سال ، یزدگرد ائیم (بزه‌کار) پسر بهرام ۲۱ سال و ۵ ماه و ۶ روز ، بهرام گور پسر یزدگرد ۲۳ سال ، یزدگرد پسر بهرام گور ۱۸ سال و ۴ ماه و ۱۸ روز ، فیروز پسر یزدگرد ۲۷ سال و یک روز ، بلاش پسر فیروز ۴ سال ، قباد پسر فیروز ۴۳ سال ، کسری انوشروان پسر قباد ۴۷ سال و ۷ ماه ، هرمز پسر کسری ۱۱ سال و ۷ ماه و ۱۰ روز ، خسرو پرویز پسر هرمز ۳۸ سال ، شیرویه پسر خسرو پرویز ۸ ماه ، اردشیر پسر شیرویه یک سال و ۶ ماه ، پوران دخت دختر خسرو یک سال و ۴ ماه ، جشنشبنده^۱ که از خاندان پادشاهی نبود ۲ ماه ، آذر میدخت دختر پرویز

۱ - در متن کتاب ، خشتشبنده ، طبری چاپ لیدن ص ۱۰۶۴ و ترجمه طبری نلدکه (ص ۳۹۶) جشنشبنده (؟) ، در حاشیه مجمل آمده ، طبری جشنشبنده ، مسعودی : فیروز خشنس (مروج الذهب چاپ قاهره ص ۱۲۱) . بلعمی (نسخه خطی قدیم) : خشنشد . بیرونی (آثار الباقیه ص ۱۲۲) ، فیروزی حرامحس ابن منوزاد ملقب به

یک سال و ۴ ماه ، خوززاد (خرزاد) خسرو یک ماه و یزدگرد پسر شهریار پرویز ۲۰ سال پادشاهی کردند .
 همه روزگار فرمانروایی پادشاهان ایران ۴۰۷۱ سال و ۱۰ ماه و ۹ روز و مجموع آنان ۶۰ پادشاه بود .

 بقیه باورقی از صفحه قبل

حوسدید ، و نیز بیرونی به نقل از حمزه (مؤلف کتاب حاضر) : خشنبنده ، در جای دیگر ، فیروز المسمی به خشنبنده ، و از ابوالفرج ، خشنبنده . ظاهراً جشنفینده است .
 « گشنسب بنده » و مخفف آن جشنفنده است و این لقب است و نام وی فیروز و از خویشاوندان پرویز بوده است . (نقل به تلخیص از حاشیه مجمل التواریخ ص ۸۲) .

فصل دوم

در این فصل برخی از مطالب تاریخی را که در فصل اول گفته شد

با شرحی از کتاب موسی بن عیسی کسروی باز می‌آوریم

موسی کسروی^۱ گوید: در کتاب موسوم به خدای نامه که چون از فارسی به عربی ترجمه شد، به «تاریخ ملوک الفرس» موسوم گردید نگریستم و در نسخه‌های آن چندین بار دقت و استقصا کردم، همه آنها بایکدیگر اختلاف داشتند تا آنجا که دو نسخه يك نواخت و مطابق نیافتم، و این اختلاف در نتیجه اشتباه مترجمان از زبانی به زبان دیگر به وجود آمده بود. آن گاه نزد حسن بن علی همدانی رقام مراغه، که در کلر زیج از همه کسانی که دیده بودم داناتر بود، رقتم و رئیس شهر علاء بن احمد نیز حاضر بود. با حسن مذکور به مقابله سالهای فرمانروایی طبقه سوم و چهارم پادشاهان ایران پس از اسکندر یعنی اشکانیان و ساسانیان، با تاریخ اسکندر که به حساب منجمان در زیج‌ها مندرج بود پرداختیم.

نخست به تعیین فاصله آغاز سال اسکندری تا سال هجری شروع -

۱ - در مقدمه شاهنامه ابومنصوری «موسی عیسی خسروی» آمده، که اضافه به اسقاط «ابن» است. در مقدمه ترجمه طبری و آثار الباقیه (ص ۱۱۹) والفهرست ص ۱۲۸ و مجمل التواریخ (ص ۲) نیز از وی یاد شده. وی از قدمای مترجمین از فارسی به عربی است و شرح حال مختصری از او با تعداد بعضی مؤلفات او در کتاب الفهرست ص ۱۲۸ مسطور است. ر. ک. هزاره فردوسی: مقدمه شاهنامه ابومنصوری ص ۱۴۱ و حاشیه آن.

کردیم تا آن را اصل قرار دهیم ، و این امر در زیج رصد به ترتیبی که در اینجا می آورم مندرج بود :

منجمان پنداشته اند که فاصله سال اسکندری و سال هجری که از نیم-روز دو شبۀ نخستین روز از تشرین اول آغاز و در نیم روز پنجشنبه از محرم پایان می یابد ۳۰۴۹۰۱ روز است که بر حسب سال قمری به ۹۶۱ سال و ۱۵۴ روز ، و بر حسب سال کلدانیان که سال را ۳۶۵ روز و ربع روز می دانند ، به ۹۳۲ سال و ۲۸۹ روز (۹ ماه و ۱۹ روز) بالغ می شود . آن گاه فاصله آغاز هجرت تا انقراض دولت ساسانی یعنی مرگ یزدگرد را که ۴۰ سال است ، بدان افزودیم و نتیجه آن ۹۷۲ سال و ۲۸۹ روز شد ، سپس مدت سلطنت اشکانیان یعنی ۲۶۶ سال را از آن کاستیم ، مدت فرمانروایی ساسانیان از آغاز پادشاهی اردشیر تا مرگ یزدگرد به دست آمد که ۷۸۶ سال و ۲۸۹ روز بود .^۱ پس از آنکه این رقم صحیح در باره مدت پادشاهی ساسانیان به دست آمد ، شماره پادشاهان و نامها و روزگار پادشاهی هر یک از آنان را مورد مطالعه قرار دادیم ، در نتیجه سه اسم را که مترجمان آنها را ذکر نکرده بودند بدانها افزودیم و این افتادگی به سبب تشابه نامهایی مانند یزدگرد و یزدگرد ، و بهرام و بهرام بود ، توضیح آنکه یزدگرد بزه کار پدر بهرام گور یعنی یزدگرد بن یزدگرد بن بهرام بن شاپور بود ، اما یزدگرد دیگر که نامش را از قلم انداخته اند ، یزدگرد ترازپسرش یزدگرد بزه کار بود و وی سرور شرین دشتی و به خلاف پدر سیاستمدار و مهربان و با عاطفه بود .

در باره وفا به عهد او گفته اند : یکی از پادشاهان روم به هنگام فرا-رسیدن مرگش فرزند کوچک خود را به یزدگرد سپرد ؛ و از وی خواست که جانشینی برای او به بلاد روم فرستد تا عهده دار کارهای پسر باشد تا آن گاه

۱ - در باب طول پادشاهی ساسانیان و اشکانیان در این کتاب اشتباه عظیم

روی داده است ، اما در فصل سوم همین باب این اشتباه تا حدی رفع شده است .

که به سن مردی برسد . یزدگرد ، شروین بریان رئیس ولایت دستی ^۱ را به روم فرستاد و فرمانروایی آنجا را بدو سپرد . وی پس از بیست سال حکومت ، بلاد روم را به دست پسر پادشاه روم سپرد جز شهری که آن را باشروان نامید ، و این همان شهری است که پس از تعریب باجروان خواندند .

همچنین مترجمان از دو نام متفق‌اللفظ یکی را از قلم انداخته‌اند و آن بهرام بن بهرام است و نیز بهرام دیگری را که بهرام بن یزدگرد ابن بهرام گور پدر فیروز است ساقط کرده‌اند .

اینک سالهای سلطنت پادشاهان ساسانی را مرتباً در اینجا می‌آورم تا نقایص نسخه‌ها معلوم گردد ان شاء الله .

به نام خدای توانای بزرگوار

اردشیر پسر بابک ۱۹ سال و ۶ ماه پادشاهی کرد . پس از وی به ترتیب پسرش شاپور جنود ^۲ ۳۲ سال و ۴ ماه ، هرمز پسر شاپور یک سال و ده ماه ، بهرام پسر هرمز ۹ سال و ۳ ماه ، بهرام پسر بهرام (بهرام دوم) ۲۳ و به گفته برخی ۱۷ سال ، بهرام بن بهرام بن بهرام (بهرام سوم) ۱۳ سال و ۴ ماه ، آنگاه برادر وی نرسی پسر بهرام بن بهرام ۹ سال ، هرمز پسر نرسی ۱۳ سال ، شاپور ذوالاکتاف پسر هرمز ۷۲ سال ، اردشیر پسر هرمز تا آنگاه که شاپور بن شاپور از حد کودکی بیرون آمد ۴ سال ، شاپور پسر شاپور ۸۲ سال ، و همو بود

۱ - در متن « دستی » به نون آمده ، اما محلی بدین نام در مآخذ دیده -
 نشد و ظاهراً دستی (= دشتی) است که به غلط به نون چاپ شده و درمجم (ص ۸۶)
 دشته است . یاقوت در معجم البلدان گوید ، دستی (= دستیا) ناحیه بزرگی است
 که میان ری و همدان منقسم است و به نامهای دستی ری و دستی همدان نامیده می‌شود .
 نلدکه در ترجمه طبری نیز دستی (دستیا) ضبط کرده و همان دشتی است . در باب
 قصه شروین دشتی ، رجوع شود به « یکی از فارسیات ابونواس » .

۲ - متن عربی : شاپور الجنود . این لقب در مجمل التواریخ دیده نشد .

که تاج پادشاهی را به شکم مادرش بستند^۱ ، آنگاه پسر او بهرام بن شاپور ابن شاپور ۱۲ سال ، سپس پسر او یزدگرد بن بهرام بن شاپور معروف به یزدگرد نرم (لیس ، کنایه از نکوکار و مهربان) ، سرور شروین دشتی ۸۲ سال ، یزدگرد پسر یزدگرد معروف به خشن ۲۲ سال ، بهرام گور پسر یزدگرد ۲۳ سال ، یزدگرد پسر بهرام گور ۱۸ سال و ۵ ماه ، بهرام پسر یزدگرد ۲۶ سال و یک ماه ، فیروز پسر بهرام ۲۹ سال و یک روز ، بلاش پسر فیروز ۳ سال ، سپس برادر او قباد پسر فیروز ۶۸ سال ، چنین است در کتاب سیر بزرگ ، اما در کتب سیر کوچک ۴۳ سال آمده ، پس از وی پسرش خسرو انوشروان ۴۷ سال و ۷ ماه و چند روز ، هرمز پسر کسری ۲۳ سال و به قولی ۱۳ سال ، خسرو پرویز پسر هرمز ۳۸ سال ، شیرویه پسر خسرو پرویز ۸ ماه ، اردشیر پسر شیرویه یکسال ، شهریزاد^۲ - که از نژاد پادشاهان نبود- ۳۸ روز ، پوران دخت دختر خسرو پرویز یک سال و چند روز ، همو بود که چوب صلیب را به جانلیق باز گردانید^۳ سپس جشنشبنده^۴ که نژاد پادشاهی نداشت ۲ ماه ، خسرو بن قباد^۵ بن هرمز بن انوشروان ده ماه ، فیروز پسر اردشیر بن بابک^۶ دو ماه ، آزر می دخت (از زمین دخت) دختر خسرو پرویز ۴ ماه ، فرخ پسر خسرو

۱ - هنوز در شکم مادر بود که پدرش بفرمود تاج بر شکم مادرش نهادند و او بمرد (مجمل ص ۳۴) .

۲ - در تاریخ طبری (ص ۱۰۶۲) شهربراز ضبط شده و در مجمل التواریخ در ذکر پادشاهی خشنسفته (ص ۸۲) شهربراز را لقب خشنسفته برشمرده است .

۳ - پوران دخت . . . خشب الصلیب که ترسایان دارمیحا خوانند به روم باز فرستاد به جانلیقان (مجمل ص ۳۷) .

۴ - رک : حاشیه صفحه ۱۱ .

۵ - در هر دو نسخه چاپی ، خسرو بن عاد (۱) درج شده است .

۶ - پادشاهان پس از جشنشبنده در تاریخ طبری با نقل این کتاب اختلاف

کلی دارد . رک : طبری طبع لیدن ص ۱۰۶۴ تا ۱۰۶۶ .

پرویز يك ماه و چند روز ، یزدگرد پسر شهریار ۲۰ سال ، پادشاهی کردند .
 شمارهٔ کسانی که پس از خسرو پرویز در مدت ۴ سال و ۶ ماه فرمان
 راندند ۸ تن بود و نهم یزدگرد بن شهریار بود .
 این بود سنوات پادشاهی ساسانی که من در تحقیق آنها بسی رنج بردم و
 بدین سان آنها را فراهم آوردم .

اشکانیان

ذکر سنوات تاریخ پادشاهان اشکانی که قبل از ساسانیان بودند به سبب
 حوادثی که در آن روزگار رخ داد بر من دشوار بود ، چه هنگامی که اسکندر
 به سرزمین بابل تسلط یافت و مردم آنجا را مغلوب کرد ، به علومی که خاص
 ایشان بود و هیچ يك از ملل جهان بدان دست نیافته بودند حسد برد و همهٔ
 کتاب‌هایی را که بدان دست یافت سوزانید ، آن گاه به قتل موبدان و هیربدان
 و دانشمندان و حکیمان و کسانی که در خلال علوم به حفظ سنوات تاریخی خود
 می‌پرداختند و حتی عامهٔ مردم اقدام کرد ، اما پیش از این به فرمان او همهٔ
 علوم مورد احتیاج ، به زبان یونانی ترجمه شده بود . در سراسر روزگار اشکانیان
 که ملوک الطوائف نامیده می‌شدند ، از ایرانیان نامی در میان نبود و کسی اندیشهٔ
 دانش یا اندوختن حکمت را نداشت ، تا آنکه با ظهور اردشیر قدرت خود را
 باز یافتند .

چون اردشیر به پادشاهی برخاست ، تاریخ را از آغاز سلطنت خود
 نهاد و پادشاهان دیگر ساسانی همان روش را پیش گرفتند ، یعنی هر يك تاریخ
 سال‌های فرمانروایی خود را نهاد و از این رو سنوات تاریخی مغشوش گردید ، و
 پیداست که روش ملوک عرب که تاریخ خود را از هجرت آغاز نهاده‌اند بسی
 مستحسن است .

این بود سخنان کسروی ، و وی معتقد است که در این مورد به تحقیق
 پرداخته و سال‌های فرمانروایی ساسانیان را همچون سال‌های اسکندر به طور
 صحیح به دست آورده‌است . اما ادعای کسروی در مورد صحت سنوات ساسانیان

نادرست است و با بیان تاریخ اسکندر سازگار نیست ، زیرا در شرحی که داده ، شماره سنوات را به ۶۹۶ سال و ۹ روز رسانیده ، حال آنکه سنواتی که من از زیج استخراج کرده‌ام با سنوات استخراجی کسروی ۹۰ سال و ۹ ماه و ۱۰ روز فرق دارد .

فصل سوم

شرح برخی از مطالب فصل نخستین

در این فصل مطالب تاریخی را که در فصل نخست گفتیم همراه با شرحی از بهرام بن مردان شاه ، موبد ولایت شاپور از بلاد فارس باز می‌گوییم . بهرام موبد گوید : بیست و اند نسخه از کتاب خدای‌نامه را به دست آوردم و سنوات تاریخی پادشاهان ایران را از زمان کیومرث پدر بشر تا پایان روزگار آنان و زوال حکومت ایشان به دست تازیان ، اصلاح کردم .

طبقه اول - نخستین انسان روی زمین مردی بود که ایرانیان وی را کیومرث گل‌شاه می‌خوانند. وی تنها به گل فرمان می‌راند. ازوی پسری و دختری ماند به نام مشی و مشیانه^۱ ، هفتاد سال بگذشت و از ایشان فرزندی نژاد آن‌گاه ۱۸ فرزند دختر و پسر در مدت ۵۰ سال به دنیا آوردند ، سپس بمردند ، و جهان ۹۴ سال

۱ - ملك الشعراى بهار در حاشیة مجمل‌التواریخ (ص ۲۱) آرد : « این دونام به تفاوت در کتب متقدمان ضبط شده است : مشی و مشیانه ، مشی و مشانه ، ملهی و ملهیانہ ، مردی و مردانه ، مهری و مهربانه ؛ و به کمان نکارنده اینکه گویند به شکل ریواس بودند همانا از جنس گیاهی بوده‌اند که امروز آن را « مهر گیاه » خوانند که ریشه آن شبیه به مردی و زنی است که به هم پیوسته‌اند ، و در افسانه و خرافات هست که گیاه مزبور از آب منی‌مردی که بی‌گناه کشته شده ، به وجود آمده است . »

و ۸ ماه بی‌پادشاه ماند ، و روزگاری بی‌پادشاهی از زمان کیومرث تا آغاز پادشاهی هوشنگ پیشداد (اوشهنج فیشداد) ۲۹۴ سال و ۸ ماه بود . آن‌گاه هوشنگ پسر فروال^۱ بن سیامک بن مشی بن کیومرث ۴۰ سال پادشاهی کرد [۲۰] ، سپس بدترتیب طهمورث بن نوبجهان (و یونجهان = یونگهان)^۲ بن ایونکهد بن هونکهد بن هوشنگ به هفت اقلیم ۳۰ سال ، پس از او برادرش جم بن نوبجهان (جمشید بن یونگهان) به هفت اقلیم ۶۱۶ سال پادشاهی کردند . آن‌گاه جمشید از بیوراسپ (بیوراسف ، ضحاک) صدسال بگریخت و بیوراسپ هزار سال به هفت اقلیم فرمانروایی کرد ، سپس فریدون بن ائقیان به اقلیم هنیره^۳ ۵۰۰

۱ - در مجمل در يك مورد (ص ۲۴) فرواك و در مورد ديگر (ص ۲۶)

فروال است .

۲ - بیرونی ، طهمورث بن ویجهان بن اینکهد بن اوشنگ (ص ۱۰۳) . مروج الذهب ،

طهمورث بن انوجهان بن استجد بن هوشنج (چاپ مصر ص ۹۶) ، خطی ، طهمورث بن یونجهان بن اسجد اوشنج . حاشیه طبری از مسعودی ، انوجهان بن انکهد بن اسکهد بن اوشنگ . طبری ، ابن یونجهان بن حامدا بن حادار بن اوشنج ... و قال بعض نسابة الفرس ، ابن یونگهان ابن انکهد بن اسکهد بن اوشنج (چاپ لیدن ج ۱ ص ۱۷۵-۱) ، حاشیه ، طهمورث بن یونجهان بن جاندار بن حوداد (جوداز) ابن اوشانج ... ایضاً ، و كان اوشانج هلك وقد ولد له ابن ساه انكهد و هو جوداز ، و ولد لأنكهد اینکهد و هو جاندار ، ثم ولد لاینکهد یونجهان ... بن یونجهان بن حیادار بن حیادار ... و در ذیل ، ایونگهان از حاشیه ضبط کرده ، ابوبگهان ، ای نگهان ابولنگان . در ذیل انکهد ، المهند ، اینکد ، اینکهد . ذیل اسکهد ، اسکهد (چاپ لیدن ص ۱۷۵ سری ۱) . ابن خلدون ، ابن انوجهان بن انکهد بن اسکهد بن اوشنگ ، و قيل مكان اسکهد فیشداد ، و كلها اسماء اجمعية لاعودة علينا في ثقلها ... الخ (طبع قاهره ج ۲ ص ۱۵۵) . (نقل همه مطالب این حاشیه از حاشیه مجمل التواریخ ص ۲۵) .

۳ - در متون پهلوی ، خونیرس ، خنرس ، و در کتب عربی خونیرت یکی از هفت

کشور ایران باستان آمده ، و آن کشور مرکزی است که آن را ایران شهر می‌گفتند . صاحب

سال، منوچهر با محاسبه فرمانروایی افراسیاب ترك دركشور او به قهر و غلبه، ۱۲۰ سال، زو^۱ پسرتهماسب ۴ سال پادشاهی کردند و در روزگار همین پادشاه گرشاسپ به برخی نواحی تسلط یافت.

این بود مدت فرمانروایی طبقه نخست از پادشاهان ایران، که ۹ تن بودند و ۲۷۳۴ سال و ۶ ماه فرمان راندند.

۱ - همان زاب است که به صورتهای زاو، اوزو نیز آمده است. رك، کیانیان تألیف کریستنسن ترجمه دکتر ذبیح الله صفا ص ۷۸ و ۱۵۸.

مجمل (ص ۴۱۶) آرد: «تا روزگار افریدون زمین ایران را هنیره خواندندی، و هوشنگ و طهمورت و جمشید را پیشدادان و پادشاهان هنیره گفتندی» (رك، حاشیه مجمل ص ۴۱۶). نامهای هفت کشور در مقدمه شاهنامه ابومنصوری چنین آمده: «نخستین را ارزه خواندند، دوم را سوت خواندند، سوم را فردفش خواندند، چهارم را ویددفتی خواندند، پنجم را ووربرست خواندند، ششم را وورجرست خواندند، هفتم را که میان جهان است خنرس بامی خواندند، و خنرس بامی این است که ما بدو اندریم و شاهان او را ایران شهر خواندندی...» علامه قزوینی در ذیل خنرس بامی آرد، در اوستا، خونیرث درخشان (ترجمه اوستا از پورداد ج ۱ ص ۴۳۱)، قاموس اوستای یوستی ص ۸۷: Qaniratha... فرهنگ بندهش از یوستی ص ۱۲۰: خونیرس، کتاب الترییع والتدویر از جاحظ طبع لیدن ص ۱۱۳ و ۱۱۴: خونیرث بام... کتاب التنبیه و الاشراف مسعودی ص ۳۵: خونیرث، مجمل التواریخ (ص ۴۱۶): هنیره، و اما کلمه «بامی» (از اوستا: Bâmya) صفت است به معنی درخشنده و متأللی، و نحو ذلك (قاموس اوستای یوستی ص ۲۱۴)، و «خونیرس بامی» یا خونیرس درخشان نام کشور مرکزی است از کشورهای هفتگانه زمین به طرز تقسیم ایرانیان، که خونیرس یا ایران شهر را در وسط فرض می کرده اند و مابقی شش کشور را محیط بر آن. وگرداگرد آن دو در جنوب و دو در شمال و یکی در مشرق و یکی در مغرب. (نقل به تلخیص از هزاره فردوسی «مقدمه شاهنامه» ابومنصوری، حاشیه ص ۱۳۹).

طبقه دوم - آن‌گاه کیقباد ۱۰۰ سال پادشاهی کرد و پس از او به ترتیب کیکائوس پسر کیقباد ۱۵۰ سال، کیخسرو پسر سیاوش بن کیکائوس ۶۰ سال، کی لهراسب (کیلهراسف) ۱۲۰ سال، کی گشتاسب (کیستاسف) پسر کی لهراسب ۱۲۰ سال، کی اردشیر پسر اسفندیار بن گشتاسب که او را «بهمن» نیز می‌خوانند ۱۱۲ سال، هماچهر آزاد دختر بهمن بن اسفندیار که به دارا پسر بهمن حمله بود ۳۰ سال، دارا پسر بهمن ۱۲ سال، دارا پسر دارا بن بهمن ۱۴ سال پادشاهی کردند. این بود پادشاهان طبقه دوم که ۹ تن بودند و ۷۰۸ سال فرمان راندند.

آن‌گاه اسکندر رومی ۱۴ سال و گروهی از رومیان که وزیران ایشان

ایرانی بودند ۵۴ سال پادشاهی کردند که مجموعاً ۶۸ سال می‌شود. [۲۱]

طبقه سوم - پس از ایشان به ترتیب اشک پسر دارا بن دارا ۱۰ سال،

اشک پسر اشکان ۲۰ سال، شاپور پسر اشکان ۶۰ سال، بهرام بن شاپور ۱۱

سال، بلاش پسر بهرام ۱۱ سال، هرمز پسر بلاش ۱۹ سال، نرسی پسر بلاش ۴۰

سال، فیروز پسر هرمز ۱۷ سال، بلاش پسر فیروز ۱۲ سال، خسرو پسر ملادان

(ولادان) ۴۰ سال، بلاشان ۲۴ سال، اردوان پسر بلاشان ۱۳ سال، اردوان

بزرگ پسر اشکانان ۲۳ سال، خسرو پسر اشکانان ۱۵ سال، بهافرید^۲ پسر اشکانان

۱۵ سال، بلاش پسر اشکانان ۲۲ سال، گودرز پسر اشکانان ۳۰ سال، نرسی پسر

۱ - در مجمل (ص ۳۲) به صورت خسرو بن ولادان بلاشان آمده. و مرحوم

بهار در حاشیه گوید: «ان» در آخر ولادان و بلاشان علامت نسبت است. در جای دیگر

از مجمل (ص ۵۹) چنین آمده: پادشاهی خسرو بن فلانان چهل سال بود. پادشاهی

بلاشان بیست و چهار سال بود. مرحوم بهار در حاشیه گوید، فلانان ظاهراً معرب پلانان

یا پلانان است یعنی پسر بلاش. طبری: کسری بن فیروزان ۴۷ سنة (۱۲ ص ۷۱۰).

چنانکه ملاحظه می‌شود نقل مجمل التواریخ در دومورد با هم اختلاف دارد و ضبط صفحه

۵۹ با کفتم حمزه (کتاب حاضر) مطابق است.

۲ - مجمل (ص ۳۲ و ۵۹)، به آفرید.

اشکانان ۲۰ سال، اردوان آخرین که به فارسی افدم^۱ خواندندش، ۳۱ سال فرمان راندند.

این بود روزگار طبقه سوم، و با اسکندر مجموعاً ۲۰ پادشاه بودند و به حکایت کتابها ۴۶۳ سال پادشاهی کردند.

طبقه چهارم - آن گاه اردشیر پسر بابک، پس از آنکه مدت ۳۰ سال گرفتار جنگ با ملوک الطوایف بود، ۱۴ سال و ۱۰ ماه فرمان راند، سپس به ترتیب شاپور پسر اردشیر ۳۰ سال و ۱۵ روز، هرمز پسر شاپور ۲ سال، بهرام پسر هرمز ۳ سال و ۳ ماه، بهرام پسر بهرام ۱۷ سال، بهرام پسر بهرام بن بهرام ۴۰ سال و ۴ ماه، نرسی برادر بهرام بن بهرام ۹ سال، [۲۲] هرمز پسر نرسی ۷ سال، شاپور پسر هرمز ۷۲ سال، اردشیر برادر شاپور ۴ سال، شاپور ۵ سال، بهرام پسر شاپور معروف به کرمانشاه ۱۱^۲ سال، یزدگرد بزه کار پسر بهرام ۲۱ سال و ۵ ماه و ۱۸ روز، بهرام گور پسر یزدگرد ۱۹ سال و ۱۱ ماه، یزدگرد پسر بهرام ۱۴ سال و ۴ ماه و ۱۸ روز، فیروز پسر یزدگرد ۱۷ سال، بلاش پسر فیروز ۴ سال، قباد پسر فیروز ۴۱ سال، کسری پسر قباد (انوشروان) ۴۸ سال، هرمز پسر کسری ۱۲ سال، کسری پسر هرمز بن خسرو پرویز ۳۸ سال، قباد پسر کسری بن شیرویه ۸ ماه، اردشیر پسر شیرویه یک سال و ۶ ماه، پوران دخت دختر کسری (خسرو پرویز) یک سال و ۴ ماه، فیروز موسوم به جشنشبنده^۳ چند روز، آزرمی دخت (ازرمین دخت) دختر پرویز با محاسبه حکومت جشنشبنده^۳ ۶ ماه، خورزاد خسرو پسر پرویز یک سال، یزدگرد پسر شهریار ۲۰ سال پادشاهی

۱ - مجمل (ص ۳۲) : افدم، و در حاشیه آمده : افدم به ضم دال، در بیلوی به معنی آخرین است، و جاحظ (کتاب التاج) اردوان الاحمر، و بیرونی (ص ۱۱۳) الاخر آورده است.

۲ - او را کرمانشاه خواندندی (مجممل ص ۳۵)، در جای دیگر (ص ۶۸) آمده :

کرمانشاهان به وی باز خوانند که او را کرمانشاه لقب بود.

۳ - رك : حاشیه شماره ۱ ص ۱۲

کردند .

این بود روزگار فرمانروایی طبقهٔ چهارم که ۲۸ تن بودند ، و از این مدت ۳۰ سال دوران جنگ اردشیر پسر بابک با ملوک الطوائف بود ، و مجموعاً به ۴۵۶ سال و یک ماه و ۲۲ روز بالغ می‌شود .
مجموع روزگار از آغاز تناسل تا پایان دوران آخرین پادشاهان ایرانی که ۶۶ تن بودند ۴۴۰۹ سال و ۹ ماه و ۲۲ روز است .

سنوات تاریخی ایران در دوره اشکانیان*

		طغیان پارتها به دست اشك و به وجود آمدن سلسله سلطنتی آنان به وسیله او
۲۵۰	پیش از میلاد	جلوس اشك دوم
۲۴۷	»	جلوس آنتیوخوس کبیر سوریه
۲۲۳	»	جلوس اشك سوم
۲۱۴	»	شکست آنتیوخوس در مغنسیا به دست رومیان
۱۹۰	»	جلوس مهرداد اول پادشاه پارت
۱۷۱	»	مرگ مهرداد و جلوس فرهاد دوم
۱۳۸	»	شکست آنتیوخوس سیدتس به دست فرهاد
۱۲۹	»	سلطنت مهرداد دوم که در مدت آن به مبادله سفیر با چین و روم مبادرت شد
۱۲۴-۸۷	»	جلوس فرهاد سوم
۶۹	»	جلوس مهرداد سوم
۵۷	»	جلوس ارد
۵۵	»	شکست بزرگ روم در حران به دست پارتها
۵۳	»	هجوم پارتها به سوریه
۵۱	»	جلوس فرهاد چهارم
۳۷	»	

* این جدول تحت عنوان « سنوات تاریخی ایران » نوشته لارنس لاکهارت است که برای تکمیل فایده از کتاب میراث ایران ص ۵۶۱ نقل گردید .

۳۶ پیش از میلاد	لشکر کشی بزرگ مارک آنتوان در مقابل پارتها
۳۳-۳۰	طنفیان تیرداد پسر بزرگ فرهاد
۲	قتل فرهاد چهارم و جلوس فرهادک پسرش
۱ میلادی	صلح فرهادک با روم و عقب نشینی او از ارمنستان
۱۶-۴۰	سلطنت اردوان و جنگ او با رومیان برای ارمنستان
۷۲	هجوم آلان ها
۱۰۵	جلوس خسرو
۱۱۴	شروع فتوحات تراژان در مشرق
۱۱۵	اشغال بین النهرین به دست تراژان
۱۱۷	مرگ تراژان و عقب نشینی «هادریان» از ارمنستان و بین النهرین
۱۲۲	برقراری صلح میان پارتها و روم
۱۳۶	هجوم دوم از طرف آلان ها
۱۴۸	جلوس بلاش سوم
۱۶۳	فتح مجدد ارمنستان به دست رومیان
۱۶۴-۱۶۵	هجوم رومیان به بین النهرین و اشغال تیسفون
۱۹۲	مرگ بلاش سوم
۱۹۹	فتح مجدد تیسفون به دست رومیان
۲۱۷	قتل کاراکالا - پیروزی پارتها بر رومیان و انعقاد صلح
۲۲۰	آغاز طنفیان ایرانیان به فرماندهی اردشیر
۲۲۶	شکست یافتن و کشته شدن اردوان پنجم، آخرین پادشاه اشکانیان به دست اردشیر

سنوات تاریخی سلسله ساسانیان*

۲۲۶ میلادی	اعلام سلطنت اردشیر اول
۲۳۲	انعقاد صلح با روم به وسیله اردشیر
۲۴۲	جلوس شاپور اول و هجوم به سوریه
۲۶۰	شکست یافتن و اسارت والرین در ادس
۲۶۳	شکست شاپور به دست اذینه
۲۶۵	ظهور مانی
۲۷۲	مرگ شاپور اول و جلوس هرمز اول
۲۷۳	مرگ هرمز اول و جلوس بهرام اول و اعدام مانی
۲۷۶	جلوس بهرام دوم و تجدید جنگ با روم
۲۸۳	فتح تیسفون به دست کاروس امپراطور و مرگ ناگهانی او
۲۹۳	جلوس بهرام سوم - جلوس نرسی
	شکست نرسی به دست گالریوس امپراطور و
۲۹۷	تصرف ایالات آن سوی دجله
۳۰۹	جلوس شاپور دوم
۳۱۲	مسیحی شدن امپراطور کنستانتین (قسطنطین)
۳۳۸	محاصره کردن شاپور دوم نصیبین را
۳۴۸	هجوم شاپور دوم به بین النهرین

* این جدول که توسط خاورشناس لارنس لاکهارت تنظیم شده . از کتاب میراث ایران (ص ۵۶۲) به کتاب حاضر الحاق گردید .

- جنگ ژولین مرتد با ایران . عقب‌نشینی و مرگ او ،
تصرف ایران ایالات از دست رفته و نصیبین را
- ۳۶۳ میلادی
- ۳۷۶ استقرار صلح میان روم و ایران
 - ۳۷۹ مرگ شاپور دوم و جلوس اردشیر دوم
 - ۳۸۳ جلوس شاپور سوم
 - ۳۸۴ انعقاد معاهده به وسیله شاپور سوم با روم
 - ۳۸۸ مرگ شاپور سوم و جلوس بهرام چهارم
 - ۳۹۲ تقسیم شدن ارمنستان میان ایران و روم
 - ۳۹۹ جلوس یزدگرد اول
 - ۴۱۰ شورای سلوکیه و فتح روم به دست آلاریک
 - ۴۲۰ مرگ یزدگرد و جلوس بهرام پنجم (بهرام گور)
 - ۴۲۱ انعقاد صلح میان ایران و روم
 - ۴۲۵ آغاز حمله هیاطله
 - ۴۳۸ مرگ بهرام پنجم و جلوس یزدگرد دوم
 - ۴۵۵ غارت کردن و اندال‌ها روم را
 - ۴۵۷ مرگ یزدگرد دوم و جلوس هرمز سوم
 - ۴۵۹ پادشاه شدن فیروز پس از قتل برادرش هرمز سوم
 - ۴۶۶-۴۷۱ دوره خشک سالی شدید در ایران
 - ۴۸۳ شکست یاقتن و کشته شدن فیروز به دست هیاطله و جلوس بلاش
 - ۴۸۸ مرگ بلاش و جلوس قباد و جنگ با خزرها و قیام مزدک
 - ۴۸۸-۴۸۹ پذیرفتن قباد مذهب مزدک را و برکناری او به وسیله زاماسپ
 - ۵۰۱ روی کار آمدن قباد
 - ۵۱۳ پایان طغیان هیاطله
 - ۵۲۴ جنگ میان ایران و امپراطوری بیزانس
 - ۵۲۷ جلوس ژوستینین
 - ۵۲۹ بستن ژوستینین مدارس آتن را و فرار محصلین یونانی به ایران
عقب نشاندن ایرانیان در کالی نیکوس به دست بلیزر ،
 - ۵۳۱ و جلوس خسرو اول (انوشروان) . اعدام مزدک
 - ۵۳۳ استقرار صلح با حکومت بیزانس
 - ۵۴۰ غارت انطاکیه به دست انوشروان

۵۶۲ میلادی	استقرار صلح بار دوم با حکومت بیزانس
• ۵۶۵	مرگ ژوستینین
• ۵۷۰	فتح یمن به دست ایرانیان
• ۵۷۱	تولد حضرت محمد پیغمبر اسلام (ص)
• ۵۷۸	مرگ انوشروان و جلوس هرمز چهارم
• ۵۹۰	جلوس خسرو پرویز و طغیان بهرام چوبینه
• ۵۹۱	شکست و مرگ بهرام چوبینه
• ۶۰۳	تجدید جنگ میان ایران و بیزانس
• ۶۱۰	جلوس هراکلیوس (هرقل) امپراطور روم
• ۶۱۴	فتح دمشق و اورشلیم به دست خسرو پرویز، و تصاحب کردن صلیب مقدس
• ۶۱۷	فتح خالدونی به دست خسرو پرویز
• ۶۲۲	شکست ایرانیان به دست هراکلیوس (هرقل) و سال هجرت
۶۲۷ م. (= ۶ هجری قمری)	حمله هراکلیوس به دستجرد
	کناره گیری و مرگ خسرو پرویز - جلوس قباد دوم
۶۲۸ م. (۷ ه. ق.)	و آغاز دوره هرج و مرج در ایران
۶۳۲ م. (۱۱ ه. ق.)	جلوس یزدگرد سوم و وفات حضرت محمد (ص)
۶۳۵ م. (۱۴ ه. ق.)	فتح دمشق به دست عربان مسلمان
۶۳۶ م. (۱۵ ه. ق.)	شکست ایرانیان در قادسیه به دست عربان مسلمان
۶۳۷ م. (۱۶ ه. ق.)	فتح تیسفون به دست عرب
	شکست ایرانیان در نهاوند از عرب و انقراض
۶۴۱ م. (۲۱ ه. ق.)	امپراطوری ساسانیان
۶۵۱ م. (۳۱ ه. ق.)	قتل یزدگرد سوم

فصل چهارم

ذکر اخبار پادشاهان ایران

در این فصل به ذکر اخبار پادشاهان ایران برحسب ترتیب سنوات تاریخی و با رعایت تناسب مندرجات کتب سیر می‌پردازیم :

هوشنگ پیشداد : نخستین پادشاه ایران بود ، و پیشداد یعنی نخستین فرمانروا ، چه وی اولین کسی بود که به پادشاهی برخاست و در اصطخر بر تخت نشست ، و از این رو اصطخر را بوم شاه یعنی سر زمین شاه خواندند . ایرانیان چنین می‌پندارند که وی و برادرش « ویکرت » هر دو پیامبرانند . از جمله کارهای او این بود که آهن را استخراج کرد و به ساختن ابزار جنگی و برخی ابزار صنعتگران دست یافت ، و به مردم فرمان داد که درندگان را بکشند .

طهمورث زیباوند : زیباوند یعنی مرد با سلاح تمام ^۱ ، وی شهر بابل و قهندز مرو را ساخت . در برخی از کتابها آمده است که او کردینداد ^۲ را که یکی از هفت شهر مداین بود بنا کرد ، و به گمان من این کلمه تصحیف کردآباد

۱ - همچنین است در آثار الباقیه « زیباوند » (ص ۱۰۳ به نقل حاشیه مجمل). صاحب مجمل آرد، معنی زیباوند آن باشد که سلاح تمام دارد. مرحوم بهار در حاشیه گوید : ظاهراً زیباوند است به معنی سلاح دار، چه زین در زبان پهلوی به معنی اسلحه است و « وند » علامت نسبت و تملک و مکان ، و گمان می‌رود که دیوبند مصحف و مقلوب زیباوند باشد ، چه در مآخذ کهنه کلمه دیوبند دیده نشده است .

۲ - در مجمل (ص ۳۹) فقط « کردآباد » آمده .

است که « دستان » در آنجا بود . طهمورث در اصفهان دو بنای بزرگ به نامهای مهرین و سارویه ساخت : اما مهرین بعدها نام روستایی گردید که پیش از آن موسوم به کوک بود و در پایین آن قرار داشت ، و اما سارویه، پس از هزاران سال باروی شهر « جی » آن را فراگرفت و آثار هردو بنا هم اکنون باقی است .

پرستش و صورتگری بتها در روزگار طهمورث ایجاد شد ، بدین سان که گروهی از مردم عزیزان خود را ازدست دادند ، آن گاه برای تسکین دردهای خود مجسمههایی همانند مردگان خود بساختند ، و مدتها گذشت و پرستش مجسمهها در نظر ایشان جلوه گر آمد و به پرستش آنها به عنوان اینکه ایشان واسطه میان ایشان و خداوند و مایهٔ تقرب اند، پرداختند . و نیز در روزگار طهمورث روزه برقرار شد ، بدین سان که گروهی درویش از پیروان کسی به نام یوداسف (بوداسف؟) ^۱ آن را مقرر کردند، و سبب آن بود که طعام دشوار به دست می آمد، ایشان روز را در گرسنگی به سر می بردند و سپس آبی برای سد رمق می خوردند. روزگاری بدین کار خو گرفتند و سرانجام آن را فریضهٔ دینی و پرستش خدا [۲۴] بر شمردند . این گروه را کلدانیان خواندند و ایشان خود را در دورهٔ اسلام صابئین نامیدند .

در حقیقت صابئین فرقه ای از مسیحیان اند که در ناحیه ای واقع در میان بادیه و بطیحه سکونت دارند و در عقاید خاص خود با عامهٔ مسیحیان مخالف، و از جمله بدعتگذاران بشمار اند .

از قول طهمورث نقل می کنند که وی می گفت : هر گروهی به دیانت خود شادمان و علاقه مند است و شما متعرض آنان مباشید . و این رسم تا زمان ما در سر زمین هند پایدار است .

جهشید : ترکیبی است از جم و شید ، و جزء اخیر به معنی روشنی بخش

۱- شاید بوداسف = بوذاسپ (بودا) پیغمبر هندی باشد . در مجمل التواریخ

است^۱ و از این رو به شمس خورشید گویند ، و این نام را بدان سبب بدو دادند که به زعم ایشان از وی نور ساطع بود . نسب جمشید چنین است : جم بن فنونکان (و یونگهان) بن اهنکهذبن اینکهذبن هوشنگ پیشداد . از آثار وی چیزهایی در حواشی کتب سیر آمده است که برای احتراز از درازی سخن در این فصل ، از ذکر آنها خودداری شد .

از کارهای شکفت آور او ایجاد پلی بر روی دجله است که روزگاری درازی پا برجا بود تا آنکه به دست اسکندر ویران شد ، و اگر چه پادشاهان خواستند آبادی آن را باز گردانند اما نتوانستند ، و سرانجام بر پایه‌های آن پلی بنا کردند .

نشانهٔ پل جمشید در خاکهای دجله در معبر غربی دو شهر مداین باقی است ، و به هنگام فروکش شدن آب دجله ملاحان از آنجا می‌گذرند . و نیز تعیین حدود تیسفون بزرگترین شهر مداین به دست او انجام گرفت .

بیوراسب ده آك : ده آك ترکیبی است از ده (عدد) و آك یعنی عیب ، وی ده عیب را در جهان به وجود آورد که اینجا محل ذکر آنها نیست . این لقب نهایت درجه قبیح بود ، اما در تعریب بسیار زیبا گردید ، زیرا ده آك در تعریب به ضحاک تبدیل یافت و همین اسم در کتابهای عربی متداول است . بیوراسب پسر اروند اسف بن ریکاون بن ماده سره بن تاج بن فروال بن سیامک بن مشی پسر کیومرث بود . و تاج جد وی کسی است که عرب از فرزندان او هستند و از این رو آنان را تاجیان (تازیان) خوانند . بیوراسب در بابل سکونت داشت و در آنجا خانه‌ای به شکل کلنگ (مرغ) ساخت و آن را کلنگ دیس نامید و مردم دمن‌حت خواندندش .

فریدون : وی پسر ائقیان بود و بر اقلیم هنیره^۲ پانصدسال فرمان راند ،

۱ - جمشید ترکیبی است از جم ، پهلوی ، yam + شید ، پهلوی set یعنی جم

درخشان ، رك ، ترجمهٔ کیانیان تألیف کریستنسن صفحات ۹۴ و ۱۱۹ .

۲ - هنیره به ایران قدیم کشور مرکزی می‌گفتند . رك ، حاشیهٔ ۳ ص ۲۰ .

و به گفته بعضی در سال سی ام از سلطنت او ابراهیم خلیل پیامبر خدا ظهور کرد ، [۲۵] و گفته اند ظهور موسی و بیرون آوردن بنی اسرائیل از مصر در زمان منوچهر بود . در روزگار کیخسرو ، سلیمان بر بنی اسرائیل فرمان راند و در روزگار لهراسب ، بخت النصر به سرزمین مغرب آمد و اورشلیم شهر یهود را ویران ساخت و مردم آنجا را به سرزمین مشرق اسیر برد و آنان را برای خدمتکاری به شهرها تقسیم کرد . در روزگار گشتاسب ، زردشت ظهور کرد ، و در روزگار دارا پسر دارا ، اسکندر در سرزمین مغرب پدید آمد و در روزگار شاپور پسر اشك ، مسیح و در زمان شاپور پسر اردشیر ، مانی و در زمان قباد ، مزدك ظاهر شد .

گویند : فریدون کشور خود را میان سه تن فرزندش یعنی سلم ، طوج ^۱ (تور) و ایرج بخش کرد ، و عراق و شهر های آن و نیز سرزمین مغرب و بلاد هند را به ایرج پسر کوچکش داد و او را به تاج و تخت مخصوص گردانید . آن گاه سرزمین روم را تا بلاد فرنگ با بلاد مغرب به بزرگترین اولاد یعنی سلم بخشید ، و تبت و چین و بلاد مشرق را به تور (طوج) داد ، طوج و سلم به ایرج رشك بردند و به اندیشه کشتن وی افتادند .

فریدون افسون و نیز تریاق را ، که از جرم افعی به دست می آمد ، به وجود آورد و دانش پزشکی را بنیاد نهاد ؛ و از گیاهان ، داروهای برای دفع بیماریهای جانداران ساخت ، و برای به وجود آمدن استر ، خر را با اسب آمیزش داد و بدین سبب استر نیروی خر و سبکپایی اسب را مجموعاً داراست . فریدون

۱ - طبری : طوج . همچنین است در « بیرونی » . مسعودی : اطوج و سلم و ایراج ، جیم را انداخته به جای آن نو آورند و گفتند ایران الشهر و شهرالملك (از مروج الذهب ، چاپ قاهره ج ۱ ص ۹۷) . دینوری : طوس (اخبار الطوال ص ۱۱) به جای سلم : شرم ، و به جای طوج طوز ضبط شده است . و طبری در جای سرم آورده (ص ۱۳۴) (نقل از حاشیه مجمل ص ۲۷) . نیز رك : ترجمه کیانیان تألیف کریستنسن

در سرزمین بابل می‌نشست . و خدای داناتر است .

منوچهر : از فرزندان ایرج بن فریدون است ، و همو بود که رود فرات و یز رود مهران را که بزرگتر از فرات است بکشد ، و از فرات و دجله چشمه‌های بزرگی بشکافت . و در روزگار پادشاهی او ، که ۶۰ سال بود ، موسی (ع) بنی اسرائیل را از مصر بیرون آورد ، و آن‌گاه در بیابان تیه ۴۰ سال بماند و به اداره امور بنی اسرائیل پرداخت و تورات را همان جا برای آنان نوشت . همچنین در روزگار منوچهر ، یوشع جانشین موسی ، بنی اسرائیل را از بیابان حرکت داد و به فلسطین رسانید . منوچهر گل‌های بسیاری را از کوه‌ها به زمینهای بی‌آب و علف آورد و بکشت ، و پیرامون آنها دیوار کشید ، آن‌گاه به سبب [۲۶۶] بوی خوش آنها ، آنجا را بوستان نامید یعنی جایگاه بوهای خوش . هم در روزگار وی افراسیاب ترك مدت ۱۲ سال بر کشور ایران تسلط یافت و منوچهر را از تخت سلطنت براند و در بیشه‌های طبرستان محبوس کرد . افراسیاب در سالهای تسلط خود ، شهرها و قلعه‌ها و رودها و چشمه‌ها و قنوات را نابود ساخت ، و در سال پنجم تسلط وی مردم دچار قحط شدند و تا آخر روزگار وی همچنان بودند . به‌هنگام فرمانروایی او آنها خشک و عمارات از سکنه خالی و کشتزارها تپه شد ، تا آنکه خدا وی را برانداخت . افراسیاب در مرو دیواری ساخت که میان قهندز و باب‌نیق بود . و خدا داناتر است به آشکار و نهان .

زوآ پسر طهماسب : چون «زو» به پادشاهی رسید ، خرابیهای افراسیاب را در شهرها و قلعه‌ها ، مرمت کرد و نه‌های پر شده را دوباره حفر کرد و خراج و باج را از مردم برداشت ، و شهرها آبادان و بهتر از وضع سابق

۱ - متن عربی ، و فیها کتب لهم التوراة (ص ۲۵ ، چاپ برلین) .

۲ - مجمل (ص ۴۴) ، زاب طهماسب . رك ، حاشیة ۱ صفحه ۲۱ از همین کتاب .

گردید . و در سرزمین سواد^۱ دو نهر زاب^۲ را بگشاد و آب دجله را بدانها شیرین کرد . و در روزگار او کیقباد پدر پادشاهان کیانی به وجود آمد و هم در زمان پادشاهی وی گرشاسب فرمان راند .

کیقباد : در روزگار پادشاهی کیقباد مردم به آباد کردن زمینها پرداختند ، و او از غلات عشر آنها را می گرفت و آن را هزینه لشکر و استوار کردن مرزها و دفع دشمنان می کرد . در این زمان اصفهان چون ری يك ولایت (کوره) داشت ، کیقباد ولایت دیگری بیفزود و آن را استان ایران و وارث کواد^۳ نامید و در همین ولایت به روزگار هارون الرشید روستاهایی بود که به اعمال قم منتهی می شد .

کیکافوس : وی در بلخ می نشست . در برخی از کتابهای سیرت خوانند که در بابل بنایی بسیار بلند افرشته ساخت ، و به گمان من همان بنای عقر قوف در پشت بغداد است که از جدیدترین نشانهها در جهان است ، و به گفته بعضی راویان این بنا « صرح » نامیده می شود ، اگر این سخن درست باشد ، قصر در زبان نبط عراق و جرامقه شام دو لفظ دارد : صرحا و معدلا ، که تعریب آنها

۱ - روستای عراق و ضیاع آن را که در زمان عمر بن خطاب به دست مسلمانان فتح شد سواد گویند ، و وجه تسمیه آن بود که عربها چون از جزیره العرب که خشک و لمیزرع بود بیرون می آمدند و به سرزمین عراق می رسیدند آن را سبز و پر درخت می دیدند و آن را « سواد » می نامیدند . حدود سواد طولاً از حدیثه موصل تا عبادان (آبادان) و عرضاً از عذیب در قادیسیه تا حلوان بوده . از این رو طولش به ۱۶۰ فرسخ می رسید (معجم البلدان ذیل سواد) .

۲ - یعنی زاب کوچک و زاب بزرگ . رك : مجمل ص ۴۴ .

۳ - و آن را « استانیر یونارت کواد » نام کردند بر زبان فهلوی ، و هنوز به جای است ، و به دیگر نام قمرود خوانند (مجمل ص ۴۵) . دکتر معین در فرهنگ اعلام آرد ، « ایران وینارت کواد یعنی ساخته و پرداخته قباد در ایران ، نام شهری است که قباد در اصفهان ساخت » و نیز رك ، جاشیه مجمل ص ۴۵ .

صرح و معدل شده است.^۱

کیخسرو: ایرانیان چنین پندارند که وی پیامبر بود. گفته‌اند: او به بلخ می‌نشست؛ و در اخبار ایرانیان آمده است که کیخسرو را گفتند که در میانهٔ انتهای فارس و آغاز اصفهان کوه سرخی به نام کوشید است و در آنجا ازدهایی است که بر کشتزارها و آدمیان تسلط یافته. وی با مردان خود بدان جا رفت و ازدها را کشت و آتشکده‌ای بر کوه بنیاد نهاد که به «آتش کوشید» معروف شد.

کی لهراسب: کی لهراسب پسر عم کیخسرو پس از وی به پادشاهی ایران رسید. وی لهراسب بن کیاوجان بن کی منش بن کی پشین (کیفشین) بن کیفافه بود. دیوان لشکر را نخستین بار او نهاد و به مرزبانان تختها بداد و آنان را به بازوبندها بیاراست، و سراپرده‌ها برگرفت.

لهراسب به سال ششم از سلطنت خود، بخت نصر بن ویو (کیو) ۲ بن گودرز را به فلسطین بدجنگ یهود، فرستاد، و او شهر اورشلیم را ویران کرد، و یهودیان را به اسارت گرفت و برده و زبردست مردم کشور خود ساخت؛ و پیش از بخت نصر، سنحاریب ۳ نینوائی را بدان جا فرستاده بود، اما وی

۱ - کیلوس در بابل بناء بلند به هوا بر شده برآورد، و چنین گویند که آن را عرقوب خوانند، اثر آن (کذا) بعضی تل نمرود گویند. و عوام تل قرقوب خوانند، و من آن دیده‌ام، و بهری صرح خوانند مغرب کرده از زبان نبط عراق که کوشک را صرحا خوانند. (مجمل ص ۴۷ و ۴۸).

۲ - در نسخهٔ ایرانی بندهشن نیز «ویو» = کیو آمده (ترجمهٔ کیانیان تألیف کریستنسن ص ۸۷).

۳ - در متن سنحاریب. در تاریخ طبری (طبع لیدن ص ۶۵۰) سنحاریب، در تاریخ یعقوبی (ترجمه، ص ۷۶ و ۱۰۱) نیز در دو مورد سنحاریب آمده، وی همان سنحاریب (۶۸۱ - ۷۰۵ پیش از میلاد) پسر سارگن دوم پادشاه آشور بود. رک، ترجمهٔ تاریخ یعقوبی ص ۷۶ و ۱۰۱.

کاری از پیش نبرده بود . لهراسب پیش از مرگ خود ، پادشاهی را به پسرش گشتاسب سپرد .

کمی گشتاسب : به سال سی‌ام از پادشاهی خود ، پنجاه ساله بود . زردشت که از آذربایجان برخاسته بود ، نزد او آمد و گشتاسب دین وی را پذیرفت . آن‌گاه گروهی را برای دعوت مردم روم به دین زردشت ، بدان جا فرستاد ، اما مردم روم به استناد پیمان صلحی که با فریدون بسته بودند و به موجب آن در اعتقاد به دین دلخواه خود آزادی داشتند ، دعوت را نپذیرفتند ، وی نیز برای رعایت پیمان آنان را به حال خود گذاشت .

گشتاسب در ولایت دارابجرد از بلاد فارس شهری سه سو (مثلث) ساخت و آن را « رام و شناسقان » (رام و شناسیان)^۱ نامید و همان شهر فسا^۲ است ، سپس یکی از مردان آنجا به نام آزاد مرد کامگار که عامل حجاج بن یوسف در فارس بود ، باروی آن را بشکست و دایره وارش گردانید . در روزگار گشتاسب پسرش اسفندیار سدّی در برابر نرکان به فاصله بیست فرسخ از پشت سمرقند بنا کرد . گشتاسب در قریه ممنور^۳ از روستای انارباد واقع در ولایت اصفهان آتشکده‌ای ساخت و آبادیهایی از روستا بر آنجا وقف کرد .

کمی اردشیر : وی بهمین اسفندیار بن گشتاسب است که به سبب جنگهای بسیاری که کرده بود ، وی را درازدست خوانده‌اند ، و گویند جنگهای او به رومیه رسید ؛ و در سوی جنوب با زابلستان (زابولستان) جنگ کرد و گروه بسیاری را اسیر گرفت . در سرزمین سواد در کرانه رود زاب بالا (بزرگ) شهری ساخت و آن را به نام خود « اردشیر آباد » نامید و به زبان ببطی همانیا^۴

۱ - در متون پهلوی : رام و شناسیان .

۲ - آنچه تحقیق شده رام و شناسیان (رام گشتاسب) در حدود فراه یا زمین-داور بوده‌است ، و فسا در فارس واقع است (حاشیه مجمل ص ۵۲) .

۳ - مجمل (ص ۵۲) ، نمیور .

۴ - مجمل (ص ۵۴) همیانیا .

خواندند . در سرزمین میسان نیز شهری ساخت و آن را به نام خود بهمن - اردشیر که آن را فرات بصره خوانند، نامید . اسرائیلیان چنین پندارند که بهمن در کتابهای اخبار آنان به زبان ایشان همان کوروش است .

اردشیر در اصفهان به یک روز سه آتشکده ساخت : یکی را هنگام برآمدن آفتاب ، و دیگری را هنگام ظهر که خورشید در میانه آسمان باشد ، و سومی را هنگام غروب آفتاب . نخستین به نام « شهر اردشیر » در جانب قلعه مارین^۱ که شهر نام شفق و اردشیر نام بهمن (خود وی) است ، دوم به نام آتشکده زروان اردشیر^۲ در قریه دارک از روستای خوار^۳ ، سوم آتشکده مهر اردشیر در قریه اردستان .

همای چهارآزاد : وی شمیران دختر بهمن ، و « هما » لقب اوست . به بلخ می‌نشست ، و یک بار لشکریان وی با روم جنگیدند و گروه بسیاری را اسیر گرفتند ، و « هما » بنایان ایشان را به ساختن بناهای موسوم به « مصانع اصطخر » که به فارسی هزار ستون گویند برگماشت^۴ . این بناها سه ساختمان در سه مکان بود : یکی در جانب اصطخر ، دوم در راهی که به ولایت دارابجرد می‌رود ، و سوم بر راه خراسان . در اصفهان نیز در روستای موسوم به تیمره شهری زیبا و شکفت آور ساخت و آن را حمهین^۵ نامید ، این شهر به دست اسکندر ویران شد .

۱ - مجمل : (ص ۵۴) قلعهٔ مارفانان .

۲ - مجمل (ص ۵۴) ، زروار اردشیر (۱)

۳ - مجمل (ص ۵۴) ، برخوار (به ضم باء) .

۴ - به پارس‌اندز سه بناکرد یکی به جانب هزاران استون که اصطخر است ... (مجمل ص ۵۵) یاقوت گوید : « هزار » نام دیهی است در فارس از ولایت اصطخر ، و یزدگرد هزاری بدانجا منسوب است . (معجم البلدان ذیل هزار) .

۵ - مجمل التواریخ (ص ۵۵) « خهبین » آورده و آن را جزو سه بنای

مذکور در قبل ، برشمرده است .

دارا پسر بهمن : نخستین پادشاهی است که راههای چاباری را بنیاد نهاد و اسبانی دم بریده برای آن راهها تعیین کرد که آنها را « بریدم دم » (بریدندب) خواندند، در تعریب کلمه ، جزء دوم را انداخته ، « برید»^۱ گفتند . در ولایت اخیر از سرزمین فارس شهری ساخت و آن را به نام خود دارابگرد (دارابجرد) نامید یعنی شهر دارا ، و پیش از آن استان فرکان^۲ می خواندند ، و خدا دانانتر است .

دارا پسر دارا : به روزگار فرمانروایی او اسکندر در مغرب ظهور کرد ، و مردم مغرب از قبطیان و بربرها و نیز مردم روم شمالی و صقالبه (اسلاوها) و مردم شام و فلسطین یعنی جرمقیان و جرجمیان عموماً با جگرزار ایران بودند . چون اسکندر به پادشاهی نشست و کسان دارا برای گرفتن باج نزد او آمدند ، وی گفت : به دارا بگویید : ماکیانی که تا کنون تخم می گذاشت از تخم افتاده است . این امر سبب شد که جنگ میان دارا و اسکندر برخاست ، و دارا بدان جنگ کشته شد .

دارا در بالای نصیبین شهری ساخت و آن را دارا ان (داریان)^۳ نامید که تا کنون باقی است و آن را داریا خوانند .

اسکندر : چون اسکندر دارا را بکشت و به کشور ایران استیلا یافت ، زشتکاری آغاز نهاد و در ریختن خون مردمان زیاده روی کرد . از بزرگان ایران ۷۰۰۰ تن اسیر به زنجیر کشیده ، در لشکر وی بودند ، که هر روز ۲۱ تن از ایشان را می کشت .

۱ - این وجه تسمیه درست به نظر نمی رسد ، دکتر معین در حاشیه برهان گوید ، برید به فتح اول ، ظاهراً از کلمه لاتین وردس Veredus گرفته شده به معنی چارپای چابار و اسب چابار و سپس به معنی پیک ... « دائرة المعارف اسلام » .

۲ - مجمل (ص ۵۵) : اسپان فرکان ، مرحوم بهار گوید : اسپان ورنیز از محلات طیفون بوده است (رك : مجمل ، حاشیه ص ۵۵) .

۳ - رك : مجمل التواریخ ، ص ۵۶ .

آن گاه به کاشغر رسید و روزگاری در آنجا بماند ، سپس به اندیشه بازگشت به سوی بابل حرکت کرد ، چون به قومس (کومش) رسید بیمار شد و در راه خود به بابل بیماری وی شدت یافت و پیش از رسیدن بدان جا درگذشت و همین سرزمین بابل بود که به دست وی به تلی خاک تبدیل یافته بود .

از جمله اخباری که داستان سرایان ساخته اند اینکه اسکندر در ایران ۱۲ شهر ساخت و همه آنها را اسکندریه نامید : در اصفهان و هرات و مرو و سمرقند و سفد (صغد) و بابل و میسان ، در هر يك از اینها يك شهر ، و در سواد عراق ۴ شهر ، اما این خیر نادرست است ، زیرا وی ویران کننده بود نه آبادکننده .

پادشاهان اشکانی

چون اسکندر بزرگان و صاحبان قدرت ایران را بکشت و شهرها و قلعه‌ها را ویران ساخت و به مراد خود رسید، به ارسطاطاليس نوشت : « من همه مردم مشرق را با کشتن پادشاهان ایشان و ویران کردن پناهگاه‌ها و قلعه‌ها منکوب کردم و بیم داشتم که پس از من قصد سرزمین مغرب کنند ، اکنون بر آنم که فرزندان پادشاهان را نیز گرد آورم و به پدرانشان ملحق سازم ، تو در این باب چه می‌گویی ؟ » ارسطاطاليس نوشت^۱ : « اگر شاهزادگان را بکشی حکومت به دست اراذل و دونان می‌افتد و اینان چون به قدرت رسند طغیان و ستم و تجاوز کنند و فساد بیشتر شود . باید که شاهزادگان را گرد آوری و به هر يك

۱ - این جواب در نامه نسر تصحیح مجتبی مینوی (ص ۲) آمده است . این چنین : « ارسطاطاليس این فصل را جواب نوشت و گفت ، بدرستی در عالم ، امم بهر اقلیمی مخصوصند بفضیلتی و هنری و شرفی که اهل دیگر اقالیم از آن بی‌بهره‌اند ، و اهل پارس ممیز اند به شجاعت و دلیری و فرهنگ روز جنگ ، که معظم رکنی است از اسباب جهانداری و آلت کامکاری ، اگر تو ایشان را هلاک کنی بزرگتر رکنی از ارکان فضیلت برداشته باشی از عالم ، و چون بزرگان از پیشی برخیزند لامحالہ حاجتمند شوی که فرومایگان را بدان منازل و مراتب بزرگان بایی‌رسانید ... » .

شهری یا ولایتی بخشی، تا با یکدیگر به ستیزه برخیزند و دشمنی و کینه در میان آنان به وجود آید و به خود مشغول شوند و به اهل مغرب (رومیان) که دور از آنان اند نپردازند. « اسکندر سرزمین مشرق را به ملوک الطوائف قسمت کرد و دانش‌های نجوم و پزشکی و فلسفه و کشاورزی را پس از آنکه به زبانهای یونانی و قبطی (نبطی؟) برگردانید، به مغرب برد.

چون اسکندر بمرد و شهرها به دست ملوک طوائف افتاد، به جنگ و کشاکش برخاستند و هریک به اندیشه غلبه یافتن به دیگری بود. در روزگار اینان کتابهایی که به دست مردم است از قبیل کتاب مروک و سندباد و برسناس (یوسفاس؟) و شیماس و مانند آنها که در حدود ۷۰ جلد است نوشته شد، و از ملوک طوائف بیست و اند تن فرمان راندند، و در میانه ایشان برخی همت جنگاوری داشتند، و شماره پادشاهان طوائف مجموعاً به ۹۰ تن رسید، و همه آنان پادشاه عراق را که به طیسفون یعنی مداین می‌نشست، بزرگ می‌داشتند، و این پادشاه در مکاتبه با ایشان از خود آغاز می‌کرد.



شاپور پسر اشک^۲: از جمله پادشاهان اشکانی که همت جنگ داشت شاپور بن اشک بن اذران بن اشکان بود. حضرت مسیح در روزگار وی ظاهر شد. شاپور با روم جنگید و در آن هنگام پادشاه آنجا انطیخس (انطیخس؟)، سومین پادشاه پس [۳۱] از اسکندر بود، و همو بود که شهر انطاکیه را ساخت^۳. شاپور گروه بسیاری از رومیان را کشت و گروهی را اسیر گرفت و فرزندان ایشان را^۴ به کشتی گرد آورد و همه را به انتقام دارا غرق کرد، و بسیاری

۱- متن عربی چنین است. فكان الواحد منهم انما يفتل بالآخر بالعائل العويصه.

۲- جدول سنوات تاریخی دوره اشکانیان در صفحه ۲۵ آمده است، بدانجا رجوع شود.

۳- رگ، مجمل التواریخ ص ۱۲۶.

۴- بسیار برده آورد از روم، و در کشتی‌ها نشانند و پس بفرمود تا غرقه

کردند به کینه دارا (مجمل، ص ۵۹).

از اموال راکه اسکندر از سرزمین ایران آورده بود، به کشور خورباز گردانید و برخی از آنها را صرف هزینة حفر رود عراق کرد که آن را به عربی نهر الملك خوانند .

گوردز پراشک : وی پس از کشته شدن یحیی به دست بنی اسرائیل ، با آن قوم جنگید و شهر اورشلیم را دوم بار^۱ ویران ساخت و مردم آنجا را قتل عام کرد و گروهی را اسیر گرفت . و پیش از وی طیطوس پسر اسفیانوس پادشاه رومیه چهل سال پس از عروج عیسی با بنی اسرائیل به جنگ برخاسته و به کشتار و اسیر گرفتن آنان پرداخته بود .

بلاش پرخسرو : به وی خبر دادند که رومیان به جنگ ایران برخاسته اند ، به ملوک طوایف مجاور نامه نوشت و از ایشان یاری خواست . هر پادشاهی به قدر توانایی مردان و مال نزد وی فرستاد . چون بلاش خود را نیرومند یافت ، صاحب الخضر^۲ یکی از ملوک طوایف را ، که به سرزمین روم نزدیک بود ، ولایت لشکر داد . وی با لشکریان روم که گرد آمده و آماده جنگ بودند ، بر آویخت و پادشاه آنجا را بکشت و لشکریان را نابود ساخت و باغنائیم به عراق باز گشت و یک پنجم آن را به بلاش فرستاد .

این جنگ سبب شد که رومیان اموال بسیاری فراهم آوردند تا شهری استوار بسازند و پایتخت خود را از رومیه بدان جا منتقل کنند و به سرزمین ایران نزدیک باشند . بدین منظور قسطنطنیه را برگزید و در آنجا بناها ساختند و آنجا را مقر حکومت نهادند ، پادشاه روم در این زمان قسطنطین بن نیرون (نرن) بود و به همین سبب شهر مذکور را قسطنطنیه خواندند . قسطنطین نخستین پادشاه بود که آیین مسیحیت را پذیرفت و مردم مملکت خود را بدان فراخواند . آن گاه قصد بنی اسرائیل کرد و آنان را از اورشلیم (بیت المقدس)

۱ - بار اول حمله بخت نصر بود که بسیاری از جهودان را کشته بود . رک ۱

مجمل ص ۵۹ .

۲ - صاحب الحضر (مجمل ، ص ۶۰) .

براند ، و تا این زمان دست یهود بدان جا نرسیده است . [۳۲]

اردشیر پسر بابک^۱ : اردشیر نخست کاری که کرد تصرف اصطخر بود . آن گاه به یاری مردم اصطخر به برخی از ولایات ایران ، که در تصرف ملوک طوایف بود ، دست یافت و تاج شاهی بر سر نهاد و به امور مملکتداری پرداخت ، اما مشاهده کرد که در اطراف وی پادشاهان بسیاری هستند و هر یک را سرزمینی کم اهمیت و کوچک است و رعایای آنها بار سنگین مخارج حکومت ایشان را به دوش دارند ؛ و نیز ملاحظه کرد که مردمان این ممالک با اشتراك در اصل دین ، با یکدیگر اختلاف دارند ، و چنین نتیجه گرفت که اتحاد در دین جز از راه مهربانی و الفتی که قبلا داشتند ، امکان نمی پذیرد . آن گاه از دانشمندان دین و سیاست که نزد او بودند ، سبب اختلاف را پرسید . ایشان گفتند : « پادشاهان پیشین در امور مملکتداری نظم داشتند و پادشاه بیش از يك تن نبود ، و همه رعیت از وی فرمان می بردند و به همین سبب دینی عزیز و زندگانی فراخ داشتند و دشمنان مقهور بودند . چون سلطنت به دارا پسر دارا رسید ، رعیت از وی دور شدند و فرمانروایی وی برایشان گران آمد و از درازی پادشاهی او ملول گشتند و از کوشش در دفع دشمن او و دشمن خود سر بتافتند و به ستیزه و جنگ با یکدیگر برخاسته ، از امور مرزها غفلت ورزیدند . در همین حال بود که اسکندر از مغرب به سرزمین ایران بتاخت و به آرزوی خود رسید و به جنگ دارا شتافت ، و اتفاقاً یکی از محافظان دارا از پشت به وی تیر انداخت و او را کشت . بدین سان اسکندر به کشور ایران چیره شد و بزرگان را به قتل رسانید و شهرها و باروها را ویران کرد . آن گاه کتابهای دینی و علمی را بررسی کرد و کتب فلسفی و نجوم و پزشکی و کشاورزی را از زبان فارسی به یونانی و قبطی نقل کرد و به اسکندریه فرستاد و باقی کتابها را سوزانید . »

اردشیر بدین سخنان دانست که دادگری در میان رعیت و اداره امور

۱ - رك : جدول سنوات تاریخی دوره ساسانیان که در صفحه ۲۷ آمده است.

آنان تنها به این است که پادشاه یکی باشد و او دل‌های ایشان را به هم نزدیک کند و در جنگ با دشمن آنان را یکدل گرداند. از این رو در آغاز کار به ملوک طوایف همجوار، نامه‌ها نوشت و آن‌گاه هر زمان تدبیرهای تازه‌ای به کار برد، تا باقتل ۹۰ تن از ملوک طوایف «ایران شهر» را از وجود آنان پاک کرد. اردشیر شهرهای متعددی ساخت از جمله آن‌ها اردشیر خره، به اردشیر، بهمن اردشیر، اشأ اردشیر ۱، رام اردشیر، رام هرمز اردشیر، هرمز اردشیر، بود اردشیر ۲، وهشت اردشیر و بتن اردشیر ۳ است.

اما اردشیر خره همان شهر فیروز آباد از سرزمین فارس است که گور (کور) نامیده می‌شد و به امر علی بن بویه، فیروز آباد خواندند ۴ و گور و گار هر دو به معنی گودال و حفره است نه قبر واحد، زیرا ایرانیان قبوری نداشته‌اند و مردگان خود را در دخمه‌ها و سنگ‌های کنده کاری شده پنهان می‌ساختند ۵.

۱ - مجمل (ص ۶۲) ، استاد اردشیر (۱) در چند سطر بعد، از کتاب حاضر، انشاء.

۲ - مجمل التواریخ (ص ۶۱)، بوذ اردشیر.

۳ - ظاهراً تن اردشیر درست است. رک، مجمل التواریخ ص ۶۲.

۴ - امروز نیز فیروز آباد گویند، چون عضالدوله (علی بن بویه) می‌خواست به آن شهر رود کرامت داشت که گفته شود، «عضالدوله به گور می‌رود» از این جهت نام آن را به فیروز آباد تغییر داد. رک، ترجمه صورۃ الارض، از نگارنده ص ۳۴ و ۲۶۴ و لسترنج، سرزمین‌های خلافت شرقی ص ۲۷۵ و ۲۷۶ و حدود العالم ص ۱۳۱.

۵ - متن عربی چنین است، «و الفرس لم تعرف القبور، و انما کانت تغیب الموتی فی الدخانات و التناویس». دهه به معنی سیاهی (تاریکی)؛ و ناووس گورستان نصاری و نیز سنگ‌کنده کاری شده است که مرده را در آن پنهان سازند. ظاهراً دهمان جمع دهمه = دخمه فارسی و مراد دخمه‌هایی است که در کوهها برای پنهان کردن جسد می‌کنند.

« به اردشیر » نام دو شهر است : یکی به عراق و دیگری به کرمان . نخستین یکی از شهرهای هفتکانه مداین و بر مغرب دجله است و به عربی بهر سیر خوانند ، اما « به اردشیر » کرمان را به عربی بردشیر (بردسیر) گفتند .
 بهمن اردشیر نام شهری است برکنارهٔ دجله العورا^۱ در ناحیهٔ میسان ، و بصریان آن را به دو اسم بهمنشیر و فرات میسان خوانند .
 انشأ اردشیر^۲ نام شهری است برکنارهٔ دجیل که آن را کرخ میسان نیز گویند . اما رام اردشیر ، جای آن برمن معلوم نیست و مردم این روزگار به زبان خود ریشهر خوانند .

« رام هرمز اردشیر » نیز یکی از شهرهای خوزستان است که برای اختصار جزء آخر آن را حذف کردند . هرمز اردشیر نیز نام دو شهر است که اردشیر به هنگام تعیین حدود آنها ، هریک را به نامی مرکب از نام خود و خدای عزوجل (هرمز = اهورا مزدا) نامید ، و در یکی بازاریان و در دیگری بزرگان و اشراف را سکونت داد . شهر بازاریان نام دیگری هم گرفت یعنی « هوجستان واجار » که در تعریب « سوق الاهواز » گفتند . نام شهر دیگر را هم به عربی هرمشیر خواندند ، و به هنگام آمدن تازیان به خوزستان ، شهر بزرگان به دست آنان ویران گردید . اما شهر بازاریان (اهواز) به جا ماند .
 [۳۴] آن گاه پس از جنگهای حجاج با « قرا » ، دو شهر دیگر از شهرهای خوزستان یکی به نام رستم کواز (رستم قباد) که به عربی رسیقباد خواندند و دیگری جواستاد ویران گردید .

اما « بود اردشیر » شهری از موصل است^۱ و وهشت اردشیر محلش برمن معلوم نیست . « بتن شیر » شهری از « بحرین » است و علت تسمیه بدین نام این است که اردشیر باروی آن را بر روی تنهای مردم آن ، که از وی فرمان نبرده -

۱ - مجمل (ص ۶۱) : دجلة العوار . یاقوت نیز در معجم البلدان (ذیل بهمن

اردشیر) به نقل از اصبهانی « دجلة العوراء » (مانند متن) آورده است .

۲ - رك : حاشیهٔ ۱ ص ۴۴ .

بودند نهاد و يك ردیف خشت و يك ردیف جسد قرار داد و بدین سبب تن - اردشیر خواندند .

آبهای اصفهان را به دست مهر بن وردان قسمت کرد و همچنین آبهای وادی خوزستان را نیز قسمت فرمود و از آب آن نهرها جدا ساخت ، از جمله نهر مشرقان (مسرقان) ۱ که به فارسی اردشیرکان خوانند .

در کتاب « صورملوک بنی ساسان » ۲ نوشته اند که جامه اردشیر منقش به نقش دینار (مدتر) ، و شلوار آسمان رنگ و تاج سبز در طلا نهاده و به دست او نیزه افراشته بود .

شاپور پسر اردشیر : شادروان (سد) شوستر ۳ را که یکی از عجایب مشرق بشمار است ساخت ، و شهرهایی نیز بنا کرد ، از آن جمله است : نی شاپور ، بی شاپور ، شاد شاپور ، به ازاندیو شاپور ۴ ، شاپور خواست ، بلاش -

۱ - مراد رود مسرقان یا به نام کنونی آب گرگر است . رك ، ترجمه صورة الارض از نگارنده ص ۲۴ و ۲۶۰ و ۲۶۱ و لسترنج ص ۲۵۴ و حدود العالم ص ۴۶ .
۲ - مراد کتابی است که مسمودی در « التنبیه والاشراف » ذکر کرده (ص ۱۰۶) و گفته که در سنه ۳۰۳ در اصطخر دیدم و صورت ۲۷ پادشاه ساسانی در آن بود (از اقادات استاد مجتبی مینوی) .

۳ - برای شرح این سد رك ، به ترجمه صورة الارض از نگارنده ص ۲۴ و تعلیقات آن ص ۲۶۱ ، و نیز رك ، فارس نامه ابن بلخی (ص ۶۳ و ۷۳) و نخبة الدهر دمشقی (چاپ لایپزیک ص ۳۸ و ۱۱۵) و معجم البلدان و تاریخ گزیده (چاپ انگلستان ص ۱۰۹) و لسترنج (ص ۲۵۳ و ۲۵۴) و مرآت البلدان (ج ۱ ص ۴۳۷) .

۴ - این نام در اصل « ویه از انتیوشاه پوهر » یعنی « شهری بهتر از انطاکی از آن شاپور » بوده ، و همان است که بعد « جندی شاپور » شده . (نقل از حاشیه مجمل ص ۶۴) . خرابه هایی که امروز به شاه آباد معروف است واقع در هشت فرسخی شمال باختری شوستر سر راه دزفول ، موضع شهر جندی شاپور بوده است (ترجمه صورة الارض ص ۲۶۰ « تعلیقات » به نقل از لسترنج ص ۲۵۶) .

شاپور و فیروز شاپور .

امانی شاپور از شهرهای ولایت آبرشهر از ولایات خراسان است. بی شاپور از شهرهای فارس ، و نیز نام ولایت است و به عربی نام آن را مختصر کنند و « سابور » گویند ، و شاپور این شهر را به جای شهری ساخت که به دست طهمورث ساخته شده و به دست اسکندر ویران گشته و نام نخستین آن از میان رفته بود . شاد شاپور از شهرهای میسان است که به زبان نبطی « و بها »^۱ می خواندند . فیروز شاپور از شهرهای عراق و به عربی « انبار » است . « به از اندیو شاپور » از شهرهای خوزستان و تعریب آن جندی شاپور است . اشتقاق آن در فارسی بدین سان است که « اندیو » نام انطاکیه و « به » به معنی بهتر و مجموعاً یعنی « شهری بهتر از انطاکیه » است . بنای این شهر چون عرصه شطرنج است که در میانه آن هشت راه در هشت راه نهاده اند ، و در آن روزگار [۲۵] شهرها را به سان اشیا می ساختند ، که از آن جمله تصویر شهر شوش (سوس) به شکل باز (مرغ) و شهر شوشتر (تمبر) به شکل اسب است .

در کتاب « صور ملوک بنی ساسان » چنین آمده که : پیراهن شاپور آسمانجونی (رنگ آسمانی . لاجوردی) و شلوار وشی کرده سرخ^۲ ، و تاج سرخ در میانه سبز و به دست او نیزه افزاشته بود .
 هرهز پسر شاپور : در صورت و قامت به نیای خود اردشیر می مانست ، و در نیرومندی و جرأت و بردلی به غایت بود ، اما تدبیر و کاردانی نداشت . مادرش کرد زاد بود که به نام وی داستانی مشهور هست . از کارهای هرمز بنای دسکرة الملک است و در کتاب « الصور » آمده که : پیراهن او وشی کرده سرخ و شلوار سبز و تاج وی نیز سبز در طالانهاده ، و به دست راست وی نیزه ای و به دست چپ سپری و سوار بر شیر بود .

۱ - مجمل (ص ۶۴) ، و بها (۱)

۲ - وشی نوعی جامه ، جامه لطیف گلداز یا منقش به نقوشی .

بهرام پسر هرمز (بهرام اول) : در روزگار او مانی داعی زندیقان که مدت دو سال متواری بود، دستگیر شد . به فرمان بهرام دانشمندان گرد آمدند و در حضور بزرگان با او گفتگو و اتمام حجت کردند و به دستور بهرام کشته شد . پوستش را کتند و از کاه پر کردند و به یکی از دروازه های شهر گندی شاپور آویختند . در کتاب « الصور » چنین آمده که : پیراهن او سرخ و شلوارش نیز سرخ و تاج وی آسمانی رنگ بود که در میان دو رده طلا قرار داشت ^۱ ، به دست راستش نیزه و به دست چپش شمیری بود که بدان تکیه کرده و ایستاده است . و خدا داناتر است .

بهرام پسر بهرام (بهرام دوم) : پیراهن وی سرخ و شی کرده ، شلوارش سبز ، تاج وی آسمانی رنگ که در میان دو رده طلا قرار داشت و با هلال طلایی نشسته بر تخت ، به دست راستش کمانی بازه کشیده و به دست چپش سه تیر بود . و خدا داناتر است .

بهرام پسر بهرام بن بهرام (بهرام سوم) : به وی بهرام بن بهرامان (دو بهرام) گویند و لقبش سکان شاه (پادشاه سگستان = سیستان) بود . این لقب را بدان سبب گفتند که پادشاهان ایران چون فرزند یا برادر خود را ولیعهد می کردند، او را به لقب یکی از شهرها ملقب می ساختند و تا پادشاه زنده بود، ولیعهد را بدان لقب می خواندند ، و چون به پادشاهی می رسید وی را شاهنشاه می نامیدند . بدین سان بود که بهرام پادشاه را کرمانشاه لقب دادند و انوشروان را در حال حیات پدرش قباد ، به لقب یقربجان گر شاه ^۲ خواندند یعنی پادشاه

۱- در متن عربی آمده ، « و مازرج ذهب » که معنی کلمه مازرج دانسته نشد و صاحب مجمل التواریخ (ص ۳۳) در نقل از حمزه این فقره را ذکر نکرده است .
 ۲- ظاهر آدر این لقب تحریفی روی داده . در حاشیه مجمل (ص ۳۶) « قدشخوارگر شاه » ضبط شده است . مرحوم بهار در حاشیه همان کتاب (ص ۳۶) گوید ، جایی دیده نشده که انوشروان پادشاه طبرستان و پدشخوارگر باشد ، و برادرش این لقب داشته . پدشخوارگر نام سلسله جبالی است « از دره خوار ری تا سوادکوه و دماوند و سلسله البرز تا رودبار قزوین » .

طبرستان، چه یقر نام کوه و «قدسجان»^۱ نام سهل (زمین هموار) و «گر» نام
تلها و پشته‌هاست، سکان در لقب بهرام نام سیستان است.

پیراهن بهرام پسر بهرامان آسمان گون وشى کرده، شلوارش سرخ،
نشسته بر تخت، شمشیر به دست، تاجش سبز، میان دو رده طلا بود.

نرسی پسر بهرام: پیراهن او سرخ وشى کرده، شلوارش آسمان گون
وشى کرده، و خود به پا ایستاده و شمشیر به هر دو دست گرفته و تاج سبز بود.
و خدا داناتر است.

هرمز پسر نرسی: در ولایت رام‌هرمز از سرزمین خوزستان روستایی
ساخت و آن را «وَهْشْتِ هَرْمَز» نامید و مردمان «کورنگ» خوانند. این
روستا در جانب ایذج که جزو ولایت رام‌هرمز است قرار دارد. پیراهن او
جامه سرخ وشى کرده، شلوارش آسمان گون وشى کرده، خود به پا ایستاده
و شمشیر به هر دو دست گرفته و تاج سبز بوده است. و خدا داناتر است.
شاپور ذوالاکتاف: وی را شاپور هویه سبنا نامند، هویه^۲ یعنی کتف

۱ - ظاهراً «قد» زاید است چه مجموع لقب «یقرسجان گر» است.

۲ - در مجمل التواریخ (ص ۳۴) آمده، «شاپور را عرب ذوالاکتاف لقب
کردند، زیرا کتفهای عرب سوراخ کرد، و حلقه آهنین در آن کشید، بعد از آنکه
بی‌اندازه قتل کرد. پارسیان او را هویه سبناخواندندی». کریستنسن (ایران در زمان
ساسانیان، چاپ دوم ص ۲۶۱ ج) نویسد: «مصنفان عرب که نوشته‌های آنها از منابع
ساسانی اخذ شده، به طور کلی لقب شاپور را به لفظ عربی ذوالاکتاف (صاحب شانه‌ها)
ترجمه کرده‌اند. نلدکه بر این عقیده است که اصل این لفظ لقبی است به معنی چهار
شانه، یعنی کسی که بارهای بسیار دولت را می‌کشد. «مع ذلك حمزة اصفهانی ومصنفان
دیگر که پیرو او هستند، لفظ فارسی این لنت را هویه سبنا (در خود کتاب حمزه هر دو
چاپ، هویه به یاء است. مترجم) نوشته‌اند که به معنی «سوراخ کننده شانه‌ها» است
نلدکه گمان می‌کند (طبری ج ۱ ص ۵۲، یادداشت ۱) که این لفظ مجمول است و از
روی کلمه عربی ذوالاکتاف ساخته شده است. اما اینکه به جای کلمه «کتف» لفظ عتیق

(شانه) و سنبا ۱ یعنی سوراخ کننده، و این بدان سبب گفتند که در جنگ با تازیان شانه‌های آنان را سوراخ می‌کرد و حلقه در آنها می‌گذرانید و این چنین اسیرشان می‌گرفت، از این رو ایرانیان او را هویه سنبا (هویه سنبا) و تازیان زوالاکتاف خواندند.

شاپور هنوز در شکم مادر بود که پدرش مرد و تاج را به شکم مادر بستند، و همو بود که نهان وار به سرزمین روم درآمد و در کلیسایی بماند و سپس اسیرش گرفتند. مدت پادشاهی او ۷۲ سال بود که از هنگام ولادت تا پایان سال سی‌ام در گندی شاپور می‌نشست. آن‌گاه به مداین رفت و تا پایان عمر در آنجا بود. چون به پادشاه روم ظفر یافت، وی را مجبور کرد که همه ویرانیا را که کرده است مرمت کند و در مرمت آنها خشت و گل و آجر و گچ به کار برد. بدین‌سان باروهای گندی شاپور را بساخت نصف آن باخشت و نصف دیگر با آجر. پیراهن او سرخ و شوی کرده و شلوارش سرخ و شوی کرده، و در دست او تبرزین، بر تخت نشسته، تاج آسمان‌گون که پیرامون آن زرنگار و در میانه دو رده طلا قرار داشت با هلالی زرین در وسط بود. [۳۷]

شاپور شهرهای متعدد ساخت از جمله آنهاست: بزرگ شاپور ۲

۱ - صفت فاعلی از سنبدین.

۲ - متن عربی، بزرگ شاپور، ولی بنا بر آنچه نلدکه در ترجمه طبری (ص ۵۷ و ۵۰۰) آورده، بزرگ شاپور صحیح است. یاقوت (معجم البلدان ذیل بزرگ شاپور) گوید، بزرگ شاپور از طسوج‌های بندار است و در جانب بالا به ناحیه «علت» نزدیک حرابی واقع در مشرق دجله منتهی می‌شود.

→

فارسی یعنی هویه را که به معنی شانه بود آورده‌اند، به نظر من قول حمزه صحیح است، و هویه عیناً نقل از کلمه پهلوی شده و معنایی هم که از آن کرده‌اند، مطابق روایات قدیمه است. وانگهی در تاریخ ساسانیان این تنها نوبتی نیست که گفتگو از این مجازات شده باشد. خسرو دوم که نسبت به منجمان خشمگین گردید، آنان را تهدید کرد که استخوان شانه آنان را بیرون خواهد کشید (طبری ص ۱۰۱۲، نلدکه، ص ۳۰۷) (نقل از حاشیه برهان قاطع مصحح دکتر مین ذیل هویه).

یا عکبرا وازان^۱، خره شاپور^۲ یا شوش (سوس) و شهری دیگر در پهلوی آن. مردمان یکی از آنها نا فرمانی کردند و او فیلان فرستاد تا آنجا را ویران و با زمین هموار ساختند. آن گاه بردگان از روم آورد و در حدیثه^۳ جایشان داد و دیگران را در شهرها فرستاد. در ده حروان^۴ از روستای «جی» آتشکده‌ای به نام «سروش آذران»^۵ ساخت و قریه یوان و جاجاه از روستای النجان را بدان وقف کرد، و هم در روزگاری بود که آذرباد^۶ نامی تزد او آمد و روی را بر سینه خود گذاخت.

اردشیر پسر شاپور: پیراهن او وشی کرده نکاشته به دینار (مدنر) و آسمان گون، شلوارش نکاشته به سرخی، به دست راستش نیزه و به دست چپش شمشیر و به پا ایستاده با تاج سبز بود. و خدا به نهانی‌ها دانایتر است.
شاپور پسر شاپور: پیراهن او سرخ وشی کرده بود و شلوارش آسمان گون، در زیر جامه زیرین جامه دیگر زرد رنگ، تاج سبز در سرخی نهاده و میان

۱ - مجمل (ص ۶۷) ، عکیره .

۲ - صاحب مجمل التواریخ (ص ۶۷) گوید : من چنان پندارم که کرخه

است .

۳ - یاقوت گوید : « حدیثة الفرات یا حدیثة النوره در چند فرسخی انبار

(عراق) است » شاید مراد از حدیثه در متن همین ناحیه باشد .

۴ - در مجمل (ص ۶۷) نیز حروان است . مرحوم بهار در حاشیه مجمل -

التواریخ (همان صفحه) گوید ، « ظاهرأ جروان است زیرا در حدود اصفهان محلی بدین نام (حروان) نیست . ولی یاقوت گوید ، جروآن محله‌ای بزرگ در اصفهان است و آن را به عجمی کروآن خوانند » در صورۃ الارض ترجمه نگارنده (ص ۱۰۶ و ۱۰۹) این محله « برآن » به باء آمده است .

۵ - مجمل (ص ۶۷) ، سرود شاذران (؟)

۶ - در متن « ازدیاد » ، در هر دو چاپ چنین است اما نادرست به نظر می‌رسد ،

و در مجمل التواریخ (ص ۶۷) آذرباد آمده است .

دو رده از طلا با هلالی زرین ، به پا ایستاده و در دستش شاخه آهنی بر سرش مرغی ، و به دست چپ شمشیر که بدان تکیه کرده است .

بهرام بن شاپور : ملقب به کرمانشاه و درشت‌خو و خودپسند بود . در همه روزگار سلطنتش نامه‌ای نخواند و به شکایتی نپرداخت . چون بمرد نامه‌هایی یافتند که از ولایات رسیده بود همچنان با مهر ، که آنها را نگشاده بود . پس از مرگ به فرمان او در ناوس (سنگ کنده کاری شده) او نوشتند : « دانستیم که سرانجام این جسد در این بنا جای خواهد گرفت ، و رای دوست مهربان به وی سود نخواهد بخشید چنانکه ستیزه دشمن او را زبانی نخواهد رسانید . »

پیراهن او آسمان‌گون و شی‌کرده بود و شلوارش سرخ و شی‌کرده ، تاجش سبز در میانه سه ردیف ... ۱ ، و به دست راستش نیزه و به دست چپش شمشیر و به پا ایستاده و بدان تکیه کرده . و خدا داناتر است .

یزدگرد بزه‌کار پسر بهرام : او را مجرم و ائیم (بزه‌کار) و فظ^۱ نیز خوانند و به فارسی دفر و بزه‌کرد^۲ (بزه‌گر) است . پیراهن وی سرخ بود و شلوارش آسمان‌گون و تاجش نیز آسمان‌گون ، به پا ایستاده و نیزه به دست . [۳۸]

بهرام سوم پسر یزدگرد : او را آثار بسیاری در سرزمین ترك و روم و هند است . نهان وار به هند رفت ، و فرمان داد که مردمان نیمی از روز را کارکنند و نیم دیگر را به آسایش و به خوردن و آشامیدن و خوشگذرانی بپردازند و بی‌خنیگران و کولیان^۳ شراب نخورند ، بدین‌سان خنیگران گرانقدر شدند و مزد هر دستی^۴ از آنان به صد درهم رسید .

۱ - متن ، و ما درج من ذهب ، و معنی معلوم نشد .

۲ - در کلمه « بزه‌کرد » تصحیف روی داده ، و صحیح آن قطعاً بزه‌گر است ، چنانکه در تواریخ از جمله در مجمل (ص ۶۸) مندرج است ، و در مورد « دفر » رجوع شود به رساله یکی از فارسیات ابونواس .

۳ - متن عربی ، الحواشیه و الاکائل است . استاد مینوی « حواشیه » را مصحف خونیاگران ، و « اکائل » را مصحف کولیان (= کولی‌ها) می‌دانند .

۴ - در متن « دست » آمده که فارسی است و ظاهراً مراد یکبار نوازندگی است .

بهرام روزی گروهی از مردم را دید که خوشگذرانی نمی‌کردند ، گفت : مگر من شما را از ترك عیش و عشرت باز نداشتیم ؟ ! آن مردم در پیش وی به خاك افتاده ، گفتند : رامشگران خواستیم به زیاده از صد درهم ، اما نیاقتیم . فرمان داد تا دوات و قلم و صحیفه آوردند و به پادشاه هندنامه نوشت و از وی مطربان خواست . وی دوازده هزار تن مطرب فرستاد ، بهرام آنان را به شهرها و نواحی کشور خود بپراکند ، و شماره آنان به سبب تناسل بیشتر شد و گروهی اندک از فرزندانشان هم اکنون باقی هستند و آنان را زُط^۱ خوانند .

در ناس (تابوت سنگی) بهرام به فرمان وی نوشتند : « چون در زمین نیرو یافتیم ، آثاری پسندیده از خود به جا گذاشتیم ، اما بهره ما همین تنگنا بود و ما سکونت در آن به یقین می‌دانستیم . »

پیراهن او آسمان‌گون و شلوارش سبز و شی کرده و تاجش نیز آسمان‌گون ، بر تخت نشسته و در دستش گرز^۲ بود .

یزد **مرد** نرم **پسر بهرام** : پیراهن وی سبز و شلوارش سیاه با نقوش طلا ، و تاجش آسمان‌گون ، بر تخت نشسته و تکیه کرده به شمشیر خود بود . و خدا داناتر است .

فیروز **پسر یزد **مرد**** : پیراهن او سرخ ، و شلوارش آسمان‌گون با نقوش طلا ، و تاجش آسمان‌گون ، بر تخت نشسته ، و به دستش نیزه بود . شهرهایی ساخت که از جمله آنها یکی در سرزمین هند و دیگری در اطراف آن بود و آنها را به نام‌هایی مشتق از نام خود ، رام فیروز و روشی فیروز^۳ نامید ، و نیز در نواحی ری و گرگان و آذربایجان در هر یک شهری بنا کرد ، و میان ماوراءالنهر و ایران شهر دیواری کشید ، و باروی شهر « جی » را تکمیل کرد و دروازه‌های

۱ - صاحب اقرب‌الموارد زط به ضم اول و تشدید دوم ضبط کرده ، گوید ، قومی از هندیان اند و واحد آن زطی ، و آن معرب « جت » است .

۲ - در متن عربی « جرز » آمده معرب گرز .

۳ - مجمل (ص ۷۱) ، روشن فیروز .

آن را به دست آذر شاپور پسر آذرمانان اصفهانی بیست ، و سبج (عهدنامه؟) آن شهر را که «حفته» خوانند به وی داد ، و به فرمان او نیمی از یهودیان اصفهان را کشتند و فرزندان آنان را در آتشکده سروش آذنان واقع در قریه حروان^۱ به بردگی گرفتند که در همین قریه پوست پشت دو تن از هیربدان را کنده و آن دو را به یکدیگر پیوستند و در صنعت دباغی به کار بردند .

بلاش پسر فیروز : جامه‌های وی سرخ و شلوارش سرخ نگاشته به سیاهی و سفیدی ، و تاجش آسمان‌گون ، به پا ایستاده و به دستش نیزه بود . دو شهر یکی در ساباط مداین به نام بلاش‌آباد و دیگری در جانب حلوان به نام بلاشغر ساخت .

قباد پسر فیروز : او را کواد پسر این دوش^۲ گفتند . در روزگار او برادرش جاماسب پسر فیروز پادشاهی کرد ، اما او را به سبب اینکه در ایام قتنه مزدک فرمان رانده بود پادشاه نشمرند ، سپس قباد به سلطنت بازگشت . سال‌های حکومت جاماسب داخل در سال‌های قباد است .

پیراهن قباد آسمان‌گون نگاشته به سفید و سیاه ، و شلوارش سرخ و تاجش سبز بود ، به شمشیر تکیه کرده و بر تخت نشسته . شهرهایی ساخت یکی در میان حلوان و شهرزور به نام «ایران شادکواد» و دومی در میان جاجان^۳

۱ - ظاهراً ، جروان است . رك : حاشیه ۴ صفحه ۵۱ همین کتاب .

۲ - در مجمل‌التواریخ (ص ۳۶) «کواد بریز این‌ریش» آمده ، مرحوم بهار در حاشیه همان کتاب گوید ، «ظاهراً قباد پسر این دوش» یعنی قباد پسر فیروز بدآیین . به اضافه قباد به پریر است ، و این بدآیینی قباد در زمان قبل که به لفظ «پریر» آمده اشاره است به قبول او آیین مزدک را ، و دست بازداشتن از آن به بعد از فرار از حبس ، و مراجعت و گرفتن تاج و تخت بار دوم ، و جز این معنی تبیری برای این عبارت پیدا نکردم .

۳ - ظاهراً «جرجان» است . رك : مجمل (ص ۷۴) و تاریخ طبری طبع بریل

(جرجان) و آبَرشهر^۱ به نام « شهر آبادکواد » و دیگری در فارس به نام « بهاز آمدکواد »^۲ که همان ارجان است و « بهاز آمد » یعنی بهتر از « آمد » ، و ولایتی نیز بدین شهر بنا کرد ، و دیگری در طرف مداین به نام هنیو شاپور که مردم بغداد جنبسابور خوانند ، دیگری شهری به نام ولاشجرد (ولاشگرد) ، دیگری در جانب موصل به نام خابورکواد ، و نیز شهری در سواد (روستای عراق) به نام ایزد قباد ساخت . وی حارث بن عمرو بن حجر کندی را پادشاه نازیبان کرد .

خسرو انوشروان پسر قباد : پیراهنش سفید منقش به نقوش با رنگ‌های گوناگون ، شلوارش آسمان‌گون بود ، بر تخت نشسته و به شمشیر تکیه زده . شهرهای متعدد ساخت از جمله آنها شهری است که آن را « بهاز اندیوخسرو » نامید یعنی بهتر از انطاکیه ، و یکی از هفت شهر مداین بشمار است و آن را رومیة مداین هم خوانند ، و نیز خسرو شاپور ، و شهرهای دیگر . [۴۰]
وی سد دربند یا باب‌الابواب را نیز بنا کرد که طول آن از دریا تا کوه در حدود ۲۰ فرسخ است ، و به هر ناحیه آن امیری از سپاه گماشت و آنجا را به اقطاع وی داد و از آبادانی‌های آن ناحیه طعام ایشان را فراهم کرد ، و چنان قرار داد که آن ناحیه با ضیاع خود پس از مرگ حاکم وقف اولادش باشد و فرزندان ایشان تا این زمان^۳ نگهبانان نواحی سد هستند ، و هنگام

۱ - در متن ایرشهر ، به یاء آمده ، و صحیح ایرشهر است رك ، ترجمه طبری نلدکه ، ص ۱۴۵ .

۲ - مجمل (ص ۷۴) : « به ازایم‌کواد ... که اکنون « ارغان » خوانند . » ارغان و ارغان یکی است ، و خرابه‌های شهر ارغان در چند میلی شمال شهر بهبهان کنونی است که اهالی ارغان بدان شهر کوچ کردند و در نیمه دوم قرن هشتم میلادی ارغان دیگر اثری از آبادی نداشت . رك ، صورة الارض ترجمه نگارنده ص ۲۷۰ (تعلیقات) حدود العالم ص ۱۳۳ ، نزهة القلوب ص ۱۵۵ و لسترنج ص ۲۹۰ و ۲۹۱ .

۳ - یعنی سال ۳۵۰ تاریخ تألیف کتاب .

فرستادن هر امیر به نگهبانی مرزی که بدانجا تعیین شده بود ، خلعتی از دیبا منقش به نوعی از تصویر به وی می‌بخشید و آن امیر شاه شده (مملک) را به نام همان صورت می‌نامید . از این رو القابی از قبیل بفران‌شاه ، شروان‌شاه ، فیلان شاه ، الان‌شاه پیدا آمد ، و یکی از ایشان را به مناسبت تختی سیمین که خاص او کرده بود سریر شاه نامید و به عربی ملك‌السریر است ، و « سریر » اسم فارسی است نه عربی^۱ ، و به معنی تخت کوچک است .

از فتوح بزرگ خسرو انوشروان فتح شهر سرانندیب و قسطنطنیه و ولایات یمن است . داستان فتح یمن ، که همانند آن جز برای پیامبران رخ نمی‌دهد ، چنان است که از سواران او ۶۰۰ تن به جنگ سی‌هزار تن رفتند و همه را کشتند و کسی از قتل‌رهایی نیافت مگر آنکه از دم شمشیر به آب دریا پناه برد و خود را غرق کرد . و سبب آن بود که پادشاه « حبشه » از دریاگذشت و به یمن آمد و مردان آنجا را بیرون راند و با زنان‌شان هم بستر شد . پادشاه یمن سیف بن ذی یزن نزد انوشروان آمد و به دربار او هفت سال بماند تا آنکه توانست با وی ملاقات کند . آن‌گاه خبر پادشاه حبشه و تجاوز او را به زنان ایشان ، به انوشروان گفت . انوشروان که بسیار غیرتمند بود از سر مهربانی گفت : در کار تو می‌نگرم ، سپس اندیشید که در آیین من روا نیست که سپاه خود را بفریم و آنان را در یاری به کسی که همکیش من نیست به کشتی در آورم ، اما در زندانهای من کسانی واجب‌القتل هستند ، اولتر آنکه ایشان را به جنگ دشمن بفرستم ، اگر غلبه یافتند به حکومت آن بلاد منصوبشان کنم و اگر کشته شدند گناهی نکرده‌ام .

آن‌گاه زندانیان را که شماره آنان به ۸۰۹ تن می‌رسید ، و بیشتر آنان از فرزندان ساسان و بهمن بن اسفندیار بودند ، به فرماندهی وهرز [۴۱] که از

۱ - فرهنگ‌ها این نظر را تأیید نمی‌کنند ، و سریر عربی است ، رک ، اقرب‌الموارد ، آندراج و فرهنگ فارسی دکتر معین .

فرزندان «بهافریدون»^۱ بن ساسان بن بهمن بن اسفندیار بود ، به جنگ حبشه گسیل کرد . سیف بن ذی یزن گفت : ای شاه شاهان ، اینان چگونه می توانند با سپاه حبشه مقاومت کنند ؟ خسرو گفت : بدان که «هیزمی بسیار را آتشی اندک بسنده است» .

آن گاه باهشت کشتی حرکت کردند و دو فروند از آنها غرق شد و شش فروند رهایی یافت . چون از کشتی بیرون آمدند ، هرز به یارانش فرمان داد که طعام بخورند . پس از خوردن طعام باقی مانده آن را به دریا انداخت یارانش اعتراض کردند که چرا طعام ما را طعمه ماهیان کردی ؟ گفت : اگر زنده ماندید ماهی می خوردند و اگر مردید ، نبودن طعام پس از تلف شدن روح ، جای تأسف نیست . آن گاه آتش در کشتیها افکند و آنها را بسوخت و به یارانش گفت : اگر رهایی خودتان را بخواهید باید به بر انداختن دشمنان بکوشید و اگر سستی و قصور کنید هلاک خواهید شد . آن گاه به سپاه حبشه حمله کرد و نام خدای عزوجل و سپس نام ملک را بر زبان راند ، و به خواست خدا آنان را شکست دادند و در مدت پنج ساعت از روز همه دشمنان را کشتند ، و داستان این پیروزی به گوش پادشاهان اهم مختلف رسید .

ولادت پیغمبر اسلام (ص) به روزگار سلطنت انوشروان یعنی در سال چهل و یکم از فرمانروایی وی بود ، و هنگام مرگ فرمان داد که به تابوت سنگی او چنین نویسند : «هر کار نیکی که کردیم نزد خدایی است که ثواب را کم نمی کند و هر کار نا پسندی که انجام دادیم نزد خدایی است که از کیفر دادن ناتوان نیست» .

هرمز پسر گسری : پیراهن وی سرخ منقش به نقوش و شلوارش آسمان-گون و منقش به نقوش ، و تاجش سبز بود ، بر تخت نشسته ، به دست راستش گریزی و با دست چپش به شمشیر تکیه کرده . و خدا داناتر است .

خسرو پرویز پسر هرمز : پیراهنش کلی رنگ منقش به نقوش ، و

۱ - چنین است در اصل ، ولی ظاهراً ، بهافرید است .

شلوارش آسمان گون و تاجش سرخ و به دستش نیزه بود . در خانه او ۳۰۰۰ زن آزاد ، و ۱۲۰۰۰ کنیز برای آواز خوانی و خوشگذرانی و اقسام خدمتها ، و ۶۰۰۰ تن نگهبان بودند ، و در اصطبل او ۸۵۰۰ اسب خاص برای رکاب خود پادشاه جز اسبان حشم ، و ۹۶۰ رأس فیل و ۱۲۰۰۰ استر برای حمل بارها و ۲۰۰۰۰۰ بختی (شترقوی هیکل) وجود داشت . خسرو پرویز بر نعمان منذرخشم گرفت و او را از بادیه فرا خواند و بکشت و زیربای پیلانش انداخت ، اموال و زن و فرزنداناش را مباح شمرد و فرمان داد که آنها را به نازلترین بها بفروشند .

خسرو پرویز در قریهٔ بارمین از روستای کرمان آتشگاهی نهاد و دیه‌های اطراف آن را بدان وقف کرد .

شیرویه پسرکسری : پیراهن او سرخ منقش به نقوش ، و شلوارش به رنگ آسمان و مرصع ، تاجش سبز بود ، به پا ایستاده در دستش شمشیری کشیده . شیرویه چون احساس کرد که برادرانش علیه او توطئه می‌کنند ، ۱۸ تن از ایشان و گروهی از فرزنداناش را کشت . نام برادرانش بدین سان بود : شهریار ، مردانشاه ، کورانشاه ، فیروزانشاه ، افروود شاه ، شادمان ، زد ابزود - شاه ، شادزیک ، ارون‌دزیک ، قس‌دل ، قس‌به ، خره ، مردخره ، زادان‌خره ، شیرزاد ، جوانشیر و جهان بخت .

اردشیر پسر شیرویه : پیراهن وی مرصع (موشح) آسمان رنگ ، تاجش سرخ بود ، به پا ایستاده ، به دستش نیزه و با دست چپ به شمشیر تکیه زده . چون به شهریزاد صاحب مرز مغرب آگاهی رسید که بچه‌ای (شیرویه)

۱ - مجمل (ص ۳۷) ، اپرودشاه .

۲ - مجمل (ص ۳۷) ، ذرابرود .

۳ - مجمل‌التواریخ پس از این نام ، « ارون‌دست » اضافه دارد و در مقابل « خره » را ندارد .

۴ - مجمل (ص ۳۷) ، زادنخره .

را به پادشاهی برداشته‌اند ، نزد او آمد و وی را در خانه‌اش کشت .

پوران‌دخت دختر پرویز : پیراهن وی منقش به نقوش و سبز ، شلوارش آسمانی رنگ ، تاجش نیز آسمانی رنگ بود ، بر تخت نشسته ، و به دستش تبرزین . هم‌بود که چوب صلیب مسیح را به جانیق بازگردانید ، و مادرش مریم دختر هرقل (هراکلیوس) پادشاه روم بود . سبب پادشاهی پوران‌دخت این بود که شیرویه همهٔ پسرانی را که از نسل پدر بود ، هلاک کرده بود و به ناچار زنان را به پادشاهی برداشتند .

آذرمین‌دخت دختر پرویز : پیراهنش سرخ منقش به نقوش ، شلوارش آسمان‌گون و مرصع ، تاجش سبز بود ، بر تخت نشسته ، به دست راستش تبرزین و به دست چپ به شمشیر تکیه زده . وی زیرک و نیرومند و زیبارو بود . در ده قرطمان از روستای ابخاز آتشگاهی ساخت . و خدا دانانتر است .

یزدگرد پسر شهریار : پیراهنش سبز منقش به نقوش ، شلوارش نکاشته به رنگ آسمان ، تاجش سرخ بود ، و به دستش نیزه‌ای و به شمشیر تکیه زده . کفش همهٔ پادشاهان ساسانی سرخ بود .

اما سبب رهایی یزدگرد از قتل شیرویه ، این بود که وی را ضیز (دایه؟) بود که به حیلۀ او را از مداین بیرون آورد و او را به طرفی برد و پنهانش کرد . چون یزدگرد به پادشاهی رسید ، مدت ۱۶ سال پیاپی در جنگ بود ، تا آنکه در مرو به سال ۳۱ هجری برابر سال هشتم خلافت عثمان کشته شد .

یزدگرد آن‌گاه که از عراق بیرون رفت تا آنجا که می‌توانست جواهر و ظروف زرین و سیمین و نیز فرزندان و زنان و حشم با خود ببرد ، و در میانۀ ایشان هزار تن آشپز و هزار تن حوسیان (خونیاگر) و هزار تن یوزبنده (کسی که شکار به یوز می‌آموزد) و هزار تن بازاریار بودند ، و خرزاد بن خرهرمز برادر رستم ، امیر قادیسه ، همراه او بیرون آمد و او را به اصفهان و سپس به کرمان و پس از آن به مرو رسانید و وی‌زا به ماهویه مرزبان مرو سپرد و از

وی پیمانی نوشته گرفت که پادشاهی را بدو واگذارد ، و خرزاد به آذربایجان باز گشت . آن گاه پادشاه هیاطله به جنگ یزدگرد برخاست و ماهویه در قتل یزدگرد با پادشاه هیاطله همدستی کرد و سرانجام او را در آسیاب کشت . فرزندان ماهویه را تا این زمان در مرو و نواحی آن به نام « خداه کشان » (کشندگان پادشاه) خوانند .

این بود مختصری از اخبار پادشاهان که در این فصل آوردم ، و در کتب تاریخ و سیر جز اندکی از این سخنان پیدا نیست و باقی آن در سایر کتابهای آنان است . اما رسایل و وصایای ملوک و مانند آنها که در کتابهای تاریخ است از ذکر آنها در اینجا چشم پوشیدم .

فصل پنجم

گفتار خدای نامه در باب آغاز آفرینش

در این فصل عباراتی از خدای نامه را که ابن مقفع و ابن جهم آنها را نقل نکرده‌اند، می‌آورم، و خواننده راست که آنها را چون احادیث لقمان بن عاد نزد عرب و احادیث عوج و بلوقیا نزد اسرائیلیان تلقی کند، و بدین امر توجه کند.^۱ در کتابی که از کتاب ایرانیان به نام آبستا (اوستا) نقل شده، چنین خواندم که: خدای عزوجل عمر دنیا را از آغاز آفرینش آفریدگان تا روز «فصل» و زوال بلا ۲۲ هزار سال مقدر کرد. «جهان» در آسمان بی آفتی و عیبی سه هزار سال بماند، آن‌گاه به پایین فرود آمد و مدت سه هزار سال بی عیب و آفت باقی ماند. سپس اهریمن در جهان پدیدار گشت و آفت‌ها و کشاکش آغاز شد و بدی و خوبی در آمیختند، و شش هزار سال بدین سان بود بی آنکه بدی غلبه کند. از اول هزاره هفتم غلبه بدی آغاز گردید. نخستین جاننداری که خدا آفرید، مردی و گاوی بود که بی آمیزش نر و ماده به وجود آمدند، نام مرد

۱ - متن عربی، «لیفهم ذلك» که ظاهراً به صیغه مجهول است، مراد مؤلف

این است که مطالب نقل شده در سطور بعد، عاری از حقیقت است.

کیومرث (کهومرث) و نام گاو ابوداد بود . کیومرث یعنی زنده‌گویای مرده^۱ ، لقب وی گل‌شاه یعنی پادشاه گل بود . این مرد مبدأ تناسل بشر شد و در دنیا ۳۰ سال بزیست ، و چون درگذشت ، از صلب وی نطفه‌ای بیرون آمد و در زمین فرو رفت و چهل سال در رحم زمین بماند . از این نطفه دو گیاه شبیه ریواس (ریباس) رویید . سپس از جنس گیاه به جنس انسان تحول یافتند : یکی نر و دیگری ماده ، در قامت و صورت یک سان ، و نام ایشان مشه و مشیانه . پس از پنجاه سال مشه و مشیانه با یکدیگر ازدواج کردند و فرزندان زادند ، و از هنگامی که صاحب بچه شدند تا پادشاهی هوشنگ پیشداد ۹۳ سال و ۶ ماه بود . این گفتار را در برخی از کتابها به صورت دیگری با شرحی بیشتر خواندم ، و آن اینکه نخستین آفریده خدای عزوجل مردی و گاو بود که در جانب آسمان و مرکز سپهر بی‌عیب و آفت مدت سه هزار سال یعنی هزاره‌های حمل و ثور و جوزاء بماندند ، سپس به زمین فرود آمدند و در آنجا سه هزار سال یعنی هزاره‌های سرطان و اسد و سنبله از هر آفت و بلایی به دور ماندند . چون این مدت به پایان آمد و هزاره « میزان » فرا رسید ، تضاد پدیدار شد . کیومرث به زمین و آب و گاو و گیاهان زمین مدت سی سال از هزاره میزان به بعد پادشاهی کرد ، و نخستین برج طالع این هزاره ، سرطان بود که در آن « مشتری » است و خورشید در حمل و قمر در ثور و زحل در میزان ، و مریخ در جدی و زهره در حوت و عطارد نیز در حوت بود . آغاز حرکت این ستارگان از بروج مذکور در ماه فروردین روز هرمز بود که همان روز نوروز است و از حرکت دورانی فلک شب و روز مشخص می‌شود .

۱ - در پهلوی کیومرث Gayomart است ، جزء اول « گیو » و « گیه » به معنی جان و زندگی است و جزء دوم « مرتن » صفت است به معنی مردنی و درگذشتنی (حاشیه برهان قاطع) حاصل ترکیب زنده درگذشتنی (فانی) است .

باب دوم
در بیان تاریخ ساسانی پادشاهان روم

فصل اول

در بیان سالهای پادشاهان مقدونیه

پس از اسکندر یونانیان یعنی پادشاهان مقدونیه بدروم فرمان راندند ، و مقدونیه شهر حکیمان در سرزمین روم است . بعد از اسکندر بطلمیوس پسر ارنپ که جانشین اسکندر بود ، ۴۰ سال پادشاهی کرد . سپس به ترتیب بطلمیوس پسر لعوس دوستدار پدر ۳۸ سال ، بطلمیوس صنعتگر ۲۶ سال ، بطلمیوس دوستدار پدر ۱۷ سال ، بطلمیوس صاحب دانش نجوم ۲۴ سال ، بطلمیوس دوستدار مادر ۳۵ سال ، بطلمیوس صنعتگر دوم ۲۹ سال ، بطلمیوس مخلص ۱۷ سال ، بطلمیوس اسکندری ۲۰ سال ، [۴۶] بطلمیوس آهنی (حدیدی) ۸ سال ، بطلمیوس ناپاک (خبیث) ۳۰ سال و سر انجام فلوقطرا دختر مخه^۱ ۲۲ سال پادشاهی کردند ، که مجموعاً ۱۳ پادشاه بود که مدت ۳۰۴ سال فرمان راندند . و خدا داناتر است .

۱- مجمل (ص ۱۲۶) ، قلوبطریا بنت مچه . مرحوم بهار در حاشیه مجمل (صفحه مذکور) نویسد : ظاهراً قلوبطرا باید باشد ، طبری (ص ۷۰۳) قالوبطری . همان « کلتویاترا » است . و نیز رك ، حاشیه ۱ ص ۷۰ همین کتاب .

فصل دوم

در بیان سالهای پادشاهان رومیه

آن‌گاه روم به یونان پیروز شد و پادشاهانی به نام فرزندان صوفر بر روم تسلط یافتند، و به ادعای اسرائیلیان «صوفر» همان اصغر بن نصر بن عیسی بن اسحاق است، اما رومیان و یونانیان آن را باطل می‌دانند. بنی صوفر در رومیه می‌نشستند و نخستین پادشاه آنان یولیوس بود که ۷ سال فرمان راند، پس از آن به ترتیب اغسطس قیصر (اگوست) ۵۶ سال سلطنت کرد، و او نخستین پادشاهی است که قیصرش خواندند. سپس طباریس ۲۲ سال، طباریس ترشرو ۴ سال، قلودفس ۱۴ سال، نیرون (نرن) ۲۴ سال، طاطس و استسیانوس مشترکاً ۱۳ سال، دومطیانوس ۱۵ سال، طرایابس ۱۹ سال، ادریانس ۲۱ سال، انطونیوس ۲۳ سال، مرقس ۱۹ سال، قومودس ۱۳ سال، سویرس ۱۸ سال، پسر او انطونیوس ۷ سال، انطونیوس دوم ۴ سال، در پایان سلطنت او جالینوس طیب درگذشت، اسکندر هامیاس، هامیاس یعنی ناتوان، ۱۳ سال، مکسمس [۴۷] ۳ سال، گردیانس ۶ سال، فیلقس ۶ سال، دیقیوس ۲ سال، غلس ۱۵ سال، قلودیس یک سال، اوریللس ۶ سال، ابروبس ۷ سال و ۶ ماه، دقلطیانس و مقسمیانس ۱۹ سال، فرویقیس ۵ سال و سرانجام دقلطیانس ۲۰ سال پادشاهی کردند، که

مجموع روزگار سلطنت آنان ۳۸۲ سال و ۶ ماه و شماره پادشاهان ۲۸ تن بود.
ابومعشر در کتاب «الوف» سالهای دو پادشاه از پادشاهان روم یعنی
دقلطیانس و اغسطس را ذکر کرده و گفته است که میانه اسکندر و اغسطس
۲۸۰ سال، و میانه اغسطس و دقلطیانس ۵۹۶ سال فاصله بود.

فصل سوم

در بیان سالیهای پادشاهان قسطنطنیه

سپس قسطنطین^۱ مظفر پسر هیلانی^۲ که این هیلانی مادرش بود، ۳۱ سال پادشاهی کرد، پس از او به ترتیب قسطنطین پسر مظفر ۲۴ سال، یولیانوس برادرزاده قسطنطین ۲ سال و ۶ ماه، اوالس پسر نوحاله^۳ ۱۴ سال، تیدوسیوس^۴ کوچک ۴۶ سال، مرقیانوس و زن او بلخاریا ۷ سال، الیون بزرگ که از اوساط الناس^۵ بود،

۱ - نامها و سنین پادشاهی این سلسله در کتب تاریخ از قبیل تاریخ طبری و کامل التواریخ به طریقی، در مروج الذهب به طریقی دیگر و در ابوالفداء به طریقی دیگر است و ذکر آنها به طول می انجامد، رک: طبری، چاپ لیدن ج ۱، ص ۷۴۱-۷۴۴، ابوالفداء، استانبول ج ۱ ص ۶۲ - ۶۹. مروج الذهب، قاهره، ص ۱۳۰ - ۱۴۰ (نقل از حاشیه مجمل ص ۱۳۵).

۲ - مجمل (ص ۱۳۴)، هلانی.

۳ - مجمل (ص ۱۳۵)، نواله.

۴ - مجمل (ص ۱۳۵)؛ بندمس (۱)

۵ - مجمل (ص ۱۳۵)، مملکت الیون مهترارمیانیه بودست شانزده سال بود. مرحوم بهار در حاشیه آرد، «چنین است ارمیانیه، ظاهراً؛ ارمنی از ارمیتیان بود، چه لئون اول ارمنی بوده است.» اما در متن کتاب حاضر «اوساط الناس» آمده، از این رو می توان آن را «ازمیانیه» یعنی از میانۀ مردم، خواند، چنانکه در چند سطر بعد در همان صفحه از مجمل التواریخ «میانامردم = میانۀ مردم» درج شده است.

۱۶ سال ، پسر او الیون کوچک يك سال ، زین ارمیناکی ۱۷ سال ، نسطاس که از اوساط الناس بود ۲۷ سال ، یوسطینس ۹ سال ، یوسطیناس ۳۹ سال ، [۴۸] یوسطینس خواهرزاده او ۱۳ سال ، طباریس^۱ ۴ سال ، موریقس ۲۰ سال ، فوقاس ۸ سال و سرانجام هرقل و پسرش ۳۱ سال پادشاهی کردند. مجموع سالهای سلطنت آنان ۳۰۵ سال و شماره پادشاهان ۱۷ تن و مجموع سالهای سلطنت ۸۵ پادشاه ، به ۹۷۲ سال بالغ می شود .

این بود تاریخ پادشاهان روم که پس از اسکندر یونانی تا سال هجرت فرمان رانند ، و شماره آنان ۸۵ تن است ، زیرا هجرت در سال نهم از پادشاهی هرقل انجام گرفته است .

و من این تواریخ را از مردی رومی، که قراس احمد بن عبدالعزیز بن دلف بود ، فرا گرفتم و او به اسارت رفت ، مردی بزرگ بود ، به خواندن و نوشتن به زبان رومی آشنایی داشت ، اما در سخن گفتن به عربی کند بود . وی پسری داشت به نام یمن^۲ که از لشکریان سلطان و منجمی دانا بود ، این پسر از کتابی به خط رومی و از زبان پدرش این تواریخ را به من ترجمه کرد . آن گاه در کتابی که قاضی از قاضیان بغداد به نام وکیع^۳ تصنیف کرده بود به فصلی از تاریخ پادشاهان برخوردیم ، ذکر این پادشاهان از آغاز سلطنت قسطنطین تا سال ۳۰۱ هجری بود .

در فصل چهارم برخی از اخبار طبقات سه گانه پادشاهان روم را که پیش از این مذکور افتاد ، به نقل از رومی مزبور که سنوات تاریخی را به من گفته بود بیان می کنم ، آن گاه به خواست خدا ، در فصل پنجم از کتاب وکیع مطالبی می آورم .

۱ - متن عربی : طبارینس ، ولی در صفحات بعد طباریس آمده و ظاهراً همین ضبط صحیح است .

۲ - مجمل (ص ۱۲۵) ، نمر

۳ - وکیع ، همان محمد بن خلف بن حیان ، ابوبکر ضبی صاحب تصانیف بوده و در سال ۳۰۶ مرده است (ابن الاثیر) حمزه از او تا سال ۳۰۱ مطلب نقل می کند (رجوع شود به ص ۷۵ همین کتاب) و نیز رجوع شود به فهرست ابن الندیم چاپ مصر ص ۱۷۲ و ترجمه فارسی آن ص ۱۸۸ .

فصل چهارم

اخبار پادشاهان سابق الذکر

بظلمیوس پردوست ، بظلمیوس صنعتگر ، بظلمیوس مادر دوست ،

قلوفطرا (کلثوپاترا)^۱

[۴۹] اما بظلمیوس پدر دوست با بنی اسرائیل در فلسطین جنگ کرد ، و آنان را به اسارت گرفت و زمانی ایشان را نگاه داشت ، سپس آزادشان ساخت و ظرفهایی سیمین با آویزه آن بدیشان داد تا از سقف بیت المقدس بیاویزند . پادشاه شام در روزگار وی انطیاخوس بود و در شهر آنطاکیه که خود آن را ساخته بود می نشست . بظلمیوس به جنگ وی رفت و او را بشکست و منکوب کرد .

اما بظلمیوس صنعتگر به جنگ انطیاخوس آماده شد ، سپس بدو خبر رسید که مرده است ، به شام حمله کرد و آنجا را به سرزمین روم افزود ، و بدین سان یونانیان بر شام مستولی شدند .

۱ - در متن عربی فلوفطرا آمده که صحیح آن « قلوفطرا » مهرب کلثوپاترا

در روزگار بطلیمیوس مادر دوست ، اسکندروس پسرانطیاخوس به قصد بازگردانیدن « شام » بدان سو حرکت کرد ، اما یونانیان چیره شدند و سرزمین شام به دست دیماترنوس افتاد .

قلوفاطرا زنی دانش دوست و علاقمند به گرد آوردن دانشها بود . وی به فراهم کردن کتابهای افلاطون و ارسطاطالیس و بقراط (ابقراط) که دانشمندان مقدونی بودند حریص بود .

اغسطس (۳۱ اگوست)^۱ ، طباریس ، قلودفس ، نیرون (نرن) : اغسطس نخستین کسی بود که او را قیصر خواندند ، و قیصر یعنی آنکه وی را از شکم مادرش بیرون آوردند^۲ ، زیرا مادرش در حالی که اغسطس در شکمش زنده بود و می‌جنید در گذشت . شکم او را بشکافتند و وی را بیرون آوردند .

اغسطس چون به پادشاهی رسید ، به اسکندریه حمله کرد و پس از تصرف آن سرزمین به گنجینه‌های آنجا دست یافت و اموال و اسلحه آن را به رومیه انتقال داد . وی در روم شهر قیاصریه^۳ را ساخت . ولادت حضرت مسیح مصادف با چهل و دومین سال فرمانروایی قیصر و عروج مسیح در روزگار حکومت طباریس بود ، و این پادشاه تا سه سال پس از عروج فرمانروایی داشت .

اما قلودفس نخستین امپراطور از بت پرستان بود . وی یعقوب بن زبیدی حواری را بکشت و نیز کشتار مسیحیان را بدعت نهاد و گروهی از ایشان را به قتل رسانید . اما نیرون (نرن) ، شمعون و بولس و گروهی دیگر از مسیحیان را بکشت .

۱ - اگوست Auguste

۲ - قیصر = سزار ، هم اکنون در اصطلاح جراحان سزارین Césarienne عملی است جراحی که شکم مادر را می‌شکافتند تا کودک و مادر وی هر دو از خطر مرگ رهایی یابند . رك ، دایرة المعارف لاروس بزرگ .

۳ - Césarée ، در یونانی Kaisareia ، (دایرة المعارف لاروس بزرگ) .

طاطس ، دومطیانس ، ادریانس ، انطونیس : طاطس و شریک وی استسیانوس در سال اول فرمانروایی خود به جنگ بیت المقدس که یهودیان آنجا نافرمانی کرده بودند برخاستند [۵۰] و سه هزار تن از ایشان بکشتند و بیت المقدس را سوزانیدند و زنان و فرزندان را اسیر گرفتند .

دومطیانس به سال نهم فرمانروایی خود یوحنا حواری و کاتب انجیل را به جزیره قبطوس تبعید کرد و سپس او را بازگردانید . ادریانوس به تخریب قسمتهایی از بیت المقدس که سالم مانده بود پرداخت ، اما انطونیس فرمان داد تا بیت المقدس را دوباره بساختند و آن را ایلیا نامید .

دقیوس ، دقلطیانس : دقیوس به قتل مسیحیان پرداخت و گروهی را کشت ، و در روزگار او بود که اصحاب کهف^۱ که از مردم افسس بودند ، از او گریختند . در اخبار نصاری روم آمده است که خداوند ایشان را ۳۰۹ سال^۲ پس از مرگ زنده کرد تا یکی از پادشاهان روم را که منکر روز قیامت بود آیه باشد .

دقلطیانس و شریکش مقسمیانس نیز در شهرهای روم به طلب مسیحیان برخاستند و به کشتن و اسیر کردن آنان پرداختند .

قسطنطین ، یولیانس : قسطنطین اول در « رومیه » فرمانروایی کرد ، سپس به بازنطیا (بیزانس) رفت و بدان بارویی ساخت و آن را قسطنطنیه نامید و پایتخت قرارداد . آن گاه در نخستین سال فرمانروایی بت پرستی را ترک کرد و به مسیحیت گرایید و به سال هفتم فرمانروایی وی ، مادرش هیلانی

۱ - در برخی از مراجع ، نام پادشاهی که اصحاب کهف از وی گریخته بودند « دقیانوس » ضبط شده ، که شاید تلفظ دیگری از « دقیوس » باشد . از جمله رک ، قصص الانبیاء نیشابوری ، چاپ پنجاه و نهم و نشر کتاب ص ۳۴۳ .

۲ - در قرآن نیز به این مدت تصریح شده است ، ولبشوا فی کهفهم ثلث مائة سنین و ازدادوا تسماً « سوره ۱۸ ، کهف ، آیه ۲۵ » یعنی یاران کهف در غار خود سیصد و نه سال درنگ کردند .

رهاوی (منسوب به شهر رها^۱) که پدر قسطنطین وی را از شهر «رها» به اسارت آورده بود، به فلسطین رفت و کنیسه‌های شام را بنا کرد و به بیت المقدس در آمد و چوب صلیب را که به پندار مسیحیان ، عیسی بدان آویخته شده بود کشف کرد^۲ و بدان دست یافت و عید صلیب برپا کرد و مقاصد قسطنطین را در این خصوص به ثمر رسانید . و به سال نوزدهم از فرمانروایی خود ، ۳۱۲ تن از اسقفان را در نیقیه گرد آورد و ایشان شرایع نصرایت را که قبلاً وجود نداشت ، بنیاد نهادند . آن‌گاه همهٔ مردمان روم و پس از مدتی مردمان ارمن مسیحی شدند ، و در سال بیست و یکم در همهٔ کشورهای وی کلیساهای متعدد ساخته شد .

اما یولیانس برادرزادهٔ قسطنطین ، مسیحیت را ترك کرد و به بت - پرستی بازگشت ، و در روزگار پادشاهی شاپور به «عراق» حمله کرد و در همان جا کشته شد ، [۵۱] و شاپوریکی از فرماندهان سپاهیان روم (بطارقه)^۳ را به نام یونانس که مسیحی بود به حکومت روم برگماشت و او رومیان را به سرزمین خودشان باز گردانید .

تیدوسیوس ، مرقیانس ، زنین ، نسطاس : تیدوسیوس ، نسطورس بطریق را که یکی از اسقفان بود و مذهب نسطوریهٔ نصاری ، به وی منسوب است ، لعنت کرد . مرقیانس و زن او بلخاریا نیز یعقوبیه را لعن کردند و ایشان را رانندند، اما زنین^۴ از سرزمین «ارمیناق» و برآیین یعقوبیه بود . متمردی ، آن‌گاه که او در قسطنطنیه نبود ، بر وی خروج کرد و آنجا را متصرف شد . زنین

۱ - رها و رهاه به ضم اول شهری بوده است میان موصل و شام ، که از موصل شش فرسخ فاصله داشته ، منسوب آن «رهاوی» است . رك : معجم البلدان .

۲ - متن عربی چنین است : ودخلت بیت المقدس فأنارت عن خشبة الصلیب .

۳ - در متن بطارقه است و آن جمع بطریق (به کسر اول) است معرب از اسم یونانی Patrikios و فرانسیوی Patrice (المرجع ذیل بطریق) .

۴ - مجمل (ص ۱۳۵) ، ارسن ارمیاقی (؟)

شتابان به چاره کار برخاست و ملک خود را باز گردانید و وی در زندان بمرد. نسطاس از اوساط الناس و بر مذهب یعقوبیه بود. شهرهایی از جمله عموریه^۱ را بساخت، و به هنگام ساختن عموریه و کندن پی‌های آن گنجی یافت که بدان شهر را بنا کرد و با زیاده آن کلیساها و دیرها ساخت. و خدا دانانتر است. یوسفنیانس، طباریس، موریس، فوقاس: یوسفنیانس بانی کلیسای شکفت آور «رها» است. طباریس، کاخهایی را که پادشاهان روم در آن می‌نشستند، برخی را به زر و برخی را به سیم و بعضی را به مس پیوشاند. اما موریس^۲ هموست که پادشاهان ایران شهرهایی از او گرفتند، و او بود که به خسرو پرویز در برابر بهرام چوبین یاری کرد. وی به دست یکی از سپاهیان به نام فوقاس که غفلتاً بدو حمله کرد کشته شد، و فوقاس به پادشاهی رسید. چون خسرو پرویز از پادشاهی فوقاس آگاه شد، به غیرت و کینه موریس، شهریزاد^۳ (شهر براز) را به قسطنطنیه فرستاد، و وی مدتی در آنجا بماند که شرح آن به درازا می‌کشد، آن‌گاه مردی از بطارقه (فرماندهان سپاه روم) به نام هرقل به خسرو پرویز یاری کرد و در یکی از جزایر گروهی را فراهم آورد و به شهری که فوقاس در آن بود، حمله برد و او را کشت، و در روزگار اردشیر پسر شروبه پس از تسلط ایرانیان به شام، به عمارت بیت المقدس پرداخت. آن‌گاه تازیان به شام آمدند و پس از آن رومیان دیگر به شام دست نیافتند.

۱ - مجمل (ص ۱۳۵)، معموریه (۱)

۲ - مجمل (ص ۱۳۶)، موریس.

۳ - ظاهراً صحیح شهر براز است، وی پسر پیرزنی بود از نژاد سواران و

شاهزاده نبود (حاشیه مجمل ص ۹۷ به استناد قول طبری).

فصل پنجم

در نقل ۳ گفتار قاضی وکیع در باب سنین تاریخی فرمانروایان روم

[۵۲] وکیع گوید: این تواریخ را از کتاب یکی از پادشاهان روم می‌آورم، که یکی از مترجمان آن را از زبان رومی به عربی برگردانده است. قسطنطین پسر هیلانی ۲۹۷ سال پیش از تاریخ عربی به فرمانروایی رسید و ۳۱ سال فرمان راند. آن‌گاه به ترتیب این کسان به پادشاهی رسیدند: پسرش قسطنطین ۲۴ سال، یلینوس (یولیانس) ۲ سال و ۶ ماه، تیدوس ۱۰ سال و ۶ ماه، بظلیوس ۱۰ سال و ۹ ماه، گردینوس، انطیلوس و تدوس ۶ سال، ارقادس پسر تدوس ۱۳ سال و ۳ ماه، تیدوس پسر ارقادس ۴۲ سال و یک ماه، بسطینوس و البسطینوس ۲۹ سال، لایوی بزرگ ۱۶ سال، لایوی کوچک یک سال، زنین ۱۷ سال، نسطاس ۲۷ سال و ۴ ماه، انطلیس ۹ سال و ۱۱ ماه، قسطروندس - که ولادت رسول اکرم (ص) در روزگار او بود - ۳۸ سال و ۳ ماه، اصطفانس ۵ سال و ۳ ماه، مرقینوس - که بعثت رسول خدا به روزگار او بود - یک سال و ۴ ماه، فوقاس - که هجرت پیغمبر در پایان زمان او اتفاق افتاد - ۸ سال، هرقل و پسرش ۳۱ سال، و در روزگار هرقل جنگهای شام رخ داد و نیز در زمان او رسول اکرم وفات یافت، قسطنطین پسر هرقل - که زمان وی مصادف

با قتل عثمان و جنگ صفین بود - ۲۵ سال ، قسطنطین پسرزن هرقل ۱۷ سال ، قسطنطین پسر هرقل که در روزگار عبدالملک بن مروان بود ۱۰ سال ، لای - که وی را ایون نیز خوانند - ۳ سال ، طبارس ۷ سال ، اسپینوس - که در روزگار عمر بن عبدالعزیز بود - ۶ سال ، اسپاسینوس ۲ سال ، تدوس ۲ سال ، لای - که در زمان او حکومت بنی امیه منقرض شد - ۲۵ سال و ۳ ماه ، لای پسر قسطنطین ۵ سال ، قسطنطین پسر لای ۹ سال و ۱۰ ماه ، قسطنطین ۶ سال و ۷ ماه ، ارینه ، زنی که حکومت را از پدرش گرفت ، ۵ سال ، نفور معاصر هارون الرشید ۸ سال و ۹ ماه ، استیراد پسر نفور ۲ ماه ، میخائیل پسر توفیل ۷ سال و ۵ ماه ، توفیل پسر میخائیل معاصر مأمون ۲۲ سال و ۳ ماه ، میخائیل پسر توفیل و مادرش که معاصر متوکل بود ۲۸ سال . حکومت روم تا هنگامی که میخائیل بزرگ و بالغ نشده بود به دست مادرش بود .

آن گاه پادشاهی از این خاندان به سقلاب (صقلب) انتقال یافت . نخست بسیل صقلبی (سقلابی) در روزگار « معتر » به سال ۲۵۳ پادشاهی یافت ، و ۲۰ سال فرمان راند . سپس به ترتیب این کسان پادشاه شدند : ایون پسر بسیل در روزگار « معتمد » به سال ۲۷۳ ، اسکندروس پسر بسیل در زمان مقتدر به سال ۲۹۹ که يك سال و دو ماه فرمان راند و در دیله درگذشت ، قسطنطین پسر ایون در دوازده سالگی پادشاه شد ، اما قسطنطین بن اندرس بر وی غلبه یافت . پسر همین پادشاه که در مدینه السلام (بغداد) بود ، پس از مرگ پدر از آنجا گریخت و به سرزمین روم رسید ، چون به سلطنت دست یافت و در دارالبلاط که مقر امارت بود مستقر شد ، یاران قسطنطین بن ایون بر وی غالب آمدند و او را کشتند ، و همین قسطنطین به سال ۳۰۱ مجدداً به پادشاهی رسید . [۵۲]

این سخنان که روایت و کعب قاضی بود با آنچه من در فصل سوم همین باب آورده ام اختلاف بسیاری دارد ، و مطالبی که من از زبان « رومی » شنیدم استوارتر از مطالبی است که از کتاب نقل شده است ، زیرا شاید نقل کننده آن را خوب و درست نخوانده باشد .

ابومعشر منجم نیز در کتاب «الوف» تواریخ یونانیان و روم را آورده است، و آن به شرحی است که در اینجا نقل می‌کنم:

به گمان وی فیلسف^۱ آخرین پادشاه یونانیان بوده و در شهر مقدونیه از سرزمین روم می‌نشسته است، و یونانیان نخستین سال پادشاهی او را برای سال‌های بعد تاریخ نهاده‌اند. و رومیان تاریخ خود را از مبدأ فیلسف به سه فصل تقسیم کرده‌اند: از نخستین سال سلطنت وی تا پایان ۲۹۴ را به نام سنین یونانی خوانده‌اند، زیرا ملوک و فرمانروایان آنان یونانی و ۱۲ پادشاه بوده‌اند، نخستین ایشان فیلسف و دوم اسکندر، و ۹ پادشاه دیگر همه به لقب بطلمیوس نامیده شده‌اند، اما هر کدام نام دیگری نیز که معایر با نام‌های دیگران بود داشته‌اند. و کلمه بطلمیوس مشتق از «جنک» است^۲. پس از این نه تن، پادشاهی به زنی به نام قلو فطرا^۳ (کلئوپاترا) رسید. بجز این ۱۲ پادشاه، گروهی از صاحبان قدرت و نیز علما همین لقب را داشتند که یکی از ایشان بطلمیوس نویسنده کتاب «مجسطی» است.

از سال ۲۹۴ به بعد تا سال ۶۰۷ سنه دیگری است که رومیان آن را سنه اغسطس به نام نخستین پادشاه خودشان نامیده‌اند، و از سال مذکور تا زمان ما به نام سنه دقلطیانس خوانده می‌شود، زیرا پادشاهی به همین شخص رسید و در اعقاب او بماند، و خداست راهنمای صواب.

۱ - در متن عربی هر دو چاپ فیلسف به قاف آمده، اما فیلسف یا فیلسوس (= فیلیپ) صحیح است. در تاریخ طبری طبع لیدن (ص ۹۹۴) نیز فیلسوس ضبط شده و نیز رگ، ترجمه «ایران» تألیف گیرشمن ص ۲۲۸.

۲ - رگ: ابوالفداء، چاپ قاهره ج ۱ ص ۶۲ و مجمل‌التواریخ ص ۱۲۵

حاشیه ۵.

۳ - در متن، قلو فطرا (۱)

باب سوم
در ذکر تواریخ سالهای پادشاهان یونانی

بیان سالهای پادشاهان یونان

[۵۵] در کتابی که درباره اخبار یونانیان تصنیف شده و نقل (ترجمه) آن به حبیب بن بهریز رئیس کاهنان^۱ موصل منسوب است، چنین خواندم که: یونانیان در قدیم مبدأ تاریخ خود را سال خروج یونان بن تورس از سرزمین بابل به سوی مغرب، می گرفتند و تا ظهور اسکندر همین تاریخ را داشتند. چون اسکندر پدید آمد و به پادشاهان غلبه یافت، یونان از میان رفت و جزء روم گردید، و غلبه وی به پادشاهان بدین سان بود که درشش سالگی از شهر خود بیرون آمد و با کشتی حرکت کرد و جزایر را به تصرف آورد تا به انتهای فرنگ در اقصای «مغرب» رسید. سپس از آنجا از راه افریقه بازگشت و به مصر و از آنجا به شام آمد، به این فتوحات خرسند نشد و همت بلندش او را بر آن داشت که به سوی مشرق آید. در کشور ایران طمع بست، چون بدان جا نزدیک شد اتفاقاً پادشاه ایران (دارا) به وسیله یکی از مردان خود که از پشت به وی حمله کرد، کشته شد. بدین سان اسکندر به ایران تسلط یافت. آن گاه قصد کشورهای دیگر از قبیل هند و منتهی الیه مشرق را کرد و بدان نواحی دست یافت. سپس به شهر عتیقه (قدیمی)، که به هنگام آباد بودن مفر پادشاهان کلدانی بود، بازگشت

۱ - در متن مطران است و آن به فتح یا کسر اول به معنی رئیس کاهنان و بالاتر

تا آنجا را که ویران کرده بود دوباره آباد کند ، اما چون به نزدیک آنجا رسید به علت سمی که بدو خورانی‌دند درگذشت و در این زمان فقط ۳۲ سال داشت . اسکندر در زمان حیات خود مقرر کرد که مردم تاریخ را از سال‌های پادشاهی وی ، و آغاز آن را بیست و هفتمین سال عمر او قرار دهند ، و بدین‌سان در کتاب‌های خود همین تاریخ را ضبط می‌کردند ، اما پس از مرگش ششمین سال را ، که آغاز حرکت او به سرزمین‌های دیگر بود ، مبدأ نهادند . [۵۶] این بود سخنانی که درباره یونانیان گفته‌اند ، و من از ذکر سنوات آنان پس از اسکندر خودداری کردم ، زیرا در فصل دوم از باب دوم در ضمن تواریخ پادشاهان روم آن‌را آورده‌ام ، و جز در همین کتابی که نقل آن به حبیب بن بهریز منسوب است در جای دیگر یادی از سنوات یونانیان ندیده‌ام .

باب چهارم
در ذکر سالهای قبطیان

ذکر تواریخ سالهای قبطیان

سال‌های قبطیان در کتابها نیامده است و من شرح آن را فقط در زیج (زیجه) یافتم. تزییری در زیج خود گوید: نخستین و قدیم‌ترین تواریخ همان است که بطلمیوس در مجسطی اوساط ستارگان تندرو را بدان نهاده است^۱، یعنی همان سالی که بخت‌النصر به زمین مغرب دست یافت. سپس تاریخی که ثاون زیج خود را بدان نهاد، و آن تاریخ فیلس است، پس از اینها تاریخ اسکندر و

۱- متن عربی چنین است: «اول التواریخ و اقدمها هو الذی بنی علیه بطلمیوس اوساط الکواکب السریعة السیر فی المجسطی» عبارت مجمل‌التواریخ در ترجمه همین ققره نیز نارسا و ناقص است. مرحوم بهار گوید (مجمل ص ۱۳۹، حاشیه ۵): «معنی اوساط کواکب سریع‌السیر آن است که سیارات را با آنکه حرکاتشان همه بیک قرار است، لیکن چون از جهت نسبت‌های مختلف مانند نسبت مرکز هر فلکی با فلک دیگر، و محیط هر یک با مرکز زمین، و حرکت بعضی از مرکزها و محیطها و غیره، آن یک حرکت به نظر ما از لحاظ سیکروی و گرانروی مختلف می‌نماید و در اوقات متساوی درجات متساوی نمی‌پیمایند، بنابراین برای سیارات حرکت‌های مختلف قائل شده‌اند، از جمله حرکات سه‌گانه طول چون حرکت وسط و حرکت خاصه و حرکت تقویم، و از روی ارساد اندازه‌گردش هر سیاره را به نسبت با مرکز زمین در مدت معینی معلوم داشته‌اند، و مثلاً مقدار حرکت هر سیاره را در مدت یک سال تمیین کرده و آن مقدار را بر شمار ایام سال قسمت کرده و خارج قسمت را اوساط کواکب نامیده‌اند.»

تاریخ انطونیوس است ، و همین تاریخ اخیر است که بطلمیوس در مجسطی حساب ثوابت (الکواکب البانیة = یابانیة) را بر آن نهاده است . تاریخ قبطیان در کتاب مجسطی از نخستین سالی است که بخت‌النصر به سرزمین مغرب آمد و آغاز آن روز چهارشنبه بود .

زمان بخت‌النصر از زمان یزدگرد پادشاه ایران ۱۳۷۹ سال و ۳ ماه ایرانی فاصله داشته ، و نیز میان اسکندر و یزدگرد ۹۴۲ سال و ۲۵۹ روز به سال سریانی فاصله بوده است .

در روزگاران قدیم قبطیان را پادشاهانی بود که آنها را فراغه می خوانند ، چنانکه ملوک ببطیان را نمارده (جمع نمرود) ، و ملوک یونانیان را بطالسه (جمع بطلمیوس) می نامند . همه این اقوام نابود شدند و اخبارشان فراموش شد و آثارشان نیز از میان رفت و از ایشان حدیثی یا تاریخی نماند که گفته یا نوشته باشند .

شاعر عادت روزگار را آن گاه که دراز گردد بدین سان شرح می دهد :

الم تر ان طول الدهر یسلی وینسی مثل ما نسیت جدام^۱

۱ - در مجمل (ص ۱۳۹) به جای الدهر ، اللیل آمده ، جدام در اینجا مناسبت ندارد ، جدامه یا جدامه آنچه از گندم و جو پس از درویدن و به باد دادن می ماند ، و جدام نام قبیله ای از یمن بوده است ، شاید مراد شاعر همان قبیله باشد . (نقل به تلخیص از حاشیه مجمل ص ۱۳۹) معنی شعر این است ، آیا نمی بینی که درازی روزگار موجب آرامش می شود ، و فراموشی می آورد چنانکه «جدام» فراموش شد .

باب پنجم
در ذکر تواریخ سالهای اسرائیلیان

ذکر تواریخ سالهای اسرائیلیان

در بغداد به سال ۳۰۸ هـ. ق. مردی از دانشمندان یهود را دیدم که مدعی بود که اسفار تورات را در حفظ دارد ، و از شاگرد وی شنیدم که استادش ۱۲ کتاب از کتابهای پیامبران بنی اسرائیل را می‌تواند از حفظ بخواند ، آن کتاب‌ها اینهاست :

کتاب یوشع بن نون ، کتاب شفطی ، کتاب شمویل ، کتاب سفر الملوك ، کتاب حکمة سلیمان ، کتاب سهیرا ، کتاب قوهلت ، کتاب روث ، کتاب شیریت ، کتاب سیرین ، کتاب ایوب ، کتاب جوامع و حکم ایشعیا و ارمیا و حزقیال و دانیال .

از آن دانشمند ، که نامش صدقیا بود ، خواستم که تواریخ اسرائیلیان را بر پایه استقصا و به‌طور اختصار برای من گردآورد ، اینک قول او را در این باب می‌آورم :

وی گوید : تورات حاکی است که خداوند عزوجل آدم را روز جمعه سه ساعت از روز گذشته آفرید ، آن‌گاه حوا را شش ساعت از روز گذشته از پیکر او آفرید و هردو را در کنعان که باغ بهشت است جای داد . سپس آدم نافرمانی کرد و آن دو در ساعت نهم از همان روز از بهشت بیرون رانده شدند ،

و خدا ایشان را به کوه مقدس ساکن گردانید، و فرشته‌ای فرستاد تا به آدم زراعت و کوییدن غله و آرد کردن و بیختن را یاد داد، و به حوا بافتن و رشتن و خمیر کردن و نان پختن را آموخت. [۵۸] عمر آدم ۹۳۰ سال، و ولادت پسرش شیث به سال ۱۳۰ از عمر آدم اتفاق افتاد. شیث ۱۱۲ سال پس از پدرش زنده بود و عمرش به ۹۱۲ سال رسید. آن گاه نوح، ۱۲۶ سال پس از مرگ آدم یعنی ۱۰۵۶ سال پس از روز خلقت آدم، ولادت یافت.

بنابراین از آفرینش آدم تا آغاز تاریخ هجری عرب ۴۳۸۲ سال است، بدین سان که: از آفرینش آدم (ع) تا ولادت نوح (ع) ۱۰۵۶ سال، و ولادت ابراهیم (ع) ۸۵۰ سال پس از وفات نوح (ع) اتفاق افتاد^۱، و از ولادت ابراهیم (ع) تا آمدن یعقوب (ع) به مصر نزد فرزندش یوسف (ع) ۲۹۰ سال است؛ و از همین تاریخ است عمر ابراهیم (ع) تا موقع ولادت اسحاق که ۱۰۰ سال است و مرگ وی ۱۷۰ سال بعد از آن اتفاق افتاد. از ولادت اسحاق تا ولادت یعقوب ۶۰ سال است و پس از آن نیز ۱۲۰ سال زندگی کرد. از ولادت یعقوب تا آمدن وی به مصر ۱۳۰ سال، و پس از آن تا هنگام مرگ ۱۷ سال است، و آمدن یعقوب به مصر ۱۰ سال بعد از وفات اسحاق بود. مدت اقامت بنی اسرائیل در مصر تا آن گاه که موسی آنان را از آنجا بیرون آورد ۲۱۰ سال بود. و از خروج بنی اسرائیل تا بنای بیت المقدس ۴۸۰ سال بود. مدتی که بیت المقدس آباد ماند ۴۱۰ سال، و مدتی که به حال ویرانی ماند ۷۰ سال بود، سپس باز مدت ۴۲۰ سال آباد و ۵۵۴ سال که نزدیک به زمان ظهور عرب است ویران مانده، و آن گاه در زمان عمر بن خطاب آبادانی خود را باز یافته است.

تا اینجا آنچه نوشتم روایت «صدقیا» از تورات بود، و من در کتاب یکی از راویان چنین خواندم که: نخستین بار بیت المقدس به دست بخت النصر پسر رهام ویران شد، و گویند: بخت النصر بن ویه بن جودرز (گودرز) به فرمان

۱ - در متن چنین است، و من مولد نوح الی مولد ابراهیم علیه السلام کان بعد وفاته بثمان مائة و خمسين.

لهراسب پادشاه ویرانش کرد ، بدینسان که پادشاه آنجا موسوم به یخنیا را گرفت و شهر را ویران ساخت و اسیران را به بابل فرستاد .

اما آبادکننده بیت المقدس پس از هفتاد سال ، پادشاهی است که وی را به عبرانی «کورش» خواندند ، و یهودیان می‌پندارند که وی بهمین بن اسفندیار است ، ولی این قول با تاریخ ایران سازگار نیست و میان آن دو ، بیش از دوست سال فاصله است ، و از زمان بازگشت اسرائیلیان از بابل به فلسطین تا حکومت اسکندر ۱۴۵ سال ، و نیز از آباد کردن بیت المقدس تا تخریب آن به وسیله ططوس پادشاه روم ، ۴۶۰ سال فاصله است .

در کتابی دیگر خواندم که از بنای بیت المقدس به دست سلیمان تا حکومت اسکندر ۷۱۷ سال فاصله است ، آن گاه فاصله ویرانی آن به دست ایرانیان تا مرگ اسکندر ۲۶۹ سال است . سپس ظهور مسیح (ع) ۶۵ سال پس از حکومت اسکندر و ۵۱ سال پس از فرمانروایی اشکانیان اتفاق افتاد ، و ولادت مسیح در چهل و دومین سال سلطنت اغسطس پادشاه روم بود . سپس تخریب بیت المقدس به دست ططوس پسر اسفیانوس پادشاه روم چهل سال پس از عروج عیسی (ع) وقوع یافت : وی جنگجویان را کشت و زنان و فرزندان را به شهر رومیه برد و بیت المقدس را با خاک یکسان کرد و سنگی بر بالای سنگی فرو-نگذاشت ؛ و از زمان تخریب ططوس تا پایان پادشاهی قسطنطین ۲۷۲ سال فاصله ، و از این زمان تا هجرت ۲۸۵ سال و اندی است . [۶۰] در کتابی ، که تألیف آن به فنحاس بن باطای عبرانی منسوب است ، چنین خواندم که از زمان ولادت موسی (ع) تا رفتن بنی اسرائیل از زمین مصر به صحرای فلسطین یعنی تیه ، ۸۰ سال ، و از زمان قرار یافتن وی در تیه تا آن گاه که یوشع ، بنی اسرائیل را از آنجا بیرون آورد ۴۰ سال بود ، از این رو فاصله ولادت موسی تا مرگ وی ۱۲۰ سال است . چون یوشع بنی اسرائیل را از تیه بیرون آورد ، همراه ایشان حرکت کرد و تابوت میثاق نیز با وی بود ، از رود اردن گذشتند ، آن گاه به راهی رفتند و شهر اریحا را به مدت شش روز محاصره کردند و در روز هفتم

یوشع فرمان داد تا در نای‌ها دمیدند و همه مردم یکباره فریاد کشیدند ، در نتیجه باروی شهر فرو افتاد ، و داخل شهر شدند و آن را با تمام آنچه داشت ، جز زر و سیم و ظروف مسی و آهنی که به بیت‌العمال بردند ، سوزاندند .

آن‌گاه یوشع بن نون به سوی پادشاه «عای» به نام وشعیه (۴) برخاست و آن شهر را فتح کرد و پادشاه آنجا را به دازد و شهر را سوزانید و ۱۲۰۰۰ تن از مردان و زنان و بچه‌ها را بکشت . از آغاز سرپرستی یوشع به بنی‌اسرائیل یعنی از وفات موسی (ع) تا وفات وی ۲۷ سال است . پس از یوشع ، سبط یهودا و سبط شمعون ، بنی‌اسرائیل را سرپرستی کردند و با آنان به جنگ کنعانیان و فرزندان رفتند ، و آنان را نابود کردند و در «بازق»^۱ ۱۰ هزار تن را کشتند و پادشاه بازق را گرفتند و به اورشلیم بردند و در آنجا بمرد .

آن‌گاه بنی‌اسرائیل گناهایی را مرتکب شدند و استری (بعل)^۲ را پرستیدند ، و چون کار آنان بالا گرفت ، الیاس بن باسین بن عیزار بن هارون بن عمران به سوی ایشان فرستاده شد . وی آنان را به ترك گناهان فراخواند ، اما پذیرفتند . از خدا برای ایشان قحط خواست و مدت سه سال دچار قحط شدند . سپس الیاس از میان ایشان رفت و پنهان شد و الیسع بن‌اخطوب جانشین او گردید و به تبلیغ پرداخت و آنان همچنان در گناهان غوطه‌ور بودند و تابوت را نیز با خود داشتند و هنگام ترس از آن یاری می‌جستند .

پس از الیسع ، ایلاق پادشاه شد ، و در این هنگام دشمنانش به جنگ او لشکر کشیدند . [۶۱] وی با بنی‌اسرائیل به مقابله آنان شتافت و «تابوت» پیشاپیش او بود . دشمنان بر تابوت غلبه یافتند و بدین‌سان کار بنی‌اسرائیل پریشان

۱ - متن ، بارق ، مجمل (ص ۱۴۰) ، یارق . طبری و قاموس کتاب مقدس ، بازق . رك ، حاشیه مجمل ص ۱۴۰ .

۲- در متن در هر دو نسخه چایی «بعل» است اما صاحب مجمل‌التواریخ (ص ۱۴۱) گوید ، بتی را همی پرستیدند نامش بعل بود . .. آن است که خدای تعالی در کلام مجید می‌فرماید ، اَتَدْعُونَ بَمَلَأَ وَتَدْرُونَ اِحْسَنَ الخالقین ؛

شد و از دشمنان شکست خوردند. سپس به سرزمین خود بازگشتند و در همان پریشانی بماندند. این سال‌های پریشانی که به سال‌های مدبران و قاضیان بنی‌اسرائیل پس از مرگ یوشع بن نون معروف است ۴۶۰ سال بود. از آن جمله است مدت ۸ سال که خداوند، کوشان پادشاه ارم را به سبب گناهی که مرتکب شده بودند بدیشان مسلط کرد. این کوشان از فرزندان لوط بود که در ناحیه دمشق سکونت داشتند. و نیز از آن جمله است ۴۰ سال آرامش، تسلط عقلمون پادشاه زاب^۱ بدیشان و برده گرفتن ایشان را به مدت ۱۸ سال، ۸۰ سال آرامش، تسلط یابین^۲ معروف به ناقش که پادشاه کنعان بود به بنی‌اسرائیل و به بردگی گرفتن آنها که چهل سال بود، ۴۰ سال آرامش، ۷ سال مدتی که اهل مدین برایشان تسلط یافتند، اینان گروهی از فرزندان لوط بودند که در مرزهای حجاز می‌نشستند، آن‌گاه به بردگی گرفتن جدعون بن یواش ایشان را، و تعیین قاضیان در میان آنان، ۴۰ سال، فرمانروایی املک بن جدعون ۳ سال، فرمانروایی تولع بن فوا ۲۳ سال، حکومت «یابین»^۲ اسرائیلی ۲۲ سال، غلبه بنی‌عمون که گروهی از مردم فلسطین بودند بر بنی‌اسرائیل ۱۸ سال، حکومت یفتخ مدبر امور بنی‌اسرائیل ۶ سال، حکومت یحسون که از دیه بیت لحم و از قوم بنی‌اسرائیل بود ۷ سال، حکومت الون ۱۰ سال، حکومت ابدون ۸ سال، او ۴۰ پسر و ۳۰ نواده داشت که با وی به خران سوار می‌شدند، غلبه دوم مردم فلسطین بر بنی‌اسرائیل ۴۰ سال، حکومت شمسون جبار که از بنی‌اسرائیل بود ۲۰ سال، دوران قنوت پس از شمسون ۱۰ سال، حکومت غالی کاهن ۴۰ سال، وی از مدبران امور بنی‌اسرائیل بود و در زمان او مردم اسدود

۱- مجمل (ص ۱۴۱): عتلون ملك زاب طبری، عجلون، حاشیه جملون

(لیدن ۲ - ۱ ص ۵۴۶). رك حاشیه مجمل ص ۱۴۱.

۲- در مجمل (ص ۱۴۱)، اس یاس بن کنعان (۱) طبری (ص ۵۴۶)، ثم

سلط عليهم ملك من الكنعانيين يقال له يافين. و ظاهراً «یابین» درست است. رك حاشیه مجمل ص ۱۴۱.

و غزه و عسقلان بر تابوت میثاق دست یافتند، و در بیست و یکمین سال فرمانروایی وی عمر جهان به دوهزار سال رسید.

پس از اغالی کاهن، شمویل پیغمبر مدت ۲۰ سال به تدبیر کار بنی اسرائیل پرداخت. آن گاه شمویل سرطالوت به روغن مالید و او را بر بنی اسرائیل فرمانروا کرد و وی ۴۰ سال در میان ایشان بماند و ناهش به سریانی شاول است. سپس داوود (ع) که جانشین طالوت در جنگ با جالوت بود ۴۰ سال، پس از او سلیمان ابن داوود ۴۰ سال پادشاهی کردند. سپس پسر سلیمان و نواده اش حکومت کردند تا سرانجام بخت النصر به جنگ ایشان برخاست و از اورشلیم تبعیدشان کرد و اسیرانی را که گرفت به بابل برد، و پیش از این سنحاریب^۱ پادشاه موصل به جنگ ایشان آمد، و این جنگ در روزگار ایشعیا^۲ بود که در زمان وی فرزندان سلیمان پادشاه بودند.

همه سالهای ایشان تا ویرانی بیت المقدس به دست بخت النصر ۳۹۴ سال و ۶ ماه بود، از جمله این سالهاست حکومت ارجیم پسر سلیمان ۱۷ سال، ایبا پسر ارجیم ۳ سال، اسابن ایبا ۴۱ سال، یهوشافاط پسر اسابن ۲۵ سال، یهورام پسر یهوشافاط ۸ سال، سالهای حکومت یهورام جزو سالهای پدرش محسوب است، احزیاهو پسر یهورام یک سال، یواش پسر احزیاهو ۴۰ سال، اعضیا پسر یواش ۲۹ سال و از جمله آن است اسیر شدنش ۱۴ سال، عزیا پسر اعضیا ۵۲ سال، و از جمله آن است مدت ۱۵ سال که در عهد پدرش زنده و در اسارت بود، عثلیا مادر احزیاهو ۶ سال، یوثام ۱۶ سال، حزقییا پسر احاز معاصر ایشعیا ۲۹ سال، منشا پسر حزقییا ۲۵ سال، امون پسر منشا ۲ سال، یوشیا پسر امون ۳۱ سال، یاهواحاز پسر یوشیا ۳ ماه، یهویاقیم ۱۱ سال، یخنیا پسر یهویاقیم که به دست بخت النصر در سرزمین بابل اسیر شد، ۳ ماه.

آن گاه بخت النصر هنگام خروج از اورشلیم به سوی بابل، صدقیا را

۱- ر.ک. ص ۳۶ حاشیه ۳ همین کتاب.

۲- اشعیاء (قاموس کتاب مقدس).

پادشاه کرد ، اما چون از اورشلیم دور شد صدقیا سر از اطاعت وی بپسید ، [۶۳]
و بخت النصر بدان جا بازگشت و شهر را ویران و هیکل را با زمین یکسان کرد
و صدقیا و نیز همه بنی اسرائیل را اسیر گرفت و به بابل برد و حکومت اورشلیم
و بیت المقدس به بخت النصر رسید و مدت ۷۰ سال همچنان ویران ماند .

چون بنی اسرائیل به بیت المقدس بازگشتند ، یونانیان و رومیان به
ایشان فرمان راندند . و در کتاب دیگری چنین آمده که بخت النصر به اورشلیم
و سایر بلاد مغرب ۴۵ سال فرمانروایی کرد ، بدین سان که پیش از آنکه
بیت المقدس را ویران کند ۱۹ سال ، و پس از آن ۲۶ سال فرمان راند . آن گاه
پسرش اوکردوج ۲۲ سال و سپس بلشصر ۳ سال بدان جا حکومت کردند ، و
سرانجام بلشصر به دست دارا پسر دارا که نامش به سریانی داریاوش (داریوش)
است کشته شد .

باب هشتم
در ذکر سالهای تاریخ نهمیان پادشاهان عراق عرب

ذکر سالیهای تاریخ تخمین پادشاهان عراق عرب

پس از حادثهٔ سیل «عَرم» عرب‌های یمن از شهر مأرب به عراق و شام مهاجرت کردند. تنوخ که قبیله‌ای از قوم «آزُد» بود از مهاجران عراق بود. وجه تسمیهٔ تنوخ چنین است که ملک بن فهم بن غنم بن دوس بن عدنان آزُدی از قبیلهٔ بنی‌نصرین ازد با گروهی از ازدیان به سوی عراق حرکت کرد، و از سوی دیگر ملک بن فهم بن تیم‌الله بن اسد بن وبرة بن قضاعه با گروهی از قضاعیان، که از تهامه به بحرین رهسپار شده بودند، به عراق می‌رفت و این دو به هم رسیدند، و ملک بن فهم به ملک بن فهم قضاعی گفت که در بحرین اقامت کنیم و بر ضد دشمنان خود هم پیمان باشیم. پس هم پیمان و هم قسم شدند و بدین جهت آنان را «تنوخ» خواندند، و این امر در روزگار ملوک الطوائف بود، و در همین هنگام وضع عراق، که امیرانی در آنجا فرمان می‌راندند، آشفته بود. آنان از بحرین به سوی عراق بیرون آمدند.

قبیلهٔ ازد با ملک بن فهم ازدی به عراق آمدند و قضاعه با ملک بن فهم قضاعی به شام. از قضاعیان قبیله‌ای به نام سلیخ^۱ بن حلوان در شام حکومت کردند [۶۴] و سپس قبیلهٔ دیگر از آنان به نام ضجاعیمه حکومت را به دست گرفتند تا آنکه بنوجفته بدان جا مسلط شدند.

اما ملك بن فهم ازدی از قبیلۀ «تنوخ» در عراق به هنگام ملوك الطوائف فرمان می‌راند ، و در شهر «انبار» می‌نشست ، و در همان جا بود تا آنکه سلیمه بن مالک تیری به وی انداخت ، و او چون دانست که تیرانداز سلیمه است این دو بیت را خواند :

جَزَانِي لِأَجْزَاءِ اللَّهِ خَيْرًا سَلِيمَةٌ أَنَّهُ شَرٌّ أَجْزَانِي
أَعْلَمُهُ الرَّمَايَةَ كُلَّ يَوْمٍ فَلَمَّا اسْتَدَّ سَاعِدَهُ رَمَانِي^۱

و پس از خواندن شعر درگذشت ، و سلیمه بگریخت و به جانب عمان روی آورد ، و نعمان جذیمه پسر ملك بن فهم او را تعقیب کرد ^۲ .

پس از ملك بن فهم پسرش جذیمه به حکومت رسید . وی تیزهوش و کاردان و نابودکننده دشمنان و دوراندیش ، و نخستین کسی بود که به همراهی سپاهیان به جنگ پرداخت . وی به قبایل عرب پیایی بناخت ، و او را به سبب عارضهٔ برصی که داشت تازیان به قصد بزرگداشت جذیمهٔ الابرش ^۳ و جذیمهٔ الواضح خواندند .

جذیمه از سرزمین سواد (روستای عراق) به نواحی حیره ، انبار ، رقه ، عین‌التمر ، قطقطانه و سایر قرای مجاور بادیة العرب تسلط داشت و اموال و خراج این نواحی به وی متعلق بود . با طسم و جدیس در منازلشان ، که یمامه و حوالی آنجا بود ، جنگید و با سواران حسان بن تُبَع که به یمامه حمله کرده-

۱ - یعنی ، سلیمه به من جزای بدی داد ، خدا جزای خیرش ندهاد . من هر

روز تیراندازی به وی می‌آموختم ، چون بازویش توانا شد مرا هدف تیر قرار داد .

۲ - متن عربی ، فمقبه نعمان جذیمه بن مالک بن فهم . و «عقب» به صیغهٔ ثلاثی مجرد باشد یا باب تفعیل ، به معنی تعقیب و به دنبال کسی رفتن است و به معنی «زدن کسی را از پاشنهٔ او» و نیز «جنگ کردن» آمده است . رك ، اقرب الموارد .

۳ - متمم بن نویره شاعر عرب گوید ،

وَكُنَّا كُنْدَ مَانِيٍّ جَذِيمَةَ حَقْبَةً مِنَ الدَّهْرِ حَتَّى قِيلَ لِنِ تَصَدَّعَا

بود مصادف شد ، خواست که با همراهان خود بازگردد ، دسته بزرگی از سواران حسان او را تعقیب کردند و به لشکری از آن وی رسیدند و نابودش ساختند . از جمله جنگ‌های جذیمه ، حملات وی به قبایل عرب است ، شاعر عرب گوید :

أضحى جذیمة فی بیرین منزلةً قدحاز ماجمعت فی عصرها عاد^۱

جذیمه عمر درازی کرد تا به شاپور اشکانی پسر اشک پیوست . جذیمه فرمانروای معد و قسمتی از یمن بود ، و بجز زینب مادر مرتع دختری نداشت ، و نام وی (جذیمه ؟) عمرو بن معاویه بن کنده^۲ بود . در پایان عمرش با شام جنگید [۶۵] و عمرو بن طرب^۳ بن حسان بن اذنیه پادشاه عمالقه را بکشت ، و زبنا دختر عمرو بن طرب به انتقام جویی برخاست و جذیمه را کشت . و اذنیه همان کسی است که اعیی در باره وی گفته است :

ازال اذنیة عن ملکه واخرج من حصنه ذایزن^۴

حکومت جذیمه ۶۰ سال بود ، و پس از او پسرخواهرش عمرو بن عدی به امارت رسید . مادرش رقاش دختر ملک بن فهم بن غنم بن دوس بن عدنان بود . عمرو نخستین کسی از ملوک عرب است که حیره را مقر حکومت ساخت ، و نخستین پادشاهی است که حیره‌ای‌ها در کتاب‌های خود از ملوک عرب در عراق می‌شمارند ، و ملوک عراق که آل نصر هستند بدو منسوب‌اند .

عمرو تا پایان زندگی فرمانروایی کرد و در ۱۵۰ سالگی درگذشت . در حکومت بی نظیر و مستبد بود . جنگها می‌کرد و غنایمی به دست می‌آورد و

۱ - یعنی ، جذیمه در منزلت به ناحیه بیرین (ریگزاری بسیار مرتفع) رسید ، و آنچه را قوم عاد در عصر خود گرد آورده بود فراهم آورد .

۲ - رك ، مجمل‌التواریخ ص ۱۷۸ .

۳ - ظرب (تاریخ بلعمی چاپ وزارت فرهنگ ص ۸۰۹) .

۴ - یعنی اذنیه را از ملک خود بازپس براند ، و ذی یزن (سیف بن ذی یزن) را از قلعه خود بیرون کرد .

اموال از نواحی مختلف به سوی او فرستاده می‌شد و هیئت‌هایی در سراسر مدت حکومتش نزد او می‌آمدند ، و به ملوک الطوائف عراق منقاد و مطیع نمی‌شد ، تا آنکه اردشیر پسر بابک از مردم ایران به سرزمین عراق آمد . در این زمان بر اردوانیان که نبطیان عراق بودند ، پادشاهی به نام اردوان ، و بر ارمانیان که نبطیان شام بودند شخصی به نام بابا حکومت می‌کرد ، و این دو که با یکدیگر در جنگ بودند ، در برابر اردشیر اتحاد کردند و بر آن شدند که روزی اردوان و روز دیگر بابا جنگ کند .

از این رو اردشیر مصلحت چنان دید که با بابا صلح کند تا او از هم پستی اردوان چشم پیوشد ، و در مقابل اردشیر مملکت بابا را به خود او واگذارد . چنین کردند ، و اردشیر با فراغ خاطر به جنگ اردوان شتافت و او را کشت و به متصرفات و اموال و مردانش تسلط یافت ، و بابا بدو خراج داد و از او اطاعت کرد . بدین سان اردشیر عراق را متصرف شد و کسانی را که در آنجا سر به مخالفت برداشتند مقهور کرد ، و سرانجام آنان را مطیع اراده خود ساخت .

اما بسیاری از تنوخیان که در مجاورت عراق به ناحیه صغار بودند با اندیشه وی موافقت نکردند [۶۶] و از ایشان کسانی که از قبایل قضاعه بودند و با مالک و عمر پسران مالک بن رمین آمده بودند و گروهی دیگر از مسکن خود بیرون آمدند و به شام رفتند و به قضاعیان آنجا پیوستند .

گروهی از تازیان به سبب وقوع حوادث یا تنگی معیشت به ریف عراق (نواحی با آب و گیاه) می‌آمدند و در حیره مسکن می‌گزیدند ، و این امر را برای بیشتر آنان عیب می‌دانستند ، از این رو مردم حیره به سه نلک تقسیم شده بودند : نلک اول تنوخیان که در خیمه‌ها و خانه‌های مویی و کرکی واقع در مغرب فرات میان حیره و انبار و بالاتر از آن سکونت داشتند ، نلک دیگر بردگان که در رقعۀ حیره بناهایی ساخته ، در آنجا می‌زیستند و نلک سوم احلاف (هم پیمانان) که به مردم حیره پیوسته بودند ، اما از تنوخیان چادر نشین (صاحبان خانه های

کرکی=وبر) و از بردگانی که مطیع اردشیر شدند نبود^۱. حیره و انبار در زمان فرمانروایی بخت النصر به عراق ساخته شد. آن گاه حیره پس از مرگ بخت النصر، به سبب رفتن مردم آنجا به انبار، ویران گردید، اما انبار ۵۵۰ سال آبادان بود تا آنکه حیره در روزگار عمرو بن عدی که آنجا را مستقر خود ساخت به تدریج روی به آبادی گذاشت، و ۵۳۰ و اند سال آبادان ماند تا آنکه کوفه ایجاد شد و عرب مسلمان بدانجا آمد. مدت حکومت عمرو بن عدی مجموعاً ۱۱۸ سال بود.

این تاریخ با آنچه در کتاب «محرر»^۲ آمده، موافق و با آنچه در کتاب معارف^۳ روایت شده مخالف است. از جمله موارد اختلاف در مدت حکومت ملوک الطوائف ۹۵ سال، و در مدت حکومت پادشاهان ایران ۲۳ سال است، که ۱۴ سال و ۱۰ ماه آن راجع به روزگار اردشیر پسر بابک و ۸ سال و دو ماه راجع به شاپور پسر اردشیر است.

امراء القیس بن عمرو: پس از عمرو بن عدی پسرش امرء القیس البدأ، که «بدأ» در کلام عرب به معنی اول است، ۱۱۴ سال فرمانروایی کرد. [۶۷] مادرش ماویه دختر عمرو و خواهر کعب بن عمرو ازدی است. از مدت حکومت وی ۲۳ سال در زمان شاپور پسر اردشیر، یک سال و ۱۰ ماه در زمان هرمز پسر شاپور،

۱- متن عربی این است: ثم لم یکن من تنوخ الوبر ولا من العباد الذین دانوا لاردشیر، فکانت الحیره... فاعل «لم یکن» یا اسم آن معلوم نیست آیا همان احلاف است؟ معنای عبارت به وضوح معلوم نشد.

۲- تألیف محمد بن حبیب. رک: اواخر همین باب ذیل ملوک کتند، زاده (ص ۱۱۴).

۳- مراد کتاب معارف «ابن قتیبه» (ابو محمد عبدالله بن مسلم بن قتیبه کوفی دینوری متوفی در ۲۷۰ هـ. ق.) است. وی را تألیفاتی بسیار است که از جمله آنها عیون الاخبار، ادب الکاتب و کتاب الشمر و الشراء معروف است. برای اطلاع از فهرست آثار او رجوع شود به فهرست ابن الندیم چاپ مصر ص ۱۲۱ و ترجمه فارسی آن ص ۱۳۰ و ۱۳۱

۹ سال و ۳ ماه در زمان بهرام پسر هرمز ، ۲۳ سال در زمان بهرام پسر بهرام (بهرام دوم) ، ۱۳ سال و ۶ ماه در زمان بهرام بن بهرام بن بهرام (بهرام سوم) ، ۹ سال در زمان نرسی پسر بهرام بن بهرام ، ۱۳ سال در زمان هرمز پسر نرسی و سرانجام ۲۰ سال و ۵ ماه در زمان شاپور ذوالاکتاف بوده است .

عمرو بن امرء القیس : پس از امرء القیس اول ، پسرش عمرو ۶۰ سال حکومت کرد ، مادرش هند ، دختر کعب بن عمرو بود . از مدت حکومت ۵۱ سال و ۷ ماه در زمان شاپور ذوالاکتاف ، ۵ سال در زمان اردشیر برادر شاپور ، ۴ سال و ۵ ماه در زمان شاپور پسر شاپور بوده است ، و خدا دانای تر است .

امراء القیس^۱ بن امرء القیس : پس از عمرو بن امرء القیس ، اوس بن قلام بن بطینا بن جمیهر بن لحيان عملیقی مدت ۵ سال حکومت کرد و او معاصر اردشیر برادر شاپور بود . سپس ححجنا پسر عییل به جنگ اوس بن قلام برخاست . ححجنا از بنی فاران بود که به قول ابن کلبی نسب ایشان به فاران بن عمرو بن - عملیق می‌رسد . این قبیله بطنی در حیره هستند که به بنی فاران معروف اند . سرانجام اوس به دست ححجنا کشته شد و حکومت به دست خاندان بنی نصر افتاد و «امراء القیس بدن» فرمانروای آنان گردید . وی را محرق (سوزاننده) اول خوانند ، چنانکه در شعر اسود بن یعفر آمده :

ماذا اؤمل بعد آل محرق؟^۲

او نخستین کسی است که با آتش کیفر داد و عمرو بن طوق را سوزانید . حکومت ححجنا ۲۱ سال و سه ماه بود ، که ۵ سال در زمان شاپور پسر شاپور ، و ۱۱ سال در زمان بهرام پسر شاپور و ۵ سال و ۳ ماه در زمان یزدگرد پسر شاپور بوده است . [۶۸]

نعمان بن امرء القیس : پس از امرء القیس پسرش نعمان اعور سایح

۱ - ظاهراً همان اوس بن قلام است که در همین سطر آمده . وگرنه در شرح این عنوان نام امرء القیس مذکور نیست .

۲ - یعنی ، پس از آل محرق چه آرزویی می‌توانم داشته باشم !

(سفرکننده) امارت یافت . او بنا کننده خورنق و سدیر ، و سوار دلور قبیله (یا جنگ) « حلیمه » بود . مادرش شقیقه دختر ابوریعه بن زهل بن شیبان بن ثعلبه ، و برادر شقیقه از طرف پدر ، عمرو مزدلف و برادر نعمان اعور از طرف مادرش شقیقه ، حسان بن زهیر لخمی بود .

مدت حکومت نعمان تا هنگامی که آن را فرو گذاشت و به سیاحت در زمین پرداخت ، ۳۰ سال بود . از این مدت در زمان یزدگرد بن بهرام بن شاپور ۱۵ سال و ۸ ماه ، و در زمان بهرام گور پسر یزدگرد ۱۴ سال و ۴ ماه بوده است . نعمان در میان ملوک عرب به مقهور ساختن دشمنان و جنگیدن در نواحی دور دست معروف است . چندین بار به جنگ شام رفت و مردم آنجا را گرفتار مصائب کرد و گروهی را اسیر گرفت و غنایمی به دست آورد . پادشاه ایران دو سپاه به یاری نعمان می فرستاد : یکی شهبان متشکل از افراد ایرانی و دیگری دوسر متشکل از تنوخیان بود ، و به وسیله این دو سپاه با عرب هایی که از وی اطاعت نمی کردند می جنگید .

نعمان رأی قاطع داشت و دوران دیش و نگهبان حکومت خود بود . هیچ یک از ملوک حیره از حیث اموال و خدم و حشم و بردگان به پایه او نمی رسید . حیره در زمان ما ساحل فرات است ، چه فرات در آن روزگار به اطراف خشکی نزدیک بود و تا نجف امتداد داشت .

چون سی سال از حکومت نعمان گذشت ، روزی بر کاخ خورنق نشست و این کاخ به شهر نجف و درختان خرما و بوستانها و باغها و چشمه هایی که از سوی مغرب آن را فرا گرفته اند و به رود فرات که در طرف مشرق آن جاری است ، مشرف است . سبزه ها و شکوفه ها و چشمه های جاری و قارچهای برآمده و چریدن شتران و شکار آهوان و خرگوشان ، و نیز در رود فرات ملاحان و غواصان و صیادان ، و در حیره اموال و خدم و حشم و مردمی که در آن موج می زدند ، همه اینها نظر نعمان را جلب کرد . آن گاه به فکر فرو رفت و پیش خود گفت : این همه که امروز مالک آن هستم چه سودی دارد ! حال آنکه فردا

شخص دیگری مالک آنها خواهد بود! سپس فرمان داد که حاجبان از دربار دور شوند، و چون شب فرا رسید، عیابی پوشید و از آنجا رفت و کس وی را ندید. عدی بن زید در خطاب به نعمان بن منذر گوید: [۶۹]

و تدبیره رب الخورنق از اشرف یوماً وللهدی تفکیر
سره حاله و کثرة ما یملک و البحر معرضاً و السدیر
فارعوی قلبه و قال ما غبطه حی الی الممات یصیراً

منذر بن نعمان: پس از نعمان اعور پسرش منذر ۴۴ سال حکومت کرد. مادرش هند دختر زید مناة بن زید بن عمرو غسانی بود. از مدت پادشاهی وی ۸ سال و ۹ ماه در زمان بهرام گور پسر یزدگرد، و ۱۸ سال و ۳ ماه در زمان یزدگرد پسر بهرام گور، و ۱۷ سال در زمان فیروز پسر یزدگرد بوده است. اسود بن منذر: پس از منذر، پسرش اسود ۲۰ سال پادشاهی کرد. مادرش «هر» دختر نعمان، از قبیله بنی هیجمانیه از قوم لخم بود. از مدت پادشاهی وی ۱۰ سال در زمان فیروز پسر یزدگرد، ۴ سال در زمان بلاش پسر فیروز و ۶ سال در زمان قباد پسر فیروز بوده است. منذر بن منذر: پس از اسود بن منذر، برادرش منذر که مادرش نیز «هر» بود، ۷ سال پادشاهی کرد، و این در روزگار قباد پسر فیروز بود. و خدای دانافر است.

نعمان بن اسود: پس از منذر بن منذر، برادرزاده اش نعمان بن اسود ۴ سال در زمان قباد حکومت کرد. مادرش ام الملك دختر عمرو بن حجر خواهر

۱- یعنی درباره صاحب خورنق (نعمان) بیندیش، که روزی از قصر نظاره می کرد، و اندیشه موجب راه یافتن است - وضع او و بسیاری دارایی و دریای پهناور (فرات) و قصر سدیر او را شادمان کرد - دلش به حقیقت متمایل شد و گفت: شخص زنده ای که بازگشت او به سوی مرگ است چرا شادمان باشد! (ابیات مذکور در تاریخ یعقوبی «ترجمه فارسی ج ۱ ص ۲۵۶» نیز آمده است).

حارث بن عمرو بن حجر کندی بود .

ابو یعفر بن علقمه : سپس ابو یعفر ذمیلی منسوب به ذمیل بطنی از قوم لخم ، جانشین نعمان شد و ۳ سال پادشاهی کرد ، و حکومتش در زمان قباد پسر فیروز بود ، و هو اعلم .

امراء القیس بن نعمان : سپس پسر نعمان اعور را که امرء القیس بن نعمان بن امرء القیس خوانند ، به پادشاهی برداشتند . و همو بود که با قبیلۀ «بکر» که یاران «بنی آکل المرار» بودند در جنگ «اواره» در خانه هایشان جنگید ، و آنان را [۷۰] شکست داد ، و قبیلۀ بکر پیش از این پشتیبان پادشاهان حیره بودند و در سختیها به یاری آنان می شتافتند ، و نیز او بود که قصر موسوم به صنبر را به دست سنمار رومی ساخت ، و شاعر درباره آن گوید :

لَيْتَ شَعْرِي مَتَى تَخَبَّ بِهٖ النَّاقَةُ نَحْوَ الْعَذِيبِ وَالصَّنْبِرِ

و سرانجام سنمار ، بانی قصر ، را کشت . منلمس گوید :

جَزَانِيْ اَخُو لَحْمٍ عَلٰى ذَاتِ بَيْنِنَا جَزَاءِ سِنْمَارٍ وَ هَاكُنْ ذَا ذَنْبٍ ۲

پادشاهی امرء القیس ۷ سال ، و معاصر با قباد پسر فیروز بود .

منذرين امرء القیس : پس از امرء القیس بن نعمان ، پسرش منذر معروف به منذر بن ماء السماء که ذوالقرنین نیز خوانند به پادشاهی رسید . ماء السماء لقب مادر وی بود که به سبب زیبایی بدان ملقب شده بود . و ناهش ماویه دختر عوف بن چشم بن هلال بن ربیعۀ بن زید منادۀ بن عامر رضحیان بن خزرج بن تیم الله بن

۱ - یعنی کاشکی می دانستم که شتر من چه وقت به سوی عذیب (نام جایی) و کاخ صنبر رهسپار می شود .

۲ - یعنی آن مرد لخمی (عمرو بن هند) به سبب آنچه میان ما روی داده بود ، به من کیفر سنمار (معمار رومی) را داد ، حال آنکه وی (سنمار) گناهی نداشت . برای اطلاع از تفصیل قضیه رک : تاریخ یعقوبی ج ۱ ص ۲۵۷-۲۶۰ (ترجمۀ فارسی) و تاریخ یمنی

نمر بن قاسط بوده است ، و به گفته برخی وی خواهر کلیب و مهلهل است .
 منذر ۳۲ سال پادشاهی کرد ، و از مدت فرمانروایی وی ۶ سال در زمان
 قباد پسر فیروز ، و ۲۶ سال در زمان خسرو انوشیروان پسر قباد بوده است . وی
 به دست حارث اعرج که همان حارث وهاب جفنی است ، در جنگ «عین اباغ»
 کشته شد ، و این همان جنگ است که درباره آن گفته اند :

مایوم حلیمه بسرا .

اما در کتاب «معارف» چنین آمده است که : کسی که به دست حارث اعرج
 در جنگ حلیمه کشته شد ، منذر بن امرء القیس بود ، و جنگ «عین اباغ» پس از
 جنگ حلیمه ، و مقتول در جنگ عین اباغ ، منذر بن منذر بوده است . وی به
 انتقام خون پدرش به جنگ برخاست و به دست حارث اعرج کشته شد . همچنین
 صاحب معارف گوید : از کسی شنیده ام که کشنده منذر بن امرء القیس ، مره بن
 کلثوم برادر عمرو بن کلثوم ثقفی بوده است .

ملوك كنده

حارث بن عمرو : پس از منذر ، حارث بن عمرو بن حجر آکل المرار کندی
 به امارت رسید . سبب انتقال حکومت از لخمیان به ملوک کنده دو چیز بود :
 یکی [۷۱] چشم پوشی قباد پسر فیروز پادشاه ساسانی از اداره مملکت
 و سستی در امور رعیت بود ، شرح قضیه آنکه پدر وی فیروز با هیاطله ، که در
 یکی از اطراف خراسان سکونت داشتند ، جنگ کرد و قباد نیز با وی بود .
 فیروز کشته شد و قباد اسیر افتاد . سپاهیان ایران به جنگ هیاطله رفتند و سرانجام
 قباد را آزاد ساختند . وی پس از آنکه آزاد شد و به پادشاهی رسید جنگ و
 کشتار را فرو گذاشت و به کار آخرت پرداخت ، و بدین سان حکومتش ضعیف شد
 و ایرانیان به ارتکاب گناهان خو گرفتند و بدان شادمان شدند ، و از سوی دیگر

۱ - یعنی جنگ حلیمه نهان نیست . حلیمه دختر حرث بن ابی شمر بود ، پدر
 او لشکری به سوی منذر بن ماء السماء فرستاد ، و حلیمه عطری بیرون آورد و آنان را
 عطر آکین ساخت . این مثل را درباره امر معلوم و مشهور گویند . (فرائد الادب المنجد).

«زندگه» که مزدک بن بامدادان^۱ موبد مردم را بدان دعوت می کرد، در میان ایشان شیوع یافت. وی ضعیفان را گرد می آورد و به آنان وعده حکومت می داد. از این دو پادشاهی عرب سست و ناتوان شد، زیرا ملوک عرب به حمایت پادشاهان ایران فرمائروایی می کردند. در این هنگام حارث بن عمرو بن حجر آکل المرار از طرف بکر بن وائل به حکومت تعیین شد. منذر از دارالملک خود در حیره بگریخت و پیش جرساء کلبی آمد و نزد او مقیم شد.

چون قباد چشم از جهان فرو بست و پسرش خسرو انوشروان به پادشاهی رسید، آیینی مخالف آیین پدر در پیش گرفت، و نخست به استیصال زندانها پرداخت و آنان را کشت و گروهی را اسیر کرد، تا حکومتش نیرو گرفت، و آن گاه منذر را نیز به مملکت خود بازگردانید.

سبب دوم اینکه امرءالقیس اول با قبایل ربیعہ جنگ می کرد و آنان را مقهور می ساخت، از جمله ایشان ماء السماء زن ابوحوط خطاثر بود. امرءالقیس در یکی از جنگها غفلت کرد و قبیلۀ بکر بن وائل به وی حمله بردند و مردانش را شکست داده، خود او را اسیر گرفتند. اسارت وی به دست سلمۀ بن مره بن همام بن مره بن ذهل بن شیبان بود. سلمه از او فدیة گرفت و آزادش ساخت. اما دشمنی او در دلهای قبیلۀ بکر باقی ماند تا آنکه پادشاهی قباد سست شد و در این هنگام قبیلۀ بکر، حارث بن عمرو بن حجر را به حکومت برداشتند و از او پیروی نمودند و به یاری وی برخاستند تا آنکه پادشاه شد و عربان اطاعت او را پذیرفتند.

۱ - چنین است در متن عربی، و نیز در مجمل التواریخ (ص ۷۳) که شاید از حمزه گرفته، و ظاهراً باید مزدک بن بامداد یا مزدک بامدادان باشد، چنانکه در کتاب «ایران قدیم» تألیف بیرنیا ص ۱۷۶ «مزدک پسر بامداد» آمده است. و نیز رك، Christensen, Le Roi Kawadh et le communisme mazdakite. و ترجمۀ آن «تاریخ سلطنت قباد و ظهور مزدک» از نصرالله فلسفی و احمد بیرشک.

هشام از قول پدرش نقل می‌کند که وی در نوشتهٔ نویسندگان^۱ مردم حیره، که ملوک عرب را بر شمرده‌اند، نام حارث بن عمرو را ندیده‌است، و شاید علت ترك این باشد که حکومت او بی‌اجازهٔ پادشاهان ایران بوده، [۷۲] و نیز وی از حیره که دارالملک بود دور بود و قرارگاه معینی نداشت و پیوسته در سرزمین عرب در حرکت بود.

منذربن امرءالقیس: وی بار دوم به حکومت رسید. تفصیل این سخن آنکه خسرو انوشروان چون زندیقان (مزدکیان) را نابود ساخت، بدو خبر رسید که آکل‌المرار به آنان پناه داده‌است. کس به نزد منذر فرستاد و او را پیش خود خواند و با گروهی از امرای خود او را تقویت کرد و پادشاهی حیره را به وی بازگردانید.

امراءالقیس شاعر عرب در زمان همین منذر بود، و همو بود که حارث بن ابی‌شمر غسانی او را به طلب سلاح برانگیخت؛ و این حارث، ملقب به حارث اکبر قاتل منذر بود، و قتل وی در حدود ۴۰ سال پیش از ولادت رسول اکرم اتفاق افتاد، زیرا ولادت آن حضرت در سال چهلم سلطنت انوشروان بود، و از جملهٔ دلایل در این مورد شعر امرءالقیس است که در آن یکی از افراد بنی‌تمیم را که به پدر او غدر کرده بود سرزنش می‌کند، شعر این است:

لاحمیری وفا ولاعدس^۱ ولا است غیر تحکه الثفر^۲

عدس جد «لقیط» و «حاجب» دو پسر زواره است، و خدا داند.

عمرو بن منذر: او را عمرو بن هند نیز خوانند و به لقب مضط الحجاره^۳

و محرق‌الثانی ملقب شده‌است. مادرش هند دختر عمهٔ امرءالقیس شاعر، و دختر عمرو بن حجر کندی آکل‌المرار بود. هند جز عمرو، دو پسر دیگر به نام قابوس

۱ - متن عربی چنین است: «انه لم یجد الحارث فیمن احصاء کتاب اهل الحیره

من ملوک العرب ...» که کتاب را به تخفیف یا تشدید تاء هر دو قسم می‌توان خواند.

۲ - یعنی، نه «حمیری» و فاکرد و نه عدس، و رانکی کفل خران را نمی‌خارد.

۳ - این لقب را به سبب استواری رأی به وی داده‌اند.

و منذر داشت. عمرو بن هند سرانجام به دست عمرو بن کلثوم کشته شد، چنانکه
 اخطل گوید:

أَبْنَى كَلْبٍ إِنْ عَمِيَ اللَّذَّا قَتَلَا الْمُلُوكَ وَفَكَكَا الْأَغْلَالَ^۱

مراد وی از دو عم، عمرو بن کلثوم کشنده عمرو بن هند، و همره بن کلثوم
 کشنده نعمان بن منذر است.

عمرو بن هند در پادشاهی قوی بود. با قبیله تمیم در خانه‌های آنان
 جنگید و در جنگ «اواره» به همراه برادرش اسعد بن منذر، صدتن از «بنی
 دارم» را بکشت. [۷۳]

از مدت حکومت عمرو بن هند، ۱۶ سال مصادف با زمان انوشروان
 بود. و ولادت رسول اکرم ۸ سال و ۶ ماه گذشته از حکومت وی اتفاق افتاد،
 و این سال عام الفیل است یعنی سالی که ابرهه اشرف ابویکسوم با پیلان به مکه
 روی آورد، و مصادف بود با ۳۴ سال و هشتمین ماه و به قولی چهل و یکمین
 سال پادشاهی انوشروان پسر قباد. عمرو بن هند پس از این ۷ سال و ۶ ماه
 فرمان راند.

قابوس بن منذر: پس از عمرو بن منذر، برادرش قابوس بن منذر مدت
 چهار سال در زمان انوشروان فرمان راند و به گفته برخی وی اصلاً به حکومت
 نرسیده است، اما چون پدر و برادرش پادشاه بودند، وی را نیز ملك خواندند.
 قابوس نرم رفتار بود و او را فتنه العرس خوانند، و گفته‌اند که ناتوان و زبون
 بود و مردی از قبیله یشکر او را کشت^۲.

۱- یعنی، ای بنی کلب، دو عموی من کسانی هستند که پادشاهان را کشتند و
 زنجیرها را گشودند.

۲- چنین روایت است که ازملکان به حیره کس نمرد (به اجل طبیعی) الا قابوس
 بن منذر، دیگران همه به شکارگاه و در رزم و جنگ بمردند و (کشته) گشتند، از درستی
 هوای آن (مجمعل التواریخ ص ۱۵۲).

فیشهرت^۱: پس از او فیشهرت ایرانی، معاصر انوشروان يك سال پادشاهی کرد.

منذربن منذر: سپس منذربن منذر برادر عمروبن هند ۴ سال پادشاهی کرد، ۸ ماه آن مصادف با سلطنت انوشروان و ۳ سال و ۴ ماه مصادف با زمان هرمز پسر خسرو انوشروان بود. و خدا به نهانی‌ها داناست.

نعمان بن منذر: ابو قابوس نعمان بن منذر پس از پدر حکومت یافت. وی کشنده عبید بن ابرص در جنگ با وی، و نیز کشنده عدی بن زید و معاصر نابغه ذبیانی جنگجوی شهر قرقیسیا^۲ و بناکننده غریبن^۳ بود، و آن دو طربال (بنا)^۴ بود که در روز جنگ آنها را به خون کشتگان آغشته می‌کرد.

برخی از صاحبان اخبار گویند: نعمان که بت پرست بود، آیین نصرانیت را به دعوت عدی بن زید پذیرفت. سبب این امر آنکه وی روزی سوار بر اسب همراه عدی بن زید بیرون آمد. در پشت حیره به گورهایی که در کناره رودخانه

۱ - مجمل‌التواریخ (ص ۱۵۳)، شهرب، جرجی زیدان گوید، فیشهرت یا زید (حاشیه مجمل). در جای دیگر از کتاب حاضر متن عربی ص ۷۵، «شهرت» آمده.
 ۲ - قرقیسیا شهری است در محل اتصال رود خابور به فرات نزدیک رقه. حمزه اصفهانی گوید، قرقیسیا معرب کرکیسیا و مأخوذ از کرکیس است، و آن اسپانی است که به مسابقه فرستند (حلبه). به قول برخی این شهر به نام قرقیسیا یسرتهمورت پادشاه ایران نامیده شده است. رك، معجم البلدان ذیل قرقیسیاء.

۳ - غریبن، دو بنا چون صومعه بودند در بیرون کوفه نزدیک قبر علی بن ابی طالب (ع)، و گفته‌اند، آنها قبر مالك و عقیل است که ندیمان جذیمة الابرش بودند. وجه تسمیه آنها این است که نعمان بن منذر در روز کفیر هر که را می‌دید می‌کشت و غریان را به خون وی تغریه می‌کرد. رك، منتهی‌الارب.

۴ - طربال، این درید گوید، قطعه‌ای از کوه یا دیوار مستطیلی در هواست که کج می‌شود، و بعضی گفته‌اند، قطعۀ بلندی از دیوار یا صخره بزرگ مشرف از کوه است و طربال شام صومعه‌های آنجا را گویند.

بود رسیدند و آنجا ایستاد. آن گاه عدی گفت: لعنت از تو دور باد، آیا می دانی

که این قبرها چه می گویند؟ گفت: نه. گفت: می گویند: [۷۴]

ایها الركب المخبون علی الارض مجدون
مثل ما اتم حینا وکما نحن تکونون^۱

نعمان گفت: تکرار کن، گفت: آنها می گویند:

رب ركب قد انا حولنا یشربون الخمر بالماء الزلال
ثم اضحوا لب الدهر بهم وکذاک الدهر حالاً بعد حال^۲

آن گاه بازگشت و نصرانی شد.

مادر نعمان، سلمی دختر وائل بن عطیه زرگر (صانع) از مردم فدک بود. ۲۲ سال پادشاهی کرد، که از آن ۷ سال و ۸ ماه به روزگار هرمز پسر انوشروان و ۱۴ سال و ۴ ماه به روزگار خسرو پرویز پسر هرمز بود. پرویز او را بکشت و حکومت لخمیان پایان یافت، و به سبب قتل وی جنگ زی قار واقع شد. نعمان بن منذر فرزندان او داشت از جمله ایشان منذر بود ملقب به مغرور، که خود این نام برگرفت، و دیگر هند و حرقه و حریقه و عنقیقیر بودند. ایاس بن قبیصه: سپس ایاس بن قبیصه طائی (طائی؟) به همراهی بحر جان (نخیرجان؟) ۳ فارسی ۷ سال پادشاهی کرد، و این در روزگار پرویز بود. رسول

۱ - یعنی: ای کاروانی که بر زمین اسب می بویانید و کوشا هستید. ما چون شما زندگی کردیم و شما نیز مانند ما خواهید شد.

۲ - یعنی چه بسا کاروانی که در اطراف ما شتران را خوابانیدند تا شراب با آب زلال بنوشند. سپس روزگار با ایشان به بازی برخاست، چنین است روزگار که حالات دیگرگون دارد.

۳ - شاید تصحیف «نخیرجان» باشد، در کتابهای تاریخ از شخصی به همین نام اسم برده اند. یا قوت در معجم البلدان (چاپ لیدن ج ۲ ص ۶۳۶ و ۴۲۵) گوید: نخیرجان خزانه دار کسری بود. در تاریخ یعقوبی (ترجمه فارسی ج ۲ ص ۴۱ و حاشیه آن) و نیز در فتوح البلدان ص ۴۴۴ نخیرخان (نخیرجان؟) آمده است.

اکرم در يك سال و ششمین ماه حکومت ایاس مبعوث شد که مصادف با شانزدهمین و به گفته محمد بن حبیب بیستمین سال پادشاهی خسرو پرویز بود . و خدا به حقیقت امور داناتراست .

زادیه (دادویه) ۱ : سپس زادیه (دازویه) پسر ماهیان بن مهران بن داد همدانی ۱۷ سال پادشاهی کرد : در روزگار پرویز ۱۴ سال و ۸ ماه و در زمان شیرویه پسر پرویز ۸ ماه و در زمان اردشیر پسر شیرویه يك سال و ۷ ماه ، و در زمان پوران دختر پرویز (پوران دخت) يك ماه بود . [۷۵] هجرت رسول خدا در سال ۲۹ ، و به گفته محمد بن حبیب در سال ۳۳ از پادشاهی خسرو پرویز انجام گرفت ، و ۱۵ سال و ۸ ماه پس از حکومت زادیه (دازویه) رسول خدا وفات یافت و ابوبکر جانشین وی شد ، و این تاریخ مصادف با چهارمین ماه پادشاهی اردشیر پسر شیرویه بود .

منذر بن نعمان بن منذر : سپس منذر بن نعمان پادشاه شد ، و تازیان وی را مغرور خوانند و در بحرین روز جوانا^۲ کشته شد ، و حکومت وی و دیگران تا ورود خالد بن ولید به حیره ۸ ماه بود .

شماره پادشاهان آل نصر و جانشینان آنان از بندگان و ایرانیان که در حیره فرمان راندند ، ۲۵ تن بود و مجموعاً مدت ۶۲۳ سال و ۱۱ ماه پادشاهی کردند . هشام گوید : این ۶ تن که ذکر آنان گذشت ، دخیلان حکومت بنی نصر بودند و ایشان عبارت اند از : اوس بن اقلام ، حارث بن عمرو بن حجر کنندی ، ابویعفر علقمه ، ایاس بن قبیصه ، شهرت^۳ و زادیه (زادویه) فارسی . و گویند هیچ-

۱ - مجمل (ص ۱۵۳) ، زادیه . مرحوم بهار گوید ، ظاهراً دادویه است .

(حاشیه همان کتاب) ، در صفحه ۷۵ متن عربی کتاب حاضر این نام تکرار شده و روی بام آن فتحه گذاشته اند که ضبط دادویه را تأیید می کند .

۲- جوانا نام قلمه ای است از آن عبدقیس در بحرین ، که در روزگار ابوبکر فتح شد ، و برخی آن را جوانا به همزه آورده اند به معنی پناهگاه . رک ، معجم البلدان .

۳ - در صفحه ۱۱۲ «شهرت» درج شده ، رک ، حاشیه همان صفحه .

يك از ملوك حیره ، در حیره نمودند جز قابوس بن منذر ، و همه در غزوه‌ها و شکارگاهها و دور از وطن مردند ^۱ ، و گفته‌اند که این به سبب خوبی و درستی هوای حیره است ، و عرب گوید : يك شب در حیره بسر بردن از تناول شربتی سودمندتر است .

لادریطوس^۲: آمدن خالد بن ولید به حیره در زمان پوران دختر پرویز و ۱۲ سال پس از هجرت رسول خدا بود ، و در آخر خلافت ابوبکر ، پوران به سلطنت رسید و پس از آمدن خالد به حیره ۷ ماه پادشاهی کرد : ۳ ماه در روزگار ابوبکر و ۴ ماه در زمان عمر .

یزدگرد پسر شهریار : سپس یزدگرد پسر شهریار بن پرویز ۱۹ سال فرمان راند ، بدین سان که در مداین پیش از آمدن عرب و رفتن وی از آنجا ۴ سال [۷۶] که مصادف با خلافت عمر بود ، و پس از آن تا کشته شدنش در مرو ۱۵ سال پادشاهی کرد که ۵ سال و ۸ ماه در خلافت عمر و ۹ سال و ۴ ماه در خلافت عثمان بوده است .

۱- رك ، حاشیه ۲ ص ۱۱۱ همین کتاب ، و مجمل ص ۱۵۳ .

۲ - شرحی که ذیل این نام آمده با خود عنوان مربوط به نظر نمی‌رسد .

باب پنجم
در ذکر سالهای تیغ غنایان، ملوک عرب شام

ذکرسالهای تاریخ غسانیان ، ملوک عرب شام

آل جفنه از طرف قیصره برعرب شام حکومت داشتند ، چنانکه آل نصر از طرف اکاسره (پادشاهان ساسانی) برعرب عراق حاکم بودند . اصل آل جفنه ازقبیلۀ ازد ساکن یمن بود . این قبیله شکستن بند عرم را- که به لغت حمیر به «بند آب» اطلاق می شود - نزدیک دیدند و از سیل ترسیدند وپراکنده شدند ، گروهی از ایشان به شام رسیدند و به آبی موسوم به غسان فرود آمدند و از آن آب بخوردند و از این رو غسان خوانده شدند . سپس ثعلبه بن عمرو غسانی ایشان را به بادیۀ شام برد ، و ملوک آنجا از طرف قیصره تعیین می شد .

سلیح بن حلوان : چون قبیلۀ غسان در جوار قبیلۀ سلیح بن حلوان فرود آمدند ، بدیشان خراج تعیین کردند ، و مأمور گرد آوردن آن سبیط از قبیلۀ ثعلبه بن عمرو بن عوف بن ضجعم بن حماطه بود . سبیط برای گرفتن خراج نزد ثعلبه آمد ، او مهلت خواست ، سبیط گفت : یا باید خراج زودتر بدهی یا خانواده ترا اسیر می گیرم . ثعلبه که مردی حلیم بود ، گفت : آیا می خواهی ترا نزد کسی بفرستم که دشواری خراج را حل کند ؟ آری . ثعلبه او را نزد برادرش جذع بن عمر که حیلہ گر بود فرستاد . سبیط نزد او آمد و همان سخن را تکرار کرد . جذع با شمشیری به نیام زرین بیرون آمد و گفت : اگر به گردآوری خراج پردازم مرا حقی هست ؟ سبیط گفت : آری . جذع شمشیر را

به سوی او برد و گفت بگیر . غلاف شمشیر به دست سبیط ماند و جذع با خود شمشیر که از غلاف کشیده بود وی را زد و کشت ، و عبارت «خَذَمِنْ جِذْعِ مَا عَطَاكَ» مثل شد . آن گاه میان سلیح و غسان جنگ افتاد ، و غسانیان قوم سلیح را از شام بیرون کردند و خود پادشاهان آنجا شدند . و خدا به حقایق امور آگاه تر است . [۷۷]

جفنه بن عمرو : نخستین پادشاه غسانی ، جفنه بن عمرو مزریقیا بن عامر ماء السماء بن حارثه غطریف بن امرء القیس بطریق بن ثعلبه بن هازن بن ازد ابن غوث بود . سبب آنکه عمرو را مزریقیا لقب دادند ، به پندار قبیلۀ ازد ، این بود که وی در هر روز از سالهای پادشاهی خود دو جامۀ فاخر پاره می کرد تا دیگری آنها را نپوشد ، و فرزنداناش مزرقیه خوانده شدند . و گفته اند وجه تسمیه این بود که در روزگار او قبیلۀ ازد هنگام گریز از سیل عرم پراکنده و دسته دسته شدند ، و تازیان به دوری و پراکندگی ازد از سرزمین سبا مثل زدند و گفتند : «زَهَبَتْ بَنُو فُلَانٍ اِبَادِي سَبَا» ، و گفته اند که : سیل عرم ۴۰۰ سال پیش از اسلام بود . اما عامر که به ماء السماء ملقب شد ، سبب آن بود که در روزگار وی «ازد» به گرسنگی افتادند . وی آذوقه ایشان را تانزول باران متکفل شد ، گفتند : عامر برای ما عوض باران آسمان است .

جفنه بن عمرو که بر عرب شام فرمان می راند ، از طرف نسطورس پادشاه روم به حکومت تعیین شده بود . وی به هنگام پادشاهی خود ملوک قضاعه را که از قبیلۀ سلیح بودند و ضجاعمه خوانده می شدند بکشت ، و قبیلۀ قضاعه و رومیانی که در شام بودند مطیع وی شدند ، و جلیق^۲ و قریه و استخرهایی ساخت ، آن گاه از دنیا رفت . پادشاهی او ۴۵ سال و ۳ ماه بود .

عمرو بن جفنه : پس از جفنه ، پسرش عمرو بن جفنه ۵ سال فرمان راند

۱- بدین معنی از «مزق» دانسته اند یعنی شکافتن .

۲- جلیق به کسر اول و تشدید و کسر دوم ، نام سراسر ولایت غوطه ، و به گفته برخی نام خود دمشق یا قریه ای از آن بوده است . رک: معجم البلدان .

و دیرهایی را از قبیل دیرحالی و دیر ایوب و دیر هنداد بساخت .

ثعلبه بن عمرو: پس از عمرو بن جفنه ، پسرش ثعلبه بن عمرو بن جفنه ۱۷ سال پادشاهی کرد ، و ناحیه عقه و نیز صرح غدیر (کوشک غدیر) را در اطراف حوران به جانب بلقاء بساخت .

حارث بن ثعلبه : پس از او پسرش حارث بن ثعلبه ۲۰ سال فرمان راند و هیچ بنایی نساخت .

جبله بن حارث : سپس پسر او جبله بن حارث مدت ۱۰ سال پادشاهی کرد و پلها و راهها و نیز ناحیه قسطل^۱ را ساخت . [۷۸]

حارث بن جبله : پس از جبله ، پسرش حارث بن جبله ۱۰ سال پادشاهی کرد . مادرش ماریه ذات القریطن دختر عمرو بن جفنه بود . حارث در بلقاه می نشست و در آنجا رود حفیر و استخری میان دعجان و قصر ابیر و معان را بنا کرد^۲ .

منذر بن حارث : پس از حارث ، پسرش منذر اکبر پسر ماریه به پادشاهی رسید . وی دو ناحیه حربا و زرقا را در نزدیکی غدیر بنا کرد ، و ۳ سال فرمان راند .

نعمان بن حارث : پس از منذر ، نعمان بن حارث بن ماریه ۱۵ سال و ۶ ماه پادشاهی کرد ، و بمرد .

منذر بن حارث : پس از نعمان ، برادرش منذر اصغر ابوشمر بن حارث بن ماریه ۱۳ سال فرمان راند ، والله اعلم .

جبله بن حارث : پس از منذر ، برادرش جبله بن حارث بن ماریه ۳۴ سال

۱ - یاقوت گوید ، قسطل به فتح اول و سوم نام جایی است نزدیک بلقا از سرزمین دمشق در راه مدینه . (معجم البلدان) .

۲ - متن عربی چنین است ، و بنیها الحفیرو مصنعة بین دعجان و قصر ابیر و معان . در مجمل التواریخ آمده ، و حفیر را بنا کرد و دیگر بنا میان قصر اشراف و دعجان کرد . معنی چندان روشن نیست و ترجمه ما در متن قابل تردید است .

سلطنت کرد و از دنیا رفت . وی در «حارب» می نشست و قصرهای حارب و محارب و منیعه را بنا کرد .

ایهم بن حارث : آن گاه ایهم بن حارث بن ماریه ۳ سال پادشاهی کرد و دیرهای ضخم و نبوه و سعف را بساخت ، و از دنیا رفت .

عمرو بن حارث : پس از او برادرش عمرو بن حارث بن ماریه ۲۶ سال و دو ماه سلطنت کرد . وی در سدیر می نشست و قصرهای فضا و صفاء العجلات و منار را بساخت و بمرد .

جفنة الاصغر : سپس جفنة الاصغر بن منذر بن حارث بن ماریه ملقب به مُحرق ۳۰ سال پادشاهی کرد ، و او را بدان سبب محرق گویند که حیره را سوزانید . آل محرق نیز بدو منسوب اند . عدی بن زید در خطاب به نعمان بن منذر در این باره گوید :

سَمَا صَقْرٌ فَأَشْفَلَ جَانِبَيْهَا	وَالْهَاكُ الْمَرْوِحُ وَالْغَرِيبُ
فَبِتَنَ لَدَى الثَّوِيَّةِ مَلْجَمَاتٍ	فَصِيحِنَ الْعِبَادِ وَهَنَ سَيْبُ ١

وی سفردوست و رام پیما بود ۳۰ سال پادشاهی کرد و بمرد و خدا داناتراست. [۷۹]

نعمان بن منذر : پس از جفنة اصغر، نعمان اصغر بن منذر اکبر بن حارث بن ماریه يك سال فرمان راند و هیچ بنایی نساخت .

نعمان بن عمرو : سپس نعمان بن عمرو بن منذر ۲۷ سال پادشاهی کرد . قصر سویداء و حارب را بساخت . پدرش عمرو سلطنت نکرد ، لیکن همراه سپاهیان جنگ می کرد ، و هموست که نابغه در این شعر وی را ستوده است :

١ - یعنی ، چرخ (پرنده شکاری) به هوا برخاست و دوسوی آنجا را فراگرفت ، و مردان آسایش دهنده و غریب ترا سرگرم کردند - در نزد ثویه زنانی سوار براسب (یا بردارنده دیکهای خوراک) شب به روز آوردند ، و به بندگان فریاد زدند در حالی که آنان آزاد بودند (ثویه نام جایی نزدیک کوفه و به گفته برخی ویرانه ای در جانب حیره بود که نعمان آنجا را زندان قرار داده بود) .

عَلَى لَعْمَرٍ نِعْمَةٌ بَعْدَ نِعْمَةٍ لَوْلَا لَه لَيْسَتْ بِذَاتِ عَقَارِبٍ ۱

و از منذر پدر عمرو چنین یاد کرده است : « و قصر لصيداء التي عند حارب » .
جبله بن نعمان : پس از نعمان ، پسرش جبله بن نعمان پادشاه شد . وی
 در صفین می نشست ، و صاحب « عین اباغ » بود . منذر بن ماء السماء به دست او
 کشته شد . پادشاهی او ۱۶ سال بود .

نعمان بن ایهم : سپس نعمان بن ایهم بن حارث بن ماریه ۲۱ سال پادشاهی
 کرد و اثری بجا نگذاشت و از دنیا رفت .

حارث بن ایهم : پس از وی برادرش حارث بن ایهم ۲۲ سال و ۵ ماه
 فرمان راند و اثری بجا نگذاشت و درگذشت .

نعمان بن حارث : سپس نعمان بن حارث ۱۸ سال سلطنت کرد و استخرهای
 « رصافه » را که به دست یکی از ملوک لخم ویران شده بود مرمت کرد ۲ .

منذر بن نعمان : پس از وی پسرش منذر بن نعمان ۱۹ سال پادشاهی کرد
 و چیزی بجا نگذاشت و بمرد .

عمرو بن نعمان : برادر منذر بود و ۳۳ سال و ۴ ماه سلطنت کرد و چیزی
 بجا نگذاشت و درگذشت .

حجر بن نعمان : برادر عمرو بود و ۱۲ سال پادشاهی کرد .

حارث بن حجر : پسر حجر بود و ۲۶ سال پادشاهی کرد . [۸۰]

جبله بن حارث : پسر حارث بود و ۱۷ سال و یک ماه فرمان راند .

حارث بن جبله : پسر جبله بود که او را حارث بن ابی شمر نیز خوانند .

۱ - یعنی عمرو (بن حارث اصغر ، پدر نعمان) را بر من حق نعمت تازه ای است
 چنانکه پدرش را بر من حقی بود ، و این نعمتها بی عقارب (بی آزار و منت گذاری) بود .
 رڪ ، دیوان نایفه ذبیانی چاپ دارصادر ، داربیروت ۱۳۲۹ هـ . ق . ص ۹ .

۲ - صاحب مجمل (ص ۱۷۶) آورد ، و صهاریب الرصافه آباد کرد ، در متن کتاب
 نیز « صهاریب الرصافه » آمده ، صهاریب جمع صهریب یعنی حوض و استخر . رڪ ، اقرب
 الموارد ذیل « صهرج » ، و « رصافه » علم بالقلبه برای محله ای در بغداد است .

بنی کنانه را کشتار کرد . در جایه می نشست و ۲۱ سال و ۵ ماه سلطنت کرد ،
والله اعلم .

نعمان بن حارث : پسر حارث و کنیه او ابوکرب و لقبش قطام^۱ بود .
بناهایی مشرف به غور اقصی^۲ ساخت . نابقه در این شعر بدو گریسته است :
بکی حارث الجولان من فقد ربه وجوران منه خاشع متضائل^۳
مدت ۳۷ سال و ۳ ماه پادشاهی کرد ، والله اعلم .

ایهم بن جبلة : پس از نعمان ، ایهم بن جبلة بن حارث بن ایی شمر ۲۷ سال
و ۲ ماه فرمان راند . وی صاحب « تدمر » و قصر برکه و ذات انمار بود ، و
بنی القبرین^۴ جسر و عامله را کشتار کرد ، نابقه در این باره گوید :

ضلت حلومهم عنهم و غرهم سن المعیدی فی رعی و تعزیب^۴

منذر بن جبلة : سپس برادر ایهم ، منذر بن جبلة ۱۳ سال سلطنت کرد ،
و خدا داناتر است .

شراحیل بن جبلة : پس از او برادرش شراحیل بن جبلة ۲۵ سال و ۳ ماه
فرمان راند .

۱ - مجمل (ص ۱۷۲) ، قطان .

۲ - مرادغور اردن در شام است که میان بیت المقدس و دمشق قرار دارد . ركه ،
معجم البلدان .

۳ - مجمل (ص ۱۷۲) ، « و غزا کرد به بنی القین برخیر و غایله ... » که قطعاً
منلوط است . در چاپ بیروت چنین است ، « والموقع بین القبرین ، جسر و عامله . مرحوم
بهار در حاشیه همان کتاب گوید ، بنی القین آن است که بلقین گویند (قاموس) و ظاهراً
حمزه هم غلط دارد و باید متن چنین باشد ، بنی القین و جسر و عامله حقیقت امر
معلوم نشد .

۴ - یعنی ، قبیله « معیدی » خردهای خود را از دست دادند ، و اینکه در
چرانیدن گلهها مراقبت کردند و در چراگاه با گلهها خوابیدند ، آنان را مغرور کرد . (ركه ،
دیوان نابقه زیبانی ص ۱۴) .

عمرو بن جبلة : سپس برادر شراحیل عمرو بن جبلة ۱۰ سال و ۲ ماه

پادشاهی کرد . [۸۱]

جبلة بن حارث : سپس برادر زاده عمرو ، موسوم به جبلة بن حارث ابن

جبلة بن ابی شمر ۴ سال فرمانروایی کرد . این بود آنچه بر ما معلوم شد ، و دانش نزد خداست .

جبلة بن ایهم : پس از او جبلة بن ایهم بن جبلة بن حارث بن ماریه آخرین

پادشاه غسانی ۳ سال فرمان راند . وی نخست مسلمان بود ، اما آیین نصرانیت پذیرفت و به روم پناه برد .

همه ملوک بنی جفنه از قوم غسان ۳۲ تن بودند و ۶۱۶ سال پادشاهی

کردند .

باب هشتم
در ذکر سالهای تیغ ملوک حمیر از عربین

ذکر سالهای تاریخ ملوک حمیر از عرب یمن

یَعْرَبُ بْنُ قَحْطَانَ با فرزندان خود به سرزمین یمن آمد و در آنجا سکونت گزید. وی نخستین کسی است که به زبان عربی سخن گفت، و هم نخستین کسی است که فرزندانش به وی تحیت پادشاهی و نیز «آیت اللعن» و «انعم صباحاً»^۱ گفتند. یمانیان همه از نسل او هستند. پسر یعرب بن قحطان، یسجب، و پسر یسجب، سبا بود که ملوک حمیر از فرزندان همین «سبا» هستند. و سبب آنکه وی را سبا خواندند، این بود که نخستین کسی از فرزندان قحطان بود که اسیر گرفت^۲. این سخنان که نقل شد از گفتار یمانیان درباره آغاز تاریخ خود بود. در اخباری که هیثم بن عدی از قول ابن عباس آورده است، چنین خواندم که: تاریخ عرب عاربه از هنگام «ارم» است، و اینان ده فرقه بودند به نامهای عاد، ثمود، طسم، جدیس، عمالیق، عبیل، امیم، وبار، که قبیله است، جاسم و قحطان. تاریخ این فرقه‌ها بر مبدأ سالهای ارم بود تا آن‌گاه که همه آنها یکی پس از دیگری نابود شدند، و گروه اندکی از ایشان بجا ماندند که «ارمان» نامیده می‌شدند، و روزگاری بر همان تاریخ زندگی کردند تا آنکه

۱ - یعنی رحمت خدا از تو دور می‌باد، صبح بخیر.

۲ - به این تعبیر «سبا» از «سبی» یعنی اسیر کردن گرفته شده است. مؤلف در

سطور بعد این وجه تسمیه را ناروا شمرده است.

اردوان ملك نبط در اواخر پادشاهی اشکانیان با ایشان جنگ کرد و در همین اثنا اردشیر پسر بابک پادشاه ایران بدیشان رسید و هردو گروه را نابود ساخت. [۸۲] در اخباری به روایت عیسی بن داب خواندم که: در روزگار جمشید پادشاه ایران، هود به قوم عاد و صالح به قوم ثمود پیغمبر شدند، و در زمان فریدون، ابراهیم (ع) و در زمان منوچهر (منوشهر)، موسی (ع) به پیغمبری برانگیخته شدند. پادشاه یمن در زمان منوچهر، شمر بن املوک و در طاعت او بود، همچنین پسرش در اطاعت پادشاه ایران بود. شمر شهر ظفار را در یمن بساخت و همه عمالیک را از یمن بیرون کرد.

تسلط بنی قحطان به سرزمین یمن در زمان کیقباد بود. از جمله آنان عبد شمس بن یسحج بن یعرب بن قحطان به مردم یمن فرمانروایی کرد و در شهرها و ولایات آن سرزمین بگشت و بقایای عاد را تبع کرد و همه آنان را اسیر و برده گرفت و بدین سبب او را «سبا» خواندند. و من (حمزه اصفهانی مؤلف کتاب) نمی‌دانم که این داب (روایت کننده داستان) با توجه به اینکه از علم نسب آگاه است، چگونه این وجه را گفته است، زیرا «سی» مهموز نیست اما «سبا» مهموز است، نظیر این است قول بعضی درباره طی که در وجه تسمیه آن گفته‌اند: چون وی نخستین کسی بود که آبشخورها را طی کرد بدان نام خوانده شد، و من عهده‌دار صحت این دو تعبیر نتوانم شد، و خدا دانایتر است.

حمیر بن سبا: نخستین پادشاه از فرزندان قحطان، حمیر بن سبا بود. وی تا هنگامی که پیر شد و درگذشت پادشاه بود. سپس فرزندان او به امارت رسیدند، اما به بیرون از سرزمین یمن تسلط نداشتند، تا قرن‌ها گذشت و حارث رایش که تبع اول است به سلطنت رسید. پیش از رایش دو پادشاه در یمن فرمان راندند: یکی در سبا و دیگری در حضرموت، و همه یمنیان تحت اطاعت ایشان نبودند، اما در زمان رایش همه تابع و مطیع او شدند و بدین سبب آنان را تبع خواندند. پادشاهی حمیر بن سبا ۱۵۰ سال بود.

حارث رایش: حارث بن قیس بن صیفی بن سبای اصغر حمیری نخستین پادشاهی بود که به جنگ پرداخت و از دشمنان غنایمی گرفت و آنان را به یمن آورد، و بدین سان قوم حمیر در روزگار او شادکام و توانگر شدند و او را رایش (شادکام و توانگر) خواندند. میان رایش و حمیر (بن سبا) ۱۵ پدر فاصله هست.

در عصر وی لقمان بن عاد صاحب کرکسان (لبدالنسور^۱) درگذشت. [۸۳] رایش نخست به دورترین ناحیه یعنی هند لشکر کشید و سپس با ترکان در آذربایجان جنگ کرد و جنگجویان آنان را کشت و فرزندان شان را اسیر گرفت. پادشاهی او ۱۲۵ سال بود.

ابرهه ذوالمنار: سپس ابرهه ذوالمنار پسر حارث رایش پادشاه شد، و چون وی نخستین کسی بود که در راهها و مسافتهایی که برای جنگ طی می کرد منارها (آشگاهها) نصب کرد تا به هنگام بازگشت بدانها راه یابد، بدین سبب او را ذوالمنار گفتند^۲. مدت پادشاهی او ۱۸۳ سال بود.

افریقیس بن ابرهه: پس از ابرهه، افریقیس بن ابرهه بن رایش فرمانروایی کرد و به قصد جنگ با قوم بربر به سرزمین «مغرب» لشکر کشید و در آنجا شهر «افریقیه» را - که به نام خود اوست - ساخت، و در آن بلاد تا آنجا که آباد بود همه را تصرف کرد و ۱۶۴ سال فرمان راند.

عبد ذوالاذعار: پس از او برادرش ذوالاذعار بن ابرهه به سلطنت رسید. در زمان حیات پدرش با بلاد نسناس جنگ کرد. پادشاهی وی ۲۵ سال بود.

۱ - تفصیل داستان لقمان ولید و نسر در تاریخ طبری آمده است. ر.ک: طبری ج ۱، ص ۲۴۰، و مجمل التواریخ ص ۱۵۵.

۲ - در مجمل (ص ۱۵۵) چنین آمده، و هر جایگاه که رسید هیلهها فرمود کردن به راه اندر، تا آثار سفر او بدانند، و بازگشتن در بیابانها آسان تر بود، و به شب اندر آتش کردی بر میلهها، تا لشکر بدان هنجار راه کردند و از این سبب او را ذوالمنار لقب کردند، و اندر این معانی شعر گفتند، مطلعش این است،

هداد بن شراحیل : سپس هداد بن شراحیل پدر بلقیس مدت ۷۵ سال پادشاهی کرد و هیچ بنایی نساخت .

بلقیس دختر هداد : پس از هداد دخترش بلقیس پادشاه شد و مدت ۲۰ سال در یمن سلطنت کرد . آن گاه با سلیمان پسر داود (ع) ازدواج کرد و سلیمان او را به فلسطین برد . قوم حمیر چنین پندارند که بلقیس در زمان فرمانروایی خود در سرزمین سبا سدّ موسوم به «عرم» را ساخت ، اما این بنا پیش از حکومت تبا بعه (تبعان) بود . گروهی از یمنیان نیز به خلاف قول حمیریان بنای عرم را از لقمان بن عاد دوم می‌دانند ، و گویند : گذشت روزگار آن را ویران ساخت تا آنکه بلقیس آن را مرمت کرد . و نیز گویند : عرم پس از بلقیس مدتی پابرجا بود تا سیل عرم آن را ویران کرد ، و این امر ۴۰۰ سال پیش از اسلام بود ، و خدا به حقیقت امور داناتراست .

ناشر ینعم : پس از بلقیس ، عمویش ناشر ینعم بن شراحیل به پادشاهی یمن رسید ، و به سبب اینکه در دوران فرمانروایی به خلاف عهد زوال حکومت ، به مردم انعام می‌کرد او را « ینعم » خواندند . وی ۸۵ سال سلطنت کرد ، والله اعلم . [۸۴]

شمر یرعش : آن گاه یرعش ابو کرب بن افریقیس بن ابرهه بن رایش به سلطنت رسید ، و به سبب لرزشی که داشت وی را یرعش خواندند .

راویان اخبار یمن در وصف آثار شمر مبالغه کرده و چنین پنداشته‌اند که لقب او ذوالقرنین بود و این لقب به او اختصاص داشت نه به اسکندر رومی ، و چون اسکندر نیز مانند شمر سرزمینهای دور دستی را فتح کرده‌است ، راویان اخبار در صدر اسلام به اشتباه لقب مذکور را به اسکندر داده‌اند ، خاصه که کلمه «ذو» در آغاز «ذوالقرنین» عربی است نه رومی ، و نیز «ذو» سرآغاز القاب پادشاهان روم است از قبیل : ذونواس ، ذوکلاع ، ذوجدن ، ذویزن و جز آن که در اینجا مجال ذکر آنها نیست .

اما سبب تسمیه او به ذوالقرنین این است که وی دو گیسو داشت فروخته

برپشتش . وی فتوحات بسیاری کرد و به سوی مشرق لشکر کشید و بلادخراسان را به تصرف آورد و نیز باروی شهر سفد (سفد) را ویران ساخت و بدین سبب آن را شمر کند خواندند یعنی «شمر ویران کرد»^۱ و در تعریب کلمه ، سمرقند گفتند .

در بنایی نیز نوشته‌ای به زبان حمیری پیدا شده است که بدین جمله آغاز می‌شود: «بِسْمِ اللَّهِ ، هَذَا مَا بَنَاهُ شَمِيرُ عِشِّ لَسِيدَةِ الشَّمْسِ» . و به گفته برخی از راویان ، شمر در زمان گشتاسپ پادشاه بود ، و گروهی دیگر بر آنند که وی پیش از گشتاسپ بوده و به دست رستم بن دستان کشته شده است . پادشاهی او ۳۷ سال بود .

ابومالك : پس از شمر ، پسرش ابومالك فرمانروایی کرد . اعشی درباره او گوید :

و خان النعیم ابا مالک
و ای امری لم یخنه الزمن^۲

پادشاهی او ۵۵ سال بود ، و دانش نزد خداست .

اقرن بن ابی مالک : سپس اقرن بن ابی مالک که همان تبع دوم است ، در زمان بهمن پسر اسفندیار بن گشتاسپ مدت ۵۳ سال فرمانروایی کرد ، والله اعلم .
ذوجیشان بن اقرن : وی پسر ابومالك بود و در روزگار دارا پسر دارابن بهمن و نیز پس از او مدت ۷۰ سال سلطنت کرد . [۸۵] زوجیشان دوقبیلۀ طسم و جدیس را در یمامه کشتار کرد ، و این امر پیش از اسکندر اتفاق افتاد . توضیح

۱ - حمزه جزء دوم را «کند» فعل ماضی از مصدر کردند (=حفر کردن) دانسته است ، اما این وجه تسمیه درست نیست . کند یا کنت و قند به معنی مکان و محل و شهر در امکانۀ ماوراءالنهر دیده می‌شود : اوزکند ، بیکنند ، خواکند ، سمرقند ، و یاقوت در معجم البلدان ذیل اوزکند گوید ، شنیدم که «کند» به زبان مردم ماوراءالنهر قریه است .
رک : برهان قاطع مصحح دکتر معین ذیل کند .

۲ - یعنی نعمت و لذت دنیا به ابومالك خیانت کرد ، و کدام کس است که زمانه

به او خیانت نکرده باشد !

آنکه جماعات بسیاری از طسم و جدیس و قبایل دیگر در عمان و بحرین زندگی می‌کردند و نیرومند و عاقل بودند و جمعاً هفت قبیله همچون ربیعہ و مضر بودند بدین سان : عاد ، ثمود ، صحار ، جاسم ، بار ، طسم و جدیس . همه اینان منقرض شدند جز بقایایی از طسم و جدیس که تا روزگار نوحیشان بماندند ، و این پادشاه به آنان بتاخت و هلاکشان کرد . اعشی در این باره گوید :

الم تر اوما عاداً	افناهم اللیل والنهار
وانقرضت بعدهم ثمود	بما جنی فیهم قدار
وجاسم بعدهما وطسم	قدا وحشت منهم الدیار
وحل بالحق من جدیس	یوم من الشر مستطار
ومر دهر علی صحار	فهلکت جهرة صحار
ومتعت بعدهم وبار	ولا صحار و لا وبار
بادوا و خلوا رسوم دار	فاستوطنت بعدهم تزار
کان لهم سؤدد وحلم	و نجة شانها وقار
اخذت علیهم صروف	دهر له علی اهلہ عثار

۱ - یعنی آیا قبایل ارم و عاد را ندیدید که گذشت شب و روز آنان را نابود ساخت ؟ - و پس از ایشان ثمود نیز به سبب گناهی که «قدار» مرتکب شد (و شتر صالح را می‌کرد) منقرض گردید . - سپس دیار قبیله جاسم و قبیله ثمود از سکنه خالی ماند . و قبیله جدیس را نیز وقته روز ترسناک فراگرفت . - و روزگاری بر قبیله صحار گذشت و آن نیز آشکارا نابود شد . - آن‌گاه قبیله وبار از روزگار بهره یافت ، اما نه صحار ماند و نه وبار . - همه نابود شدند و پس از خود نشانه‌ها و اطلال باقی گذاشتند و قبیله تزار در جای ایشان متوطن شدند . - آنان را بزرگواری و بردباری و نیکی و یاری همراه با وقار بود . - حوادث دهر بدیشان خیانت کرد ، آری روزگار بر اهل روزگار شر و هلاکت می‌آورد .

کسانی که پس از زوجیشان مانده بودند، در روزگار اسکندر به حکومت رسیدند و این در زمان نضر بن کنانه بود.

تبع بن اقرن بن شمر یرعش؛ او را تبع اول خوانند و پس از زوجیشان ۱۶۳ سال پادشاهی کرد.

کلی کرب بن تبع: پس از «تبع» پسرش کلی کرب ۳۵ سال پادشاهی کرد، و خدا داناتر است.

اسعد ابو کرب: پس از «کلی کرب» پسرش اسعد ابو کرب معروف به تبع اوسط مدت ۱۲۰ سال پادشاهی کرد. وی سختگیر بود و جنگهای بسیار می کرد، سرانجام قوم «حمیر» به سبب وقوع جنگهای بسیار که در آنها ایشان را رنجه می داشت، به اندیشه قتل وی افتادند. از پسرش حسان بن تبع خواستند که در قتل وی با ایشان همداستانی و یاری کند [۸۶] تا پادشاهش کنند، و چون نپذیرفت خود، او را کشتند اما پشیمان شدند و در تعیین پادشاه بعدی اختلاف کردند و ناچار حسان را به پادشاهی برداشتند.

برخی از یمنیان بر آنند که «تبع» که ذکر آن در قرآن آمده^۱ - همین شخص است و عتاب خدا متوجه او نیست بلکه به قوم تبع است، و همچنین گویند: چنانکه در ایران ملوک الطوایفی بودند که از طرف اسکندر تعیین شده بودند در یمن نیز از طرف وی ملوکی که آنان را اقبال و ذوون^۲ خوانند، فرمان می رانند، و چنانکه اردشیر ملوک طوایف ایران را بر انداخت، اسعد بن عمر نیز پادشاهان یمن را منقرض کرد.

۱ - اشاره است به آیه «اهم خیر ام قوم تبع والذین من قبلم اهلکنهم انهم کانوا مجرمین» (سوره ۴۴ «دخان» آیه ۳۷) یعنی آیا بنی اسرائیل بهترند یا قوم تبع و پیشینیان که آنان را هلاک کردیم، زیرا ایشان گناهکار بودند. در سوره «ق» آیه ۱۴ نیز از این قوم یاد شده است.

۲ - اقبال جمع قیل پادشاهان یمن است، و ذوون جمع ذو، اشاره است به نامهای ذوالمنار، زوجیشان و جز آن که القاب همان پادشاهان است.

حسان بن تبع: پس از اسعد، پسرش حسان بن تبع پادشاه شد. وی به سوی قوم جدیس در یمامه رفت و آنان را نابود ساخت، و کشتگان پدرش را یکی بعد از دیگری به دست می آورد و می کشت تا آنکه وی را دشمن داشتند و نزد برادرش عمرو بن تبع آمدند و او را به قتل حسان واداشتند، اما مردی از بزرگان آنان به نام ذورعین وی را از کشتن برادر بازداشت و از فرجام بد این کار او را بیم داد. عمرو پذیرفت و سرانجام حسان را کشت. پادشاهی حسان ۷۰ سال بود، و خدا داناتر است.

عمرو بن تبع: پس از حسان، عمرو به پادشاهی رسید، اما به سبب بیماریهای گوناگون و پیایی همواره در خانه و بر بستر بیماری بود، و چون بیرون می آمد، وی را بر تخت روان (برانکار) و بردوش مردان حرکت می دادند، و بدین سبب او را «هوئبان» و «ذوالاعواد» خواندند. هوئبان مشتق از وثاب است که به زبان حمیری به بستر و رختخواب گویند، و ذوالاعواد (صاحب چوبها) به مناسبت نشستن او بر تخت روان گفته اند. اسود بن یعفر در شعر خود از او یاد کرده است:

ولقد علمتُ سَوَى الذِّى نَبَّأَتْنِى اِنَّ السَّيْلَ سَيْلٌ ذِى الِاعْوَادِ ۱

در کتابهای اخبار یمن چنین خواندم که: ذوالاعواد در زمان شاپور پسر اردشیر بود، و چهار پادشاه که بعد از او فرمان راندند و نیز خواهرشان «ابضه» در زمان هرمز پسر شاپور بودند.

پادشاهی عمرو ۶۳ سال بود، و خدا داناتر است. [۸۷]

عبید کلال: سپس عبید بن کلال بن مثوب به پادشاهی رسید. او دین مسیح داشت و آن را نهان می کرد. مدت پادشاهی ۷۴ سال بود.

تبع بن حسان بن تبع: پس از عبید، تبع بن حسان بن تبع بن کلی کرب بن تبع بن افرن موسوم به تبع اصغر به حکومت رسید و آخرین پادشاه تبعان بود.

۱ - هر آینه، بجز آنکه مرا بدان آگاه ساختی دانستم که راه راه ذوالاعواد (عمرو بن تبع) است.

خواهرزاده اش حارث بن عمرو بن حجر کندی را به قبیله معد^۲ امیر کرد و او را بدانجا فرستاد. تبع بن حسان صاحب حبرین (دارنده دوکیش) و صاحب مکه و مدینه بود. همو بود که خانه کعبه را بیوشانید، سپس با حبرین به یمن بازگشت و دین یهود را پذیرفت و مردم را بدان فراخواند و بدین سان دین یهود در یمن نفوذ کرد. وی میان یمن و ربیعہ پیمان بست. مدت ۷۸ سال پادشاهی کرد، و خدا به حقایق امور آگاه تر است.

مرثد بن عبید: سپس مرثد بن عبید کللال برادر تبع ۴۱ سال پادشاهی کرد، و پس از وی سلطنت حمیریان به سستی و انحطاط گرایید.

ولیعہ بر مرثد: پس از مرثد پسرش ولیعہ ۳۷ سال حکومت کرد.

ابرهه بن صباح: سپس ابرهه بن صباح به پادشاهی رسید. وی دانا و با سخاوت بود، و چون می دانست که حکومت به دست بنی معد - که قریش از آنان بودند و فرمانروایی داشتند - خواهد افتاد، معدیان را گرامی داشت.

در کتابهای اخبار یمن چنین خوانده ام که ابرهه در زمان شاپور نوالا کتاف پسر هرمز بود، و پس از او ابرهه صهبان بن محرث در زمان یزدگرد پدر بهرام گور، که هم زمان با منذر بن عمرو لخمی بود، حکومت کرد، و مرگ منذر چند روز پس از مرگ بهرام اتفاق افتاد. و صهبان در سراسر پادشاهی یزدگرد و نیز پسرش بهرام گور بر یمن پادشاهی می کرد، و پس از او صباح بن ابرهه بن صباح در زمان یزدگرد پسر بهرام گور به پادشاهی رسید، و صهبان و صباح در يك وقت ۱۵ سال سلطنت کردند. [۸۸]

حسان بن عمرو: سپس حسان بن عمرو بن تبع به پادشاهی رسید. خالد بن جعفر بن کلاب با قوم خود که اسیر شده بودند نزد او آمد و حسان آنان را آزاد ساخت، و بدین سبب خالد وی را مدح گفت. پادشاهی او ۵۷ سال بود.

ذو شنانتر: پس از حسان، ذوشنانتر به حکومت رسید. وی از خاندان پادشاهی نبود و درشتخو و سخت دل و آدم کش بود. هرگاه که می شنید ملوک

یمن پسری دارند کس می فرستاد تا پسر را بیاورند و با وی کار زشت می کرد ، و آیین ایشان چنان بود که هرکسی که با وی کار زشت کنند نشاید که پادشاه شود . پسری بود به نام نونواس ، که او را به سبب دوگیسو که بردوش وی آویزان می شد بدین نام می خواندند . نوشناتر او را نزد خود آورد تا با وی کار زشت کند . نونواس کاردی با خود داشت ، چون به وی نزدیک شد شکم او را شکافت و سرش را برید و بدین سان نوشناتر به قتل رسید . مدت پادشاهی او ۲۷ سال بود .

ذونواس : سپس ذونواس در روزگار فیروز پسر یزدگرد و در زمان قصبی بن کلاب پادشاه شد . وی را صاحب اخدود^۱ خوانند . مردمان یمن را به مذهب یهود فرا خواند ، و آن چنان بود که به هنگام عبور از یشرب (مدینه) یهودیت را پسندید و یهودی شد . آن گاه یهودیان یشرب وی را بر آن داشتند که به جنگ نجران رود و نصارای آنجا را که مذهب نصرانیت را از فرستاده آل جفنه پادشاهان شام اخذ کرده بودند ، کیفر دهد . ذونواس با گروهی بدانجا رفت و فرمان داد تا گودالهایی کنند و در آنها آتش بیفروختند و مسیحیان را بدان آتش عرضه کردند و هرکسی را که از مذهب خود برنگشت به گودال آتش انداخت ، و بدین سان گروه بسیاری را کشت ، و آن گاه به پایتخت خود در یمن بازگشت .

اما یکی از مردم یمن به نام نوثعلبان از دریاگذشت و نزد پادشاه حبشه که کیش نصرانیت داشت ، رفت و او را از کشتاری که ذونواس درباره نصاری روا داشته بود آگاه ساخت . پادشاه حبشه در این باره به قیصر روم نامه نوشت و از او اجازه خواست تا سوارانی به یمن بفرستد . قیصر فرمان داد که وی نوثعلبان

۱ - یعنی صاحب گودال ، در قرآن مجید آمده ، قُتِلَ اَسْحَابُ الْاِخْدُودِ ، النَّارِ ذَاتِ الْوَقُودِ ، اَذْمُهُ عَلَيْهِمْ قَوْمٌ ، وَهُمْ عَلٰی مَا يَفْعَلُونَ بِالْمُؤْمِنِينَ شُهُودٌ ، یعنی نابود باد یاران گودال ، که آتشی شعله ور برافروختند و برکناره آن نشستند ، و ایشان عذاب را که درباره مؤمنان می کردند ناظر بودند (سوره ۸۵ «بروج» آیه ۱۶ - ۷) .

را در کشور حبشه جاننشین خود کند و خود به یمن رود و در آنجا بنشیند . پادشاه حبشه با هفتاد هزار سوار عزیمت یمن کرد و زونواس منهزم شد و بگریخت . [۸۹] وی کسانی را به تعقیب او فرستاد ، اما زونواس چون از خشکی گذشت و به دریا رسید ، خود را در دریا انداخت تا بگذرد و از آن به بعد کسی او را ندید . پادشاهی او بیست سال بود . و خدا به حقایق امور داناتر است .

ذو جندن : آن گاه ذو جندن جاننشین زونواس شد ، او را نیز شکست دادند و تعقیب کردند ، وی به دریا پناهنده شد و خود را در آب انداخت . مدت حکومت ذو جندن و زونواس ۲۸ سال بود .

پادشاهان حمیر مجموعاً ۲۶ تن بودند که مدت ۲۰۲۰ سال فرمان راندند ، و پس از ایشان سه تن از حبشه و هشت تن از ایران بدانان حکومت کردند ، و سرانجام حکومت آنجا به دست قریش افتاد .

باید دانست که در میان همه سالهای تاریخی ، تاریخ اقیال یعنی ملوک حمیر از همه سقیم تر و مغشوش تر است ، زیرا سالهای حکومت آنان بسیار دراز و شماره پادشاهان اندک بوده است .

ابرهه بن اشرم : سپس ابرهه حبشی حکومت یمن را به دست گرفت ، او همان صاحب فیل است که حمله اش موجب هلاک وی شد^۱ . ولادت رسول خدا (ص) در زمان حکومت او اتفاق افتاد .

یکسوم بن ابرهه : پس از او پسرش یکسوم پادشاه شد و سیرت حبشه را در یمن پیش گرفت و کار نابسامان شد .

مسروق : پس از یکسوم ، مسروق حکومت یافت ، تا آنکه سیف بن ذی یزن از پادشاه ایران پناه و یاری خواست و به عراق آمد . راویان اخبار در مقدار حکومت حبشه بر یمن اختلاف کرده اند ، و من آنچه می خواهم بنویسم

۱ - متن عربی چنین است ، « صاحب الفیل الذی صار کیده فی تضلیل » که اشاره است به آیه^۱ اَلَمْ تَرَ کَیْفَ فَعَلَ رَبُّکَ بِاَصْحَابِ الْفِیْلِ ، اَلَمْ یَجْعَلْ کَیْدَهُمْ فِی تَضْلِیْلِ (سوره ۱۰۵ «فیل») .

از یکی از کتابهای فتوح است. در آنجا چنین خواندم که پیروزی حبشه بر یمن در روزگار قباد پسر فیروز بود، و حرکت سیف بن ذی یزن به سوی عراق برای استمداد و گردآوری سپاه در روزگار خسرو انوشروان پسر قباد بود. از این رو فرمانروایی حبشه ۷۲ سال بوده است که در روزگار پادشاهی ارباط ۲۰ سال و در زمان ابرهه کشته شده ارباط ۲۳ سال، و یکسوم بن ابرهه ۱۷ سال، و مسروق ۱۲ سال است.

اما آمدن وهرز به یمن ۱۰ سال پس از جنگ فجار، و پنج سال پیش از بنای کعبه بود. [۹۰] و در این هنگام رسول خدا (ص) سی سال داشت. زیرا ولادت او ۲۵ روز پس از داستان فیل و در سال چهل و یکم از پادشاهی خسرو انوشروان بود. چون از پادشاهی خسرو پرویز ۱۹ سال گذشت، عامل وی در یمن موسوم به باذان به او نوشت: «در کوههای تهامه صاحب دعوتی پدید آمده است که در نهان مردم را به سوی خود می خواند و پیروانش اندک اند و عربها جز گروهی اندک که آیین او را پذیرفته اند او را بیمنک کرده و به جنگش برخاسته اند». پس از آن هجرت انجام گرفت که مصادف با سال ۳۲ از پادشاهی خسرو پرویز بود. آن گاه رسول خدا (ص) در سال ۳۸ از سلطنت وی به او نامه نوشت و عبدالله ابن حذیفه سهمی را به سوی او فرستاد، و در همین سال خسرو پرویز درگذشت و پیغمبر اکرم پس از او ۴ سال زندگی کرد، و وفات پیغمبر مصادف با ماهی بود که یزدگرد پسر شهریار بن خسرو پرویز در آن ماه به پادشاهی رسید. سیف بن ذی یزن از طرف خسرو انوشروان بر یمن فرمانروا گردید و وهرز با او بود. سیف گروهی از بقایای حبشیان را از خادمان خود قرار داده بود. روزی این خادمان در شکارگاه او را با نیزه های خود کور کردند و سپس کشتند و به قتل کوهها گریختند.

بدین سان پادشاهی حمیر پایان یافت و حکومت یمن به دست عمال پادشاهان ایران افتاد. آن گاه زمان هجرت فرا رسید و در این هنگام «باذان» عامل خسرو پرویز با دو تن از سران لشکر خود به نامهای فیروز و دادویه در

آنجا بودند . این دو تن مسلمان شدند .

در روزگار قدیم از ایرانیان ۱۶ مرزبان به نواحی متفرق از سرزمین عرب حکومت می‌کردند که نامهای ایشان چنین است :

سخت : که به ناحیه کنده و حضرموت و نواحی مجاور آن روزگاری

حکومت کرد ، و من نمی‌دانم او که بود و در چه زمانی به حکومت رسید .

سنداه^۱ : که جانشین « سخت » شد و مدت درازی در « ریف » نشست و بناهایی در آنجا ساخت که از جمله قصر « ذی الشرفات » بود . شاعر عرب دربارهٔ این قصر گوید : [۹۱]

اهل الخورنق والسدير وبارق والقصر ذی الشرفات من سندان^۲

که در این بیت دال به ضرورت به زال تبدیل شده است . و خدا داناتر است .

الها مرزبن آدرکوم^۳ : امیر لشکریان ایران در جنگ ذی قار و از سران

سپاه خسرو پرویز بود .

فنا برزین و هونکهان (و یونگهان ؟) : حکومت نواحی متصل به ریف

واقع در بادیه از حد حیره تا حدود بحرین را داشت ، و عربان او را خنابرزین می‌خوانند .

ساسان بن روزبه : وی در روزگار قدیم از جانب پادشاهان ایران بر تغلیبه^۴

و مصر و عمان و یثرب و تهمامه حکومت داشت و خراج افریقیه و سرزمین نوبه نیز به وی می‌رسید .

روزبه بن ساسان : او نیز بر نواحی پدرش فرمانروایی کرد و حکومتش

در میان تازیان به درازا انجامید . و خدا داناتر است .

انوش ناد بن حشمتنده : حکومت ناحیه‌ای از سرزمین عرب را در

۱ - مجمل (ص ۱۷۹) ، سینداد .

۲ - مردم خورنق و سدیر و بارق ، و قصر ذی الشرفات که ساختهٔ سندان است . . .

۳ - چنین است در تاریخ طبری ، مجمل (ص ۱۷۹) ، الها مرزبن آدرکوف (؟)

۴ - مجمل (ص ۱۸۰) ، تغلبه (؟)

روزگار خسرو انوشروان و در برخی از زمان هرمز پسر کسری ، به دست داشت .
و خدا داناتر است .

مکعب: نام وی دادفروز بن حشششاق (جشنشاقان) ، و صاحب «مشقر»^۱ بود .
به وادی بحرین و عمان تایمامه و یمن و نواحی آن تا غریب^۲ و توابع آن حکومت
داشت . سبب تسمیه وی به مکعب آن است که کعب عربها را بیرون می کرد...^۳
و چون خراج خود را نزد او می آوردند ، می گرفت و آنان را از آشامیدن آب
فرات باز می داشت ، و مدتی بماند تا به عبدالله بن عامر بن کریم پیوست .
ابوعبیده بر آن است که دادفروز پیش از ظهور اسلام معکب خوانده می شد ،
سپس آن را به مکعب تغییر دادند .

وهرز: نامش خرزاد پسر نرسی بود ، و وهرز نام مرتبه‌ای از مراتب
بزرگان مردم است . همو بود که بلاد یمن را فتح کرد و آن را از دست حبشیان
باز گرفت و با ۶۰۰ تن ، ۳۰ هزار تن را کشت .
حکومت یمن پس از مرگ سیف بن ذی یزن به دست وهرز ، سپس
به ترتیب به دست ولیسجان ، حرزادان شهر ، نوشجان ، مروان ، پسراو خر خسرو
و باذان پسر ساسان جرون افتاد .

باذان پس از آنکه از جانب خسرو پرویز [۹۲] حکمران سرزمین یمن
شده بود ، به پادشاهی آنجا رسید ، و جنگهای رسول خدا با قبایل عرب در روزگار او

۱ - مشقر بروزن مجرب ، نام قلعه‌ای میان نجران و بحرین که قبیله طسم آن
را ساخته ، و بر بالای پشته‌ای روبروی قلعه بنی سدوس است ، و به گفته برخی نام قلعه بزرگی
در بحرین است . برای تفصیل رجوع کنید به معجم البلدان .
۲ - نام دو بناست که در بیرون کوفه بود . رک : منتهی الارب و معجم البلدان
ذیل غریان .

۳ - متن عربی چنین است ، کان ینزع کما بالعرب «اذا خرجوا من الحدو» ، معنی
قسمت اخیر معلوم نشد ، شاید مراد این باشد ، آن گاه که از آواز خوانی برای شتران و
راندن آنها باز می ماندند .

انجام گرفت .

دادویه پسر هرمز بن فیروز : پس از بازان ، دادویه به پادشاهی رسید .
مادیش خواهر بازان بود . دادویه کشته کذاب عیسی و فیروز دیلمی در روزگار
ابوبکر بود .

این هشت تن از ایرانیان که یاد کردم، پس از انقراض حکومت حمیریان،
به یمن فرمانروایی کردند . نخستین ایشان وهرز و آخرین آنان دادویه بود .
از زمان دادویه ، قریش به یمن تسلط یافت ، و بازماندگان هشت پادشاه مذکور تا
کنون در شهر و مخالیف یمن^۱ باقی هستند . و خدا به صواب دانایان است .

۱- سرزمین یمن به قطعه‌هایی موسوم به محفد که شامل چند قلعه یا قصر بوده، تقسیم
می‌شده ، و حوزه‌ای که از مجموع چند محفد با قرای آنها تشکیل می‌یافت مخالف نامیده
می‌شد ، و امیر هر حوزه‌ای را قیل می‌خواندند . رک ، تاریخ اسلام تألیف دکتر فیاض چاپ
سوم ص ۲۷ .

باب نهم
در ذکر سالهای تاریخ ملوک کهنه

ذکر سالهای تاریخ ملوک‌کنده

حجر آکل المرار : حجر آکل المرار بن عمرو بن معاویه بن ثور بن مرتع به قبیله معد از قوم کنده حکومت کرد . وی در آغاز از طرف تبع که به سوی عراق حرکت کرده و در سرزمین معد فرود آمده بود ، به حکومت منصوب شد ، و چون تبع درگذشت ، « حجر » به سبب حسن سیرتی که داشت ، در کشور خود همچنان حکومت می کرد تا سرانجام عقلش تباه شد و درگذشت . پادشاه شام در آن زمان زیاد بن هیوله سلیمی و ملک اعظم در میان آل جفنه بود ، و « زیاد » در برخی از اطراف صاحب قدرت شده بود ، از این رو « حجر » وی را کشت^۱ . و اخبار این باب از کتاب اخبار کنده نقل شده است .

حارث مقصور بن عمرو: پس از «حجر»، حارث مقصور به پادشاهی رسید، و به سبب موافقتی که با قباد پسر فیروز بر ضد زندق (آیین مزدک) نشان داد ، حکومتش استوارتر و کارش والاتر شد ، و فرزندان خود را به قبیله های بکر ، تمیم ، قیس ، تغلب و اسد حاکم فرستاد ، تا آنجا که هر کس از قبایل نزار به نجد

۱ - عبارت مبهم است ، متن عربی چنین است ، و ملك الشام یومئذ زیاد بن الهیوله السلیحی والملك الاعظم فی بنی جفنه و زیاد کالتغلب علی بعض الاطراف فقتله حجر . در مجمل (ص ۱۷۸) منشورتر از این است ، و دما بن الهیوله السلیحی را بکشت و زیاد صاحب (۱) متغلب بود در پادشاهی آل جفنه .

می‌آمد ، زیر تسلط و حمایت حارث قرار می‌گرفت ، [۹۳] جز کسانی که از نجد دور می‌شدند . بدین سان حارث بر قبایل معد فرمان می‌راند تا آن‌گاه که انوشروان به پادشاهی رسید و منذرین ماء السماء را به حکومت آنجا تعیین کرد . چون منذر به حیره نزدیک شد ، حارث کندهی گریخت . سواران منذر به تعقیب او پرداختند و ناگهان پسرش را گرفتند و کشتند ، اما به حارث دست نیافتند ، و او بی‌هیچ وقفه‌ای می‌گریخت تا در مسحلان به دست قبیله بنی کلب کشته شد .

پس از قتل حارث ، فرزندان او اختلاف کردند و یکدیگر را کشتند و کار او پریشان شد ، و منذر بن ماء السماء بازماندگان را تتبع کرد و همه ایشان را کشت ، و پس از انقراض فرمانروایی آنان ، ریاست قوم کنده به دست بنی جبلة ابن عدی بن ربیعة بن معاویة الاکرمین افتاد ، و سپس معدی کرب بن جبلة و سرانجام قیس بن معدی کرب به آنان حکومت کردند . در روزگار قیس دین اسلام در مکه ظهور کرد ، آنگاه اشعث بن قیس به ریاست آنان رسید ، و همو بود که با هفتاد تن از بزرگان کنده نزد پیغمبر آمد و همه اسلام را پذیرفتند .

باب دهم
ذکر سالهای تاج قریش، ملوک عرب و دوره اسلام

فصل نخست

ذکر قسمتی از تاریخ معدیان پیش از تاریخ هجرت

سالهای تاریخ معدیان از عرب جاهلیت و اسلام به ده دوره تقسیم می‌شود، بدین قرار: سال در آمدن اسماعیل به مکه، سال پراکندگی فرزندان معد، سال ریاست عمرو بن لحي، سال مرگ کعب بن لوی، سال غدر، عام الفیل، سال فجار، سال مرگ هشام، سال بنای کعبه، سال هجرت. [۹۴]

اما سال پراکندگی فرزندان معد، در این سال آنان به تفرق آغاز کردند و از این رو آن را تاریخ گرفتند، سپس هرگاه که قومی از سرزمین تهامه دور می‌شد آن را تاریخ می‌نهادند و این کار دراز شد^۱.

سال ریاست عمرو بن لحي، سالی است که وی دین ابراهیم (ع) را در آن سال (به بت پرستی) تغییر داد^۲.

۱ - در مجمل (ص ۲۲۵ سطر آخر) چنین آمده: «و فرزندان معد از تهامه به هرگاهی کسی به جایگاه دیگر شدی ایشان آن روز را تاریخ کردند و این کار دراز گشت برایشان، چنانکه ملاحظه می‌شود عبارت منشوش و نارساست.

۲ - و هو اول من جعل الاصنام علی الکعبه و عبدها (ابوالفداء ج ۱ ص ۷۹-۸۰ به نقل حاشیة مجمل ص ۲۲۵).

سال مرگ کعب بن لوی را نیز مدت درازی تاریخ گرفتند ، و زیربن بکار گوید : میان مرگ کعب و عام الفیل ۵۲۰ سال فاصله بود .
در سال غدر که آن را حجة الغدر نیز خوانند ، پادشاهی از ملوک حمیر پوششی برای کعبه فرستاده بود . گروهی از بنی ربوع به فرستادگان او ، پیش از آنکه به حرم برسند ، حمله کردند و آنان را کشتند و پوشش را غارتیدند . چون این خبر به قبایلی که در موسم گرد آمده بودند رسید ، با یکدیگر به جنگ برخاستند و از این رو سال مذکور حجة الغدر نامیده شد . زیربن بکار گوید : این واقعه ۲۰۰ سال پیش از مبعث بوده است .

اما عام الفیل ، سال ولادت رسول خداست . این سال ، مصادف با سی و چهارمین سال پادشاهی انوشروان و هشتمین سال حکومت عمرو بن هند و پادشاه روم یعنی قسطروندس ، و ۴۰ سال پیش از مبعث بود . و سال مبعث مصادف با بیستمین سال و به گفته برخی شانزدهمین سال پادشاهی خسرو پرویز بود . پادشاه حیره در این زمان ایاس بن قبیصة طائی با همکاری بحر جان (نخیر جان؟) ^۱ فارسی بود ، و دو سال و چهار ماه از حکومت آن دو گذشته بود . و در یمن در این روزگار ، باذان فرمان می راند و در همین سال وی از یمن نAFE به خسرو پرویز فرستاد ، گروهی از بنی تمیم بدان حمله بردند و بغارتیدند . فرستاده پادشاه ایشان را از عقوبت ملك ترسانید ، اما آنان گفتند : «أَكَلَةٌ وَ مَوْتَةٌ» (خوردن است و مرگ) ، و این جمله مثل گردید ، و آنان نخستین گویندگان این سخن بودند . خسرو پرویز ، داد فروز بن حشششان را که عربها «مکمبر» ش خوانده اند بدیشان فرستاد ، و این لقب بدان سبب بود که او دست بنی تمیم را که نAFE را غارتیده بودند می برید ^۲ [۹۵] او در روز صفقه بدو آن رسید که رسیدنی بود . شرح قضیه آن که اسیران روز صفقه پیوسته در زندان مکمبر در بحرین بودند تا آنکه غلاب حضرمی که از طرف رسول اکرم حاکم بحرین

۱ - ر.ك. حاشیة ۳ صفحه ۱۱۳ .

۲ - در صفحه ۱۴۲ از همین کتاب ، برای مکمبر وجه تسمیة دیگری آورده است .

تعیین شده بود ، آنان را بیرون کرد .

اما عام فجار ، همان فجار دوم ، و بیست سال پس از عام الفیل بود ، و درمیان دو فجار روز جبله است .

سال مرگ هشام ، که همان هشام بن مغیره مخزومی است ، مبنای تاریخ قریش قرار گرفته و این امر برای بزرگداشت وی بوده است ، چنانکه بنای کعبه را نیز برای بزرگداشت آن ، تاریخ گرفتند و تا آغاز خلافت عمر که تاریخ هجری تأسیس شد آن را کار می‌بستند .

وکیع قاضی از ابن ابی السّری و او از ابن کلبی روایت کرد که بنای کعبه ۱۸ سال و ۸ ماه پس از آغاز پادشاهی نعمان بن منذر و ۱۱ سال پس از آغاز پادشاهی خسرو پرویز و به گفته برخی ۶ سال - که همین قول درست است - و در رأس سال بیست و پنجم از عام الفیل بود .

جاحظ گوید : در تاریخ عرب پیش از اسلام سه چیز مشهورتر است : آمدن فیل ، مرگ هشام و بنای کعبه . قریش می‌گفتند : فلان واقعه درسال مرگ هشام یا زمان آمدن فیل یا در روزگار بنای کعبه بوده است ، چنانکه قبایل دیگر عرب می‌گفتند : فلان واقعه در زمان فطحل یا سال خنان یا سال جحاف یا سال سیل عرم اتفاق افتاده . و چون قدیم‌تر از آن را می‌خواستند چنین تعبیری کردند : آن‌گاه که سنگها تر^۱ بود یا سنگها نرم بود چون گل ، یا تخته سنگ تر بود چون گل .

وکیع قاضی از علی بن محمد بن حمزه علوی ، و او از دما و او از ابی-عبیده روایت کند که : عام الفیل ، ۶ سال پس از روز (واقعه) جبله بود . بدین‌سان که روز جبله یکسال پس از روز رحرحان ، و روز ذی نجب یک سال پس از روز جبله ، و عام الفیل چهار سال پس از روز ذی نجب بود .

۱- متن عربی چنین است : اذا السلام رطاب . و سلام (به کسر سین) جمع سلمه (به فتح اول و کسر دوم) به معنی سنگ است ، اما درمجمّل التواریخ (ص ۲۲۶) «ریگ» معنی شده است (۱) .

نیز وکیع از ابن السری و او از هشام کلبی روایت کند که [۹۶]: روز فیل ۱۷ سال پس از روز جبله بود ، و در روز جبله «کبشه» دختر عروةالرجال بن عتبة بن جعفر بن کلاب ، عامر بن طفیل را به دنیا آورد . و این عامر در آخرین سال عمر رسول خدا (ص) نزد آن حضرت رفت ، یعنی در تاریخ ۱۱ سال هجری ، و رسول خدا در این زمان ۶۳ سال ، و عامر ۸۰ سال داشت .

و نیز وکیع از حارث و او از ابن محمد و او از ابن سعد و او از هشام کلبی روایت کرد که از کسی چنین شنیدم که : معد بن عدنان در روزگار مسیح علیه السلام بود ، و قصی بن کلاب در زمان فیروز پسر یزدگرد ، و عبد مناف در زمان قباد پسر فیروز ، و ولادت رسول خدا (ص) دو سال پس از آن بود که سیف بن ذی یزن در عهد سلطنت انوشروان برای لشکرکشی به حبشه بیرون آمد ، چه غلبه حبشه بر یمن در پایان پادشاهی قباد پسر فیروز بود ، و مدت دو سال طول کشید تا «سیف» نزد قیصر و سپس به نزد انوشروان رفت ، و مدتی بردر او بماند تا نزد او بار یافت و پس از آن به یمن بازگشت ، و ولادت رسول اکرم سالها پس از این اتفاق افتاد .

فصل دوم

در بیان روایات منقول درباره روز و ماه هجرت پیغمبر

و مبادی امر رسول اکرم از ولادت و بعثت

محمد بن جریر طبری در کتاب خود موسوم به «الکتاب المذیل» درباره ولادت و بعثت و هجرت رسول اکرم بحث کافی کرده و از رنج دیگران کاسته است ، و من (حمزه اصفهانی) آن مطالب را از کتاب مذکور با حذف اسناد در اینجا می آورم ، و اسناد را بدان سبب ذکر نکردم که طبری خود اذتقات معروف و کنایش نیز مشهور است و در بلاد مختلف رفته است . وی گوید : در وقت ولادت رسول اکرم (ص) روایات مختلف است و بر سه گونه آمده که نزدیکترش از دورترش ۸ روز فاصله دارد . بنا به روایتی رسول خدا [۹۷] در شب دوم از ربیع الاول ، و بنا به روایت دیگر در شب هشتم و بنا به روایت سوم در شب سیزدهم همان ماه ولادت یافته ، اما اگر چه راویان در روزهای ربیع الاول اختلاف کرده اند ، در دو امر دیگر اختلافی ندارند : یکی اینکه ولادت در نیمه اول ماه ربیع الاول است نه در نیمه دوم ، و دیگر اینکه در روز یکشنبه بوده است لا غیر ، چه روایات با آنکه مختلف اند جز روز مزبور را ذکر نکرده اند . همچنین درباره سالهای پادشاهانی که رسول خدا در زمان ایشان به دنیا

آمده ، نیز اختلاف است : به گفته بعضی ولادت در سال چهارم پادشاهی انوشروان ، و به قولی در سال چهارم و یکم ، و به قول دیگر در چهل و سوم اتفاق افتاده است . و برخی گویند در سال هجدهم پادشاهی عمرو بن هند یا کمتر یا بیشتر از آن وقوع یافته . درباره مرگ پدر رسول خدا نیز در حدود ۳۰ ماه اختلاف است : گروهی بر آنند که وقتی پدرش مرد ، پیغمبر (ص) در شکم مادر بود ، و بعضی روایت کنند که پدرش پس از ولادت وی ۲۸ ماه زنده بوده است . درباره مرگ مادرش نیز دو سال اختلاف است : بنا به روایتی مادرش ۶ سال و بنا به روایت دیگر ۸ سال پس از ولادت درگذشت .

در سفر شام آن حضرت که با عموی خود ابوطالب بدان سفر رفته بود ، نیز چهار سال اختلاف است : به گفته برخی این سفر در ۹ سالگی و به قول دیگر در ۱۲ سالگی اتفاق افتاده است . و نیز در باره رفتن پیغمبر (ص) با عموی خود به جنگ «فجار» ، يك سال اختلاف است : بعضی آن را در ۲۰ سالگی و برخی در ۲۱ سالگی می دانند . در سفر دوم وی به شام که به پیشنهاد خدیجه انجام شد ، نیز چند ماه اختلاف است ، به روایت قومی در ۲۵ سالگی و به روایت دیگر پس از ۲۵ سال و چند ماه اتفاق افتاده . و ازدواج پیغمبر (ص) يك ماه پس از این مسافرت انجام گرفته ، و پسری که از خدیجه داشته پیش از مبعث درگذشته است . [۹۸]

در سن آن حضرت ، آن گاه که در بنای کعبه حضور داشت ، نیز ۱۰ سال اختلاف است : بعضی آن را در ۲۵ سالگی و برخی در ۳۵ سالگی دانسته اند . در زمان آغاز نبوت او نیز چند روز - که به يك ماه نمی رسد - اختلاف است : سیرت نویسان آغاز نبوت را در سال بیستم پادشاهی خسرو پرویز و در سال ۹۶۱ از سالهای اسکندری و در سال چهارم از فرمانروایی ایاس بن قیصه پادشاه حیره که بحر جان^۲ فارسی نیز با وی در پادشاهی شریک بود ، و در دوران حکومت باذان بن مهران بر یمن ، نوشته اند .

۱ - چنین است در متن ، اما فرق ۹ و ۱۲ سال ، سه سال است نه چهار سال (۱)

۲ - یا نخیرجان . رك ، ص ۱۱۳ حاشیه ۳ .

گروهی بر آنند که در چهل سالگی به نبوت رسید و تا شش سال کسی را به دین خود دعوت نکرد و دعوت خود را پنهان می‌داشت و در سال هفتم بدین کار آغاز کرد ، و سه سال در حصار «شعب» گذرانده ، و پس از آن به مدینه هجرت کرده‌است .

در سال هجرت هم يك سال و ۳۰ روز اختلاف است ، و به گفتهٔ برخی وی در شب دوم ، و به قولی در شب هشتم ربیع‌الاول به مدینه آمد ، و در میان این دو تاریخ نیز روایات مختلف دیگر است .

سیرت نویسان چنین نوشته‌اند که هجرت در سال ۳۲ از پادشاهی خسرو پرویز پادشاه ایران ، که در این زمان ۵ سال و ۶ ماه و ۱۵ روز از سلطنت وی باقی مانده بود ، و ۹۳۳ سال پس از پادشاهی اسکندر ، و ۹ سال گذشته از پادشاهی هرقل ملك روم ، و ۵ سال و ۸ ماه گذشته از حکومت دادویه ایرانی بر حیره ، و ۱۶۰ سال گذشته از حجة‌الفدر ، و ۱۴ سال گذشته از مبعث و ۵۳ سال گذشته از عمر پیغمبر (ص) و عام‌الفیل ، و ۱۰ سال و دو ماه مانده از عمر او ، انجام گرفت ، و همهٔ مطالبی که گفته شد در بیان تاریخ هجرت بود . [۹۹]

اما مبدأ سالهای اسلامی ، از دو ماه قبل از هجرت تعیین شده‌است ، زیرا مسلمانان مبدأ تاریخ را از محرم آن سال نهادند که در همان زمان پیغمبر (ص) در مکه بود ، و هجرت در ربیع‌الاول یا ربیع‌الثانی انجام گرفت .

از کارهای مهم رسول خدا (ص) پس از هجرت ، جنگ بدر و سپس مکاتبه با خسرو [پرویز] ، قیصر ، حارث بن ابی‌شمر ، هودة بن علی ، مقوقس و نجاشی بود .

در عواقب کار پیغمبر چون مبادی آن اختلاف کرده‌اند ، از جمله در زمان وفات وی ۱۰ روز اختلاف است : به روایتی روز دوشنبه دوم ماه ربیع‌الاول ، و به روایت دیگر روز دوشنبه دوازدهم ربیع‌الاول وفات کرده است . در سالهای عمر آن حضرت نیز ۶ سال اختلاف است : گروهی آن را ۶۵ و گروه دیگر ۶۰ سال^۱

۱ - چنین است در متن اما تفاوت ۶۵ و ۶۰ مدت ۵ سال می‌شود نه ۶ سال (۱)

می‌دانند ، و در میانهٔ این دو رقم ۶۲ و ۶۳ نیز گفته‌اند . در رنگ موی وی نیز از حیث سیاهی و سفیدی اختلاف است : برخی گفته‌اند که در ریش و عنقهٔ (میان لب زیرین و زنخ) او ده و اند موی سفید بود ، و بعضی بر آن‌اند که با روغن و زعفران یا با حنا و وسه خضاب می‌کرده‌است . و خدا داناتر است .

فصل سوم

در ذکر قسمتی از وقایع به تاریخ هجرت که پس از وفات پیغمبر اتفاق افتاد

راویان سیرت گفته‌اند: یزدگرد در سال یازدهم هجرت یعنی سال وفات رسول خدا به پادشاهی برخاست و در سال چهارم پادشاهی وی عربان با ایرانیان در سرزمین عراق جنگیدند . و به سال پنجم غرب مداین را ، که همان شهر نهرسیر (۴) و مسکن یزدگرد بود ، فتح کردند و این واقعه در صفر سال ۱۶ هجرت اتفاق افتاد ، و چون یزدگرد را از آنجا براندند در گنجینه‌هایش [۱۰۰] صد میلیون درم یافتند . نخستین جنگی که میان ایرانیان و عربان در گرفت به ناطف (۴) برکناره فرات از ناحیه کوفه و در روز شنبه سی‌ام ماه رمضان سال ۱۳ هجری بود ، و فرماندهی سپاه عرب را ابو عبید بن مسعود ثقفی برعهده داشت. يك سال بعد جنگ مهران اتفاق افتاد، و آن چنان بود که عمر پس از جنگ ابو عبید با ایران، يك سال به اندیشه عراق نبود . در این هنگام از یمن هفت صد خانواده از قبیلۀ ازد نزد او آمدند و از او اجازه خواستند که در یکی از اطراف سکونت کنند ، و مراد ایشان شام بود، چه زندگی در آنجا برای آنان آسان تر می نمود . عمر فرمان داد که به عراق روند . آنان عازم آنجا شدند و در عذیب و قادیسه فرود آمدند ، و به دنبال آن جریر بن عبدالله بجلی در ناحیه بحیله نزد ایشان آمد .

سپس جنگ رستم پسر خرهرمز آذری^۱ با سعد بن ابی وقاص ، و چندماه پس از آن جنگ بحر جان (۲) واقع شد . آن گاه عربان از عذیب بازگشته ، به سابط فرود آمدند و راهها را شناختند . سپس به کنارهٔ دجله بازگشتند و در شهر نهرسیر که نزدیک مداین بود سکونت گزیدند ، و رود دجله پیشاپیش آنان بود . مدت ۲۸ ماه بدان جا مقیم بودند تا آنکه به سبب دلتنگی از اقامت ، آنجا را ترك گفتند و از دجله گذشتند و در قسمت شرقی مداین به دیهها و شهرها فرود آمدند .

مداینی گفته است که یزدگرد در این واقعه تدبیرها به کار برد . چه وی خرزاد بن خرهرمز آذری را به مداین گماشت و برادرش رستم بن خرهرمز را به جنگ سعد بن ابی وقاص فرستاد ، و نیز مهران را به مقابلهٔ جریر بن عبدالله بجلی ، و سهرک را به مقابلهٔ عثمان بن ابی العاص ثقفی از جانب فارس ، و هرمزان را به مقابلهٔ ابوموسی اشعری از جانب خوزستان ، و زوالحاجب را به مقابلهٔ نعمان بن مقرن مزی در آب نهاوند فرستاد . آن گاه خواص سپاهیان خود و نیز خانواده و حشم را گرد آورد و با خود به اصفهان برد تا در آنجا متحصن شود . در این هنگام اخبار فتوح عرب در نواحی مختلف به وی رسید ، از آنجا به مرو خراسان رفت و کاری که شدنی بود به وقوع پیوست .

فصل چهارم

در بیان برخی از دلالات نجومی بر برتری اسلام به سایر ادیان و شرایع

شاذان بن بحر کرمانی حکایت کرد که وی به ابومعشر گفت : محمد بن موسی خوارزمی معتقد بود کواکب را تقویم کرده است در آن سالی که میلاد رسول اکرم (ص) اتفاق افتاده بود ، و همچنین ماهی که می گویند در آن متولد شده بود ، و تقویم کواکب را در تمام این ماه شب به شب به عمل آورد و در طالعهای این مدت طالعی که بر پیغمبری و دین و دولت دلالت کند ، نیافت مگر طالع سحری (طامی که در وقت سحر بود) در وجه اول میزان (ده درجه اول میزان)^۱ . ابومعشر گفت : من نیز همچنان سنجیدم و طالع گرفتم هیچ زمانی بجز وجه اول میزان با مذهب و ملت مناسبت نداشت .

من که شاذان بن بحر هستم بدو گفتم : آیا به دلایل این طالع اعتماد داری ؟ گفت : آری ، آنچه از این قبیل دلایل در گذشته بوده است راست آمده ، و آنچه باقی مانده است نیز نسبت به گذشته معتبر است .

۱- «وجه» اصطلاح نجومی است که بروج را قسمت می کند ، هر برجی به سی درجه ، و هر ده درجه را به کوکبی منسوب می دارند ؛ مثلاً وجه اول میزان یعنی ده درجه اول میزان ، علی القاعده متعلق به ماه می شود .

سپس ابو معشر گفت: محمد بن عبدالله بن طاهر معتقد بود که یکی از اسرار نجوم که بر او کشف شده، این است که ستاره عطارد^۱ با رأس اوج^۲ دلالت بر شرف نبوت می‌کند. پیشینیان هم شبیه گفتار عبدالله بن طاهر را گفته‌اند، بدین قرار که کوكب با رأس اوجش قوی‌ترین احوال و دلالات است و لیکن دلالتش را بر نبوت از کسی جز محمد بن عبدالله بن طاهر نشنیدم.

عطارد در میلاد پیغمبر (ص) به حساب زیج هند سند دردم درجه عقرب در آخر رجوع بود و بعد از وقوفی که برای استقامت است نبود، اما بدین حالت نزدیک بود، و چون این حالت را داشت دلالت می‌کرد بر اینکه طایفه و عشیره او در آغاز امر بر وی می‌شورند و با او مخالفت می‌کنند، اما سرانجام بدو می‌گروند و بدانچه فرموده است گردن می‌نهند^۳. اگر به عوض وقوف عطارد برای استقامت، وقوف برای رجوع می‌بود، سربلندی اقوام و عشیره او دایم می‌شد.

۱- ستاره عطارد در طالع اشخاص دلیل بر عقل و درایت و پیشوایی و سروری است، و چون عطارد قوی‌حال باشد دلالت می‌کند بر اینکه صاحب طالع پیشوایی عظیم‌الشان باشد که پیروانش گفته‌های او را به جان و دل بپذیرند.

۲- رأس نقطه‌ای است از مدار عطارد، و همچنین است اوج. مقابل رأس را ذنب و مقابل اوج را حضيض گویند.

۳- متن عربی چنین است: ولو كان يدل وقوع عطارد لاستقامة و وقوفه للرجوع... محتمل است که صحیح عبارت چنین باشد، ولو كان يدل وقوع عطارد لاستقامة و وقوفه للرجوع لثم امتناعهم. توضیحاً باید گفت که عطارد در مدار خود دو نقطه اقامت دارد که آن را دو نقطه وقوف نیز می‌گویند، یکی وقوفی که بعد از آن حرکت عطارد مستقیم می‌شود، و این حالت را «وقوف لاستقامة» می‌خوانند. دیگر اقامتی که برای رجوع است و آن را «وقوف للرجوع» می‌گویند. و به طور کلی به عقیده قدامت عطارد در مدار خود گاهی راجع است گاهی مستقیم، و گاهی چنان می‌نماید که در يك نقطه بی‌حرکت واقع شده است و این حالت را وقوف یا اقامت خوانند.

و هرگز او را نمی‌پذیرفتند^۱. و نیز در زایجهٔ میلاد رسول اکرم گفته‌اند که ستارهٔ زهره در برج عقرب و سماک اعزل در درجات طالع بود، و برج عقرب همان برج قران است که دلیل بر انقراض دولت ایرانیان و انتقال سلطنت از آنان به تازیان گردید^۲، و آفتاب در برج عقرب و ستارهٔ بهرام در برج خرچنگ بود، و این حالت دلالت می‌کند بر اینکه دولت و سلطنت از مبدأ میلاد تا ۲۲۰ سال در تزیاید است، آن‌گاه سلطنت در تزیاید نیست ولیکن نشر مذهب تا سال ۳۶۰ از مبدأ میلاد که در حدود ۳۰۰ سال بعد از وفات آن حضرت می‌شود، روز به روز در تزیاید است. آن‌گاه به کاهش روی می‌نهد و دولت اقوام عربی از جهت مغرب رو به ضعف می‌گذارد. و خدا داناتر است.

۱- مقصود این است که از روی احکام نجومی در زایجهٔ طالع این‌طور استدلال می‌کنند که اگر عطارد در حالت وقوف برای استقامت باشد، آن شخص پیشوا در آغاز امر با مخالفت قوم و عشیرهٔ خود روبرو می‌شود، اما بعدها تسلیم می‌شوند و بدو می‌گروند. ولی اگر عطارد در حالت وقوف برای رجوع باشد قوم و عشیرهٔ آن شخص بر حالت انکار باقی می‌مانند و هرگز از او اطاعت نمی‌کنند.

۲- مقصود از «قران»، قران علویین (مشتری و زحل) یا قران کواکب سببه است که با الواف ابومعشر مربوط می‌شود، و این نوع قرانات را دلیل بر حوادث عظیم عالم می‌گیرند، از آن جمله است قرانی که قبل از ظهور دولت اسلام در برج عقرب اتفاق افتاد، و آن را دلیل بر زوال دولت عجم و انتقال سلطنت به عرب گرفتند (حواشی این فصل از افادات استاد جلال‌الدین همایی است).

فصل پنجم

در ذکر سالهای پادشاهان قریش

ملوك قریش به داشتن تاریخ هجرت بر سایر پادشاهان امتیاز پیدا کرده اند، زیرا این تاریخ به خلاف سایر تواریخ درست بود، و آن را چنان نهاده بودند که به مرور روزگاران در آن تباهی و نادرستی رخ ندهد. مبدأ آن یکی، اما مبدأ تاریخ ایرانیان و دیگران سر آغازهای بسیار داشت، زیرا هر پادشاهی که بر تخت سلطنت می نشست تاریخ را از روز پادشاهی وی می نهادند، و چون وی می مرد، تاریخ را از جانشین وی شروع می کردند و تنها تا پایان عمر او معتبر می دانستند، از این رو سالهای آنان چنان بی اعتبار و فاسد شد که نمی توان از آن امید صلاح داشت.

رسول خدا (ص) در سالی که هجرت کرد ماههای محرم و صفر و ۸ روز از ربیع الاول همان سال گذشته بود، و آن حضرت پس از آن ۹ سال و ۱۱ ماه و ۲۲ روز زندگی کرد، و چون مسلمانان خواستند تاریخ هجری را بنیاد نهند، ۶۸ روز [۱۰۳] به عقب بازگشتند و مبدأ آن را از هلال محرم سال اول نهادند، و از اول محرم تا آخرین روز عمر رسول خدا (ص) برشمردند و ۱۰ سال و دو ماه گردید.

خلافت ابوبکر ۲ سال و ۳ ماه و ۸ روز ، و عمر ۱۰ سال و ۶ ماه و ۱۸ روز ، و عثمان ۱۱ سال و ۱۱ ماه و ۲۲ روز و علی بن ابی طالب ۴ سال و ۹ ماه ، و تا زمان وقوع بیعت معاویه ۶ ماه و ۳ روز ، و خلافت معاویه ۱۹ سال و ۳ ماه و ۲۵ روز ، یزید ۳ سال و ۸ روز ، معاویه بن یزید ۳ ماه و ۲۲ روز. عبدالله بن زبیر ۹ سال و ۱۱ ماه و ۳ روز ، عبدالملک بن مروان ۱۲ سال و ۴ ماه و ۵ روز ، ولید بن عبدالملک ۹ سال و ۷ ماه و ۲۹ روز ، و پس از او سلیمان بن عبدالملک ۲ سال و ۷ ماه و ۲۹ روز ، عمر بن عبدالعزیز ۲ سال و ۵ ماه و ۱۳ روز ، یزید بن عبدالملک ۴ سال و یک روز ، هشام بن عبدالملک ۱۹ سال و ۸ ماه و ۲۰ روز ، پس از او ولید بن یزید یک سال و ۲ ماه و ۲۱ روز ، یزید بن ولید ۲ ماه و ۹ روز ، ابراهیم بن ولید ۲ ماه و ۱۱ روز ، مروان بن محمد ۵ سال و یک ماه بود. خلافت سفاح ۴ سال و ۸ ماه و یک روز ، و تا زمان بیعت به منصور ۱۲ روز ، خلافت منصور ۲۱ سال و ۱۱ ماه و ۸ روز ، و تا آن گاه که خبر به مهدی رسید ۸ روز ، خلافت مهدی ۱۰ سال و یک ماه و ۱۲ روز ، و تا آن گاه که خبر به هادی رسید ۵ روز ، خلافت هادی یک سال و یک ماه و ۵ روز ، رشید (هارون) ۲۳ سال و ۲ ماه و ۱۷ روز [۱۰۴] ، تا آن گاه که خبر به امین رسید ۱۰ روز ، خلافت امین ۴ سال و ۵ ماه و ۲ روز ، مأمون ۲۰ سال و ۵ ماه و ۲۲ روز ، پس از او معتصم ۸ سال و ۸ ماه و ۲ روز ، واثق ۵ سال و ۹ ماه و ۶ روز ، متوکل ۱۴ سال و ۹ ماه و ۹ روز ، منتصر ۶ ماه و ۲ روز ، مستعین ۳ سال و ۹ ماه و یک روز ، معتز ۳ سال و ۶ ماه و ۲۵ روز ، مهدی ۱۱ ماه و ۲۰ روز ، معتمد ۱۴ سال و ۴ ماه ، معتمد ۱۰ سال و ۸ ماه و ۲۳ روز ، پس از او مقتدر ۲۴ سال و ۲ ماه و ۱۰ روز ، «قاهر» یک سال و ۵ ماه و ۲۱ روز ، «راضی» ۷ سال ، «متقی» ۵ سال ، مستکفی ۱۶ ماه بود .

فصل ششم

در بیان نوروژها به سال هجری

و بیان آنکه هر نوروژ در چه روزی از ماههای

عربی اتفاق افتاده ، و نیز ذکر سالهای بی نوروژ

سال ۱ : یکشنبه اول ذوالقعدة ، مطابق با	سال ۲ : دوشنبه ۱۱ ذوالقعدة
۱۸ حزیران ^۱ (مصادف باسی و چهارمین	۳ : سه شنبه ۲۲ ذوالقعدة
سال پادشاهی خسرو پرویز) .	۴ : چهارشنبه ۳ ذوالحجه

۱- در متن عربی چاپ مطبعة کاویانی برلین ، طابع در نقطه گذاری این فصل (که مقدار ۱۵ صفحه است) اشتباه کرده ، و بدین سان آورده ، «واظهار ما لم یکن فیہ النیروز سنة احدى من الهجرة و هی سنة اربع و ثلثین من ملك ابرویز . كان النیروز یوم الاحد لمهل ذی القعدة لثمان عشر من حزیران سنة اثنتین . كان النیروز یوم الاثنتین . . . سنة ثلث .» یعنی پیدا شده است که جمله از «كان النیروز» آغاز می شود ، حال آنکه از «سنة احدى» و «سنة اثنتین» ... شروع می شود ، بدین ترتیب همه سنوات مذکور منطوق شده ، و عجیب آنکه در آخر فصل يك فقره بی «سنة» مانده و طابع نتوانسته است از این قرینه به اشتباه نقطه گذاری توجه کند ، و عجیب تر آنکه در چاپ بیروت طابع عرب هم صرفاً از چاپ برلین پیروی کرده و بدین نکته متوجه نشده است ! در ترجمه حاضر این اشتباه برطرف گردید .

- سال ۵ : پنجشنبه ۱۴ ذوالحجه
 ۶ : جمعه ۲۵ ذوالحجه
 ۷ : نوروز نداشت
 ۸ : شنبه ۶ محرم
 ۹ : یکشنبه ۱۷ محرم
 ۱۰ : دوشنبه ۲۸ محرم
 ۱۱ : سه‌شنبه ۹ صفر
 ۱۲ : چهارشنبه ۲۰ صفر
 ۱۳ : پنجشنبه اول ربیع‌الاول
 ۱۴ : جمعه ۱۲ ربیع‌الاول
 ۱۵ : شنبه ۲۳ ربیع‌الاول
 ۱۶ : یکشنبه ۴ ربیع‌الآخر
 ۱۷ : دوشنبه نیمهٔ ربیع‌الآخر
 ۱۸ : سه‌شنبه ۲۶ ربیع‌الآخر
 ۱۹ : چهارشنبه ۷ جمادى‌الاولی
 ۲۰ : پنجشنبه ۱۸ جمادى‌الاولی
 ۲۱ : جمعه ۲۹ جمادى‌الاولی
 ۲۲ : شنبه ۱۰ جمادى‌الآخر
 ۲۳ : یکشنبه ۲۱ جمادى‌الآخر
 ۲۴ : دوشنبه ۲ رجب
 ۲۵ : سه‌شنبه ۱۳ رجب
 ۲۶ : چهارشنبه ۲۴ رجب
 ۲۷ : پنجشنبه ۵ شعبان
 ۲۸ : جمعه ۱۶ شعبان
 ۲۹ : شنبه ۲۷ شعبان
- سال ۳۰ : یکشنبه ۸ رمضان
 ۳۱ : دوشنبه ۱۹ رمضان
 ۳۲ : سه‌شنبه ۱ شوال
 ۳۳ : چهارشنبه ۱۱ شوال
 ۳۴ : پنجشنبه ۲۲ شوال
 ۳۵ : جمعه ۳ ذوالقعدة
 ۳۶ : شنبه ۱۴ ذوالقعدة
 ۳۷ : یکشنبه ۲۵ ذوالقعدة
 ۳۸ : دوشنبه ۶ ذوالحجه
 ۳۹ : سه‌شنبه ۱۷ ذوالحجه
 ۴۰ : چهارشنبه ۲۸ ذوالحجه
 ۴۱ : نوروز نداشت
 ۴۲ : پنجشنبه ۹ محرم
 ۴۳ : جمعه ۲۰ محرم
 ۴۴ : شنبه ۱ صفر
 ۴۵ : یکشنبه ۱۲ صفر
 ۴۶ : دوشنبه ۲۳ صفر
 ۴۷ : سه‌شنبه ۴ ربیع‌الاول
 ۴۸ : چهارشنبه ۱۵ ربیع‌الاول
 ۴۹ : پنجشنبه ۲۶ ربیع‌الاول
 ۵۰ : جمعه ۷ ربیع‌الآخر
 ۵۱ : شنبه ۱۸ ربیع‌الآخر
 ۵۲ : یکشنبه ۲۹ ربیع‌الآخر
 ۵۳ : دوشنبه ۱۰ جمادى‌الاولی [۱۰۷]
 ۵۴ : سه‌شنبه ۲۱ جمادى‌الاولی

سال ۵۵ : چهارشنبه ۲ جمادی الاخری
 » ۵۶ : پنجشنبه ۱۳ جمادی الاخری
 » ۵۷ : جمعه ۲۴ جمادی الاخری
 » ۵۸ : شنبه ۵ رجب
 » ۵۹ : یکشنبه ۱۶ رجب
 » ۶۰ : دوشنبه ۲۷ رجب
 » ۶۱ : سه‌شنبه ۸ شعبان
 » ۶۲ : چهارشنبه ۱۹ شعبان
 » ۶۳ : پنجشنبه ۱ رمضان
 » ۶۴ : جمعه ۱۱ رمضان
 » ۶۵ : شنبه ۲۲ رمضان
 » ۶۶ : یکشنبه ۳ شوال
 » ۶۷ : دوشنبه ۱۴ شوال
 » ۶۸ : سه‌شنبه ۲۵ شوال
 » ۶۹ : چهارشنبه ۶ ذوالقعدة
 » ۷۰ : پنجشنبه ۱۷ ذوالقعدة
 » ۷۱ : جمعه ۲۸ ذوالقعدة
 » ۷۲ : شنبه ۹ ذوالحجه
 » ۷۳ : یکشنبه ۲۱ ذوالحجه
 » ۷۴ : نوروز نداشت
 » ۷۵ : دوشنبه ۱ محرم
 » ۷۶ : سه‌شنبه ۱۲ محرم
 » ۷۷ : چهارشنبه ۲۳ محرم
 » ۷۸ : پنجشنبه ۴ صفر
 » ۷۹ : جمعه ۱۵ صفر

سال ۸۰ : شنبه ۲۶ صفر
 » ۸۱ : یکشنبه ۷ ربیع الاول
 » ۸۲ : دوشنبه ۱۸ ربیع الاول
 » ۸۳ : سه‌شنبه ۲۹ ربیع الاول
 » ۸۴ : چهارشنبه ۱۰ ربیع الاخر
 » ۸۵ : پنجشنبه ۲۱ ربیع الاخر
 » ۸۶ : جمعه ۲ جمادی الاولى
 » ۸۷ : شنبه ۱۳ جمادی الاولى
 » ۸۸ : یکشنبه ۲۴ جمادی الاولى
 » ۸۹ : دوشنبه ۵ جمادی الاخری
 » ۹۰ : سه‌شنبه ۱۶ جمادی الاخری
 » ۹۱ : چهارشنبه ۲۷ جمادی الاخری
 » ۹۲ : پنجشنبه ۸ رجب
 » ۹۳ : جمعه ۱۹ رجب
 » ۹۴ : شنبه ۱ شعبان
 » ۹۵ : یکشنبه ۱۱ شعبان
 » ۹۶ : دوشنبه ۲۲ شعبان
 » ۹۷ : سه‌شنبه ۳ رمضان
 » ۹۸ : چهارشنبه ۱۴ رمضان
 » ۹۹ : پنجشنبه ۲۵ رمضان [۱۰۹]
 » ۱۰۰ : جمعه ۶ شوال
 » ۱۰۱ : شنبه ۱۷ شوال
 » ۱۰۲ : یکشنبه ۲۸ شوال
 » ۱۰۳ : دوشنبه ۹ ذوالقعدة
 » ۱۰۴ : سه‌شنبه ۲۰ ذوالقعدة

- سال ۱۳۰ : شنبه ۲۵ شعبان
 > ۱۳۱ : یکشنبه ۶ رمضان
 > ۱۳۲ : دوشنبه ۱۷ رمضان
 > ۱۳۳ : سه‌شنبه ۲۸ رمضان
 > ۱۳۴ : چهارشنبه ۹ شوال
 > ۱۳۵ : پنجشنبه ۲۰ شوال
 > ۱۳۶ : جمعه ۱ ذوالقعدة
 > ۱۳۷ : شنبه ۱۲ ذوالقعدة
 > ۱۳۸ : یکشنبه ۲۳ ذوالقعدة
 > ۱۳۹ : دوشنبه ۴ ذوالحجه
 > ۱۴۰ : سه‌شنبه ۱۵ ذوالحجه
 > ۱۴۱ : چهارشنبه ۲۶ ذوالحجه
 > ۱۴۲ : نوروز نداشت .
 > ۱۴۳ : پنجشنبه ۷ محرم [۱۱۱]
 > ۱۴۴ : جمعه ۱۸ محرم
 > ۱۴۵ : شنبه ۲۹ محرم
 > ۱۴۶ : یکشنبه ۱۰ صفر
 > ۱۴۷ : دوشنبه ۲۱ صفر
 > ۱۴۸ : سه‌شنبه ۲ ربیع‌الاول
 > ۱۴۹ : چهارشنبه ۱۳ ربیع‌الاول
 > ۱۵۰ : پنجشنبه ۲۴ ربیع‌الاول
 > ۱۵۱ : جمعه ۵ ربیع‌الآخر
 > ۱۵۲ : شنبه ۱۶ ربیع‌الآخر
 > ۱۵۳ : یکشنبه ۲۷ ربیع‌الآخر
 > ۱۵۴ : دوشنبه ۸ جمادى‌الاولی

- سال ۱۰۵ : چهارشنبه ۱ ذوالحجه
 > ۱۰۶ : پنجشنبه ۱۲ ذوالحجه
 > ۱۰۷ : جمعه ۲۳ ذوالحجه
 > ۱۰۸ : نوروز نداشت
 > ۱۰۹ : شنبه ۴ محرم
 > ۱۱۰ : یکشنبه ۱۵ محرم
 > ۱۱۱ : دوشنبه ۲۶ محرم
 > ۱۱۲ : سه‌شنبه ۷ صفر
 > ۱۱۳ : چهارشنبه ۱۸ صفر
 > ۱۱۴ : پنجشنبه ۲۹ صفر
 > ۱۱۵ : جمعه ۱۰ ربیع‌الاول
 > ۱۱۶ : شنبه ۲۱ ربیع‌الاول
 > ۱۱۷ : یکشنبه ۲ ربیع‌الآخر
 > ۱۱۸ : دوشنبه ۱۳ ربیع‌الآخر
 > ۱۱۹ : سه‌شنبه ۲۷ ربیع‌الآخر
 > ۱۲۰ : چهارشنبه ۵ جمادى‌الاولی
 > ۱۲۱ : پنجشنبه ۱۶ جمادى‌الاولی
 > ۱۲۲ : جمعه ۲۷ جمادى‌الاولی [۱۱۰]
 > ۱۲۳ : شنبه ۸ جمادى‌الآخری
 > ۱۲۴ : یکشنبه ۱۹ جمادى‌الآخری
 > ۱۲۵ : دوشنبه ۱ رجب
 > ۱۲۶ : سه‌شنبه ۱۱ رجب
 > ۱۲۷ : چهارشنبه ۲۲ رجب
 > ۱۲۸ : پنجشنبه ۳ شعبان
 > ۱۲۹ : جمعه ۱۴ شعبان

سال ۱۷۵ : دوشنبه ۲۹ ذوالحجه	سال ۱۵۵ : سه شنبه ۱۹ جمادی الاولی
• ۱۷۶ : نوروز نداشت	• ۱۵۶ : چهارشنبه ۱ جمادی الاخری ^۱
• ۱۷۷ : سه شنبه ۱۰ محرم	• ۱۵۷ : پنجشنبه ۱۱ جمادی الاخری
• ۱۷۸ : چهارشنبه ۲۱ محرم	• ۱۵۸ : جمعه ۲۲ جمادی الاخری
• ۱۷۹ : پنجشنبه ۲ صفر	• ۱۵۹ : شنبه ۳ رجب
• ۱۸۰ : جمعه ۱۳ صفر	• ۱۶۰ : یکشنبه ۱۴ رجب
• ۱۸۱ : شنبه ۲۴ صفر	• ۱۶۱ : دوشنبه ۲۵ رجب
• ۱۸۲ : یکشنبه ۵ ربیع الاول	• ۱۶۲ : سه شنبه ۶ شعبان
• ۱۸۳ : دوشنبه ۱۶ ربیع الاول	• ۱۶۳ : چهارشنبه ۱۷ شعبان
• ۱۸۴ : سه شنبه ۲۷ ربیع الاول	• ۱۶۴ : پنجشنبه ۲۸ شعبان [۱۱۲]
• ۱۸۵ : چهارشنبه ۸ ربیع الاخر	• ۱۶۵ : جمعه ۹ رمضان
• ۱۸۶ : پنجشنبه ۱۹ ربیع الاخر	• ۱۶۶ : شنبه ۲۰ رمضان
• ۱۸۷ : جمعه ۱ جمادی الاولی	• ۱۶۷ : یکشنبه ۱ شوال
• ۱۸۸ : شنبه ۱۱ جمادی الاولی	• ۱۶۸ : دوشنبه ۱۲ شوال
• ۱۸۹ : یکشنبه ۲۲ جمادی الاولی	• ۱۶۹ : سه شنبه ۲۳ شوال
• ۱۹۰ : دوشنبه ۳ جمادی الاخری	• ۱۷۰ : چهارشنبه ۴ ذوالقعدة ^۲
• ۱۹۱ : سه شنبه ۱۴ جمادی الاخری	• ۱۷۱ : پنجشنبه ۱۵ ذوالقعدة
• ۱۹۲ : چهارشنبه ۲۵ جمادی الاخری	• ۱۷۲ : جمعه ۲۶ ذوالقعدة
• ۱۹۳ : پنجشنبه ۵ رجب	• ۱۷۳ : شنبه ۷ ذوالحجه
• ۱۹۴ : جمعه ۱۷ رجب	• ۱۷۴ : یکشنبه ۱۸ ذوالحجه

۱- در حدود ۱۱ روز فاصله پیدا شده است متن عربی ، اول یوم من جمادی الاخری (در چاپ آلمان و بیروت) .

۲- در متن عربی ص ۱۴۲ در ولایت جعفر بن محمد بر خراسان تاریخی که در سال ۱۷۰ تعیین می کند نوروز در چهارشنبه ۱۴ روز به آخر ذوالحجه مانده بوده است (یعنی روز ۱۶) ، پس با اینجا ۴۲ روز تفاوت دارد . (از افادات مجتبی مینوی) .

- سال ۲۲۰ : سه‌شنبه ۲۲ ربیع‌الآخر
 » ۲۲۱ : چهارشنبه ۳ جمادى‌الاولی
 » ۲۲۲ : پنجشنبه ۱۴ جمادى‌الاولی
 » ۲۲۳ : جمعه ۲۵ جمادى‌الاولی
 » ۲۲۴ : شنبه ۶ جمادى‌الآخری
 » ۲۲۵ : یکشنبه ۱۷ جمادى‌الآخری
 » ۲۲۶ : دوشنبه ۲۸ جمادى‌الآخری
 » ۲۲۷ : سه‌شنبه ۹ رجب [۱۱۵]
 » ۲۲۸ : چهارشنبه ۲۰ رجب
 » ۲۲۹ : پنجشنبه ۱ شعبان
 » ۲۳۰ : جمعه ۱۲ شعبان
 » ۲۳۱ : شنبه ۲۳ شعبان
 » ۲۳۲ : یکشنبه ۴ رمضان
 » ۲۳۳ : دوشنبه ۱۵ رمضان
 » ۲۳۴ : سه‌شنبه ۲۶ رمضان
 » ۲۳۵ : چهارشنبه ۷ شوال
 » ۲۳۶ : پنجشنبه ۱۸ شوال
 » ۲۳۷ : جمعه ۲۹ شوال
 » ۲۳۸ : شنبه ۱۰ ذوالقعدة
 » ۲۳۹ : یکشنبه ۲۱ ذوالقعدة
 » ۲۴۰ : دوشنبه ۲ ذوالحجه
 » ۲۴۱ : سه‌شنبه ۱۳ ذوالحجه
 » ۲۴۲ : چهارشنبه ۲۴ ذوالحجه
 » ۲۴۳ : نوروز نداشت
 » ۲۴۴ : پنجشنبه ۵ محرم

- سال ۱۹۵ : شنبه ۲۸ رجب
 » ۱۹۶ : یکشنبه ۱۹ شعبان
 » ۱۹۷ : دوشنبه ۳۰ شعبان
 » ۱۹۸ : سه‌شنبه ۱ رمضان
 » ۱۹۹ : چهارشنبه ۱۲ رمضان
 » ۲۰۰ : پنجشنبه ۲۳ رمضان
 » ۲۰۱ : جمعه ۴ شوال
 » ۲۰۲ : شنبه ۱۵ شوال
 » ۲۰۳ : یکشنبه ۲۶ شوال
 » ۲۰۴ : دوشنبه ۷ ذوالقعدة
 » ۲۰۵ : سه‌شنبه ۱۸ ذوالقعدة
 » ۲۰۶ : چهارشنبه ۲۹ ذوالقعدة
 » ۲۰۷ : پنجشنبه ۱۰ ذوالحجه [۱۱۴]
 » ۲۰۸ : جمعه ۲۱ ذوالحجه
 » ۲۰۹ : نوروز نداشت
 » ۲۱۰ : شنبه ۲ محرم
 » ۲۱۱ : یکشنبه ۱۳ محرم
 » ۲۱۲ : دوشنبه ۲۴ محرم
 » ۲۱۳ : سه‌شنبه ۵ صفر
 » ۲۱۴ : چهارشنبه ۱۶ صفر
 » ۲۱۵ : پنجشنبه ۲۷ صفر
 » ۲۱۶ : جمعه ۸ ربیع‌الاول
 » ۲۱۷ : شنبه ۱۹ ربیع‌الاول
 » ۲۱۸ : یکشنبه ۱ ربیع‌الآخر
 » ۲۱۹ : دوشنبه ۱۱ ربیع‌الآخر

سال ۲۷۰ : سه‌شنبه ۲۱ شوال	سال ۲۴۵ : جمعه ۱۶ محرم
۲۷۱ : چهارشنبه ۲ ذوالقعدة	۲۴۶ : شنبه ۲۷ محرم
۲۷۲ : پنجشنبه ۱۳ ذوالقعدة	۲۴۷ : یکشنبه ۸ صفر
۲۷۳ : جمعه ۲۴ ذوالقعدة	۲۴۸ : دوشنبه ۱۹ صفر
۲۷۴ : شنبه ۵ ذوالحجه	۲۴۹ : سه‌شنبه ۱ ربیع‌الاول
۲۷۵ : یکشنبه ۱۶ ذوالحجه	۲۵۰ : چهارشنبه ۱۱ ربیع‌الاول [۱۱۶]
۲۷۶ : دوشنبه ۲۷ ذوالحجه	۲۵۱ : پنجشنبه ۲۲ ربیع‌الاول
۲۷۷ : نوروز نداشت	۲۵۲ : جمعه ۳ ربیع‌الآخر
۲۷۸ : سه‌شنبه ۸ محرم	۲۵۳ : شنبه ۱۴ ربیع‌الآخر
۲۷۹ : چهارشنبه ۱۹ محرم	۲۵۴ : یکشنبه ۲۵ ربیع‌الآخر
۲۸۰ : پنجشنبه ۱ صفر	۲۵۵ : دوشنبه ۶ جمادى‌الاولی
۲۸۱ : جمعه ۱۱ صفر	۲۵۶ : سه‌شنبه ۱۷ جمادى‌الاولی
۲۸۲ : شنبه ۲۲ صفر	۲۵۷ : چهارشنبه ۲۸ جمادى‌الاولی
۲۸۳ : یکشنبه ۳ ربیع‌الاول	۲۵۸ : پنجشنبه ۹ جمادى‌الآخری
۲۸۴ : دوشنبه ۱۴ ربیع‌الاول	۲۵۹ : جمعه ۲۰ جمادى‌الآخری
۲۸۵ : سه‌شنبه ۲۵ ربیع‌الاول	۲۶۰ : شنبه ۱ رجب
۲۸۶ : چهارشنبه ۶ ربیع‌الآخر	۲۶۱ : یکشنبه ۱۲ رجب
۲۸۷ : پنجشنبه ۱۷ ربیع‌الآخر	۲۶۲ : دوشنبه ۲۳ رجب
۲۸۸ : جمعه ۲۸ ربیع‌الآخر [۱۱۸]	۲۶۳ : سه‌شنبه ۴ شعبان
۲۸۹ : شنبه ۹ جمادى‌الاولی	۲۶۴ : چهارشنبه ۱۵ شعبان
۲۹۰ : یکشنبه ۲۰ جمادى‌الاولی	۲۶۵ : پنجشنبه ۲۶ شعبان
۲۹۱ : دوشنبه ۱ جمادى‌الآخری	۲۶۶ : جمعه ۷ رمضان
۲۹۲ : سه‌شنبه ۱۲ جمادى‌الآخری	۲۶۷ : شنبه ۱۸ رمضان
۲۹۳ : چهارشنبه ۲۳ جمادى‌الآخری	۲۶۸ : یکشنبه ۲۹ رمضان [۱۱۷]
۲۹۴ : پنجشنبه ۴ رجب	۲۶۹ : دوشنبه ۱۰ شوال

- سال ۳۲۰ : دوشنبه ۹ ربیع الآخر
 > ۳۲۱ : سه‌شنبه ۲۰ ربیع الآخر
 > ۳۲۲ : چهارشنبه ۱ جمادى الاولى
 > ۳۲۳ : پنجشنبه ۱۲ جمادى الاولى
 > ۳۲۴ : جمعه ۲۳ جمادى الاولى
 > ۳۲۵ : شنبه ۴ جمادى الاخرى
 > ۳۲۶ : یکشنبه ۱۵ جمادى الاخرى
 > ۳۲۷ : دوشنبه ۲۶ جمادى الاخرى
 > ۳۲۸ : سه‌شنبه ۷ رجب
 > ۳۲۹ : چهارشنبه ۱۸ رجب [۱۲۰]
 > ۳۳۰ : پنجشنبه ۲۹ رجب
 > ۳۳۱ : جمعه ۱۰ شعبان
 > ۳۳۲ : شنبه ۲۱ شعبان
 > ۳۳۳ : یکشنبه ۲ رمضان
 > ۳۳۴ : دوشنبه ۱۳ رمضان
 > ۳۳۵ : سه‌شنبه ۲۴ رمضان
 > ۳۳۶ : چهارشنبه ۵ شوال
 > ۳۳۷ : پنجشنبه ۱۶ شوال
 > ۳۳۸ : جمعه ۲۷ شوال
 > ۳۳۹ : شنبه ۸ ذوالقعدة
 > ۳۴۰ : یکشنبه ۱۹ ذوالقعدة
 > ۳۴۱ : دوشنبه ۱ ذوالحجه
 > ۳۴۲ : سه‌شنبه ۱۱ ذوالحجه
 > ۳۴۳ : چهارشنبه ۲۲ ذوالحجه
 > ۳۴۴ : نوروز نداشت

- سال ۲۹۵ : جمعه ۱۵ رجب
 > ۲۹۶ : شنبه ۲۶ رجب
 > ۲۹۷ : یکشنبه ۷ شعبان
 > ۲۹۸ : دوشنبه ۱۸ شعبان
 > ۲۹۹ : سه‌شنبه ۲۹ شعبان
 > ۳۰۰ : چهارشنبه ۱۰ رمضان
 > ۳۰۱ : پنجشنبه ۲۱ رمضان
 > ۳۰۲ : جمعه ۲ شوال
 > ۳۰۳ : شنبه ۱۳ شوال
 > ۳۰۴ : یکشنبه ۲۴ شوال
 > ۳۰۵ : دوشنبه ۵ ذوالقعدة
 > ۳۰۶ : سه‌شنبه ۱۶ ذوالقعدة
 > ۳۰۷ : چهارشنبه ۲۷ ذوالقعدة
 > ۳۰۸ : پنجشنبه ۸ ذوالحجه
 > ۳۰۹ : جمعه ۱۹ ذوالحجه [۱۱۹]
 > ۳۱۰ : شنبه ۱ محرم
 > ۳۱۱ : نوروز نداشت
 > ۳۱۲ : یکشنبه ۱۱ محرم
 > ۳۱۳ : دوشنبه ۲۲ محرم
 > ۳۱۴ : سه‌شنبه ۳ صفر
 > ۳۱۵ : چهارشنبه ۱۴ صفر
 > ۳۱۶ : پنجشنبه ۲۵ صفر
 > ۳۱۷ : جمعه ۶ ربیع الاول
 > ۳۱۸ : شنبه ۱۷ ربیع الاول
 > ۳۱۹ : یکشنبه ۲۸ ربیع الاول

سال ۳۴۸ : یکشنبه ۶ صفر

➤ ۳۴۹ : شنبه ۱۷ صفر

➤ ۳۵۰ : سه‌شنبه ۲۸ صفر

سال ۳۴۵ : پنجشنبه ۳ محرم

➤ ۳۴۶ : جمعه ۱۴ محرم

➤ ۳۴۷ : شنبه ۲۵ محرم

فصل هفتم

[۱۲۱] در بیان برخی از حوادث عبرت انگیز

که در سالهای هجری اتفاق افتاد

در «کتاب اصفهان» در این باب سخنان بسیاری آمده است و من اندکی از آن را در اینجا می آورم :

محمد بن موسی خوارزمی در کتاب تاریخ خود نوشته است که : بد سال ۹۴ هجری دهم آزار زلزله‌هایی در جهان آغاز شد و چهل روز ادامه یافت و بناهای بلند و نیز خانه‌های شهر انطاکیه را ویران ساخت . آن گاه به سال ۹۸ بار دیگر زلزله‌ها به وقوع پیوست و ۶ ماه دوام یافت .

و محمد بن جریر طبری گوید : در سال ۲۲۲ هجری در ولایات سرخس و مرو رود قسمی از موش به شمار فراوان ظاهر شد . مردم از دفع آنها ناتوان شدند و موش زبانهای بسیار رسانید و غلات و ولایات مذکور را تباه کرد ، و سپس با وقوع مرگ و میر ، موشها نیز از میان رفتند . و نیز در سال ۲۲۵ در اهواز زمین لرزه واقع شد و چهار شبانه روز دوام یافت و کوهی را که مشرف بدانجا بود بشکافت .

شخص دیگری گوید : در سال ۲۳۴ به هنگام خلافت « متوکل » باد سخت و سمومی - که پیش از آن نظیرش دیده نشده بود - وزید و مردم را بیمناک

ساخت. این باد مدت پنجاه و اند روز از سوم حزیران (روز عرفه) تا آخرین روز تموز دوام داشت و کوفه و بغداد و واسط و بصره را فراگرفت و از آنجا به عبادان (آبادان) سرازیر شد و از واسط به اهواز رفت و رهگذران و قافله‌ها را کشت و کسی از آفت باد، جان بدر نبرد. آن‌گاه به اهواز بازگشت و به سوی همدان حرکت کرد و ۲۰ روز در آنجا بوزید و کشتزارها را سوزانید. سپس همدان را ترک کرد و چون تیری به موصل رسید و بیابان سنجار را فراگرفت، و مردمان یا ستوران را که از آنجا می‌گذشتند و نیز درختان را نابود ساخت و در موصل همچنان می‌وزید و مردم را از رفت و آمد باز می‌داشت، و بدین‌سان بازارها تعطیل شد و حمل‌خوار بار و کالا در میان دیهها و شهر متوقف گردید. در سال ۲۴۱ باد سردی از سرزمین ترک برخاست و به سرخس سرازیر شد و مردمان را بکشت، زیرا سرمای باد ایشان را فرو می‌گرفت و به زکام مبتلا می‌شدند و می‌مردند. این باد از سرخس به نیشابور گذشت و از آنجا بازگشت و به سوی ری رفت و از آنجا به همدان سپس به حلوان رسید و در اینجا دوشنبه شد: شعبه‌ای در طرف راست به سامره و شعبه دیگر در طرف چپ به بغداد رفت و مردم را به سرفه و زکام شبیه به صدام مبتلا کرد. آن‌گاه از بغداد به واسط و از آنجا به بصره و از آنجا به اهواز رسید.

در همین سال یعنی ۲۴۱ به روایت محمد بن جریر مردم قومس (کوهس) به زمین لرزه و فروشدن به زمین دچار آمدند و این دو بلا عموم مردم شهر امارت (دارالاماره؟) را فراگرفت، و سپس آتشی از هوا بدیشان رسید و مردم بسیاری را بسوزانید. و خبر این حادثه از یمن به پادشاهی موسوم به سقرا در مسیر جبل رسید.

امام عبدالله بن محمد بن موسی بن محمد بن ابراهیم گوید: به هنگام خلافت «مستعین» مشتری و مریخ و زهره و عطارد در برج سرطان گرد آمدند و در زیر شعاع خورشید، در آخر برج مقترن شدند، و چنین اتفاق افتاد که ماه ۱- صدام به کسر اول، درد نیم سر (مهنب‌الاسماء) بیماری است ستور را.

نیز با آنها قران یافت، در نتیجه ابر و باران شدید و ظلمات و رعد و برق، زمین را فراگرفت و ۶ ساعت تمام از روز دوام داشت. هوا چنان سرد شد که مردم سامره جامه پوشیدند، و این واقعه در تموز (ماه اول تابستان) بود. به دنبال ابر و باران، قوس قزح در سمت مشرق پدید آمد و سپس قوس قزح دیگری در اندرون آن نقش بست، و این به سبب آبهای فراوانی بود که از ابر ریخته بود. هر حادثه مفراطی که در فضا پدید آید و خارق العاده باشد در عالم هستی کیفیات مفراطه به وجود می آورد. [۱۲۳]

شخص دیگری گوید: به سال ۲۵۸ در اهواز و عراق بیماری وبا شیوع یافت که از ناحیه «عسکر مکرم» برخاسته و طولاً به قرقسیا^۱ از ولایت فرات و عرضاً به حلوان و حدود آن رسیده بود، و آغاز آن از صحرای عرب بود. این بیماری چنان شدت یافت که سلطان از بغداد به شمارش دفن شدگان فرمان داد و معلوم شد که تعداد آنها هر روز مابین ۵۰۰ تا ۶۰۰ تن است.

محمد بن جریر طبری گوید: در همین سال در صیمره ویرانی بزرگی روی داد که قسمت اعظم شهر فرو افتاد و بیش از بیست هزار تن کشته شدند. همو گوید: به سال ۲۷۶ نهر الصله شکافته شد و در حوضی منقور از سنگ، هفت قبر پدید آمد. بدنهای و کفنهای مردگان سالم مانده بود و از آنها بوی مشک به مشام می خورد و نوشته‌ای نیز بدان جا بود که چگونگی آن معلوم نشد. در میان مردگان جوانی زیبا رو بود که در لگن خاصره اش ضربتی دیده می شد.

همچنین گوید: به سال ۲۷۸ آب نیل خشک شد و این واقعه برای مردم آنجا بی سابقه بود و در جمله اخبار امم گذشته نیز مانند آن را نشنیده بودند.

و نیز گوید: به سال ۲۸۰ خورشید کسوف کرد و تاریکی چندین ساعت

۱- قرقسیا معرب کرکیسیاست که مأخوذ از کرکیس (فرستادن اسبان مسابقه) است. (مجمع البلدان یا قوت به نقل از حمزة اصفهانی).

همه جا را فراگرفت. آن گاه به هنگام عصر در ناحیهٔ دنبل باد سیاهی وزید و تا نلث شب ادامه یافت. سپس زلزله و خسوف رخ داد، و جزگروه اندکی همه هلاک شدند، و به سلطان آگاهی رسید که در یک روز بیشتر از سی هزار تن بر اثر ویرانی کشته شده‌اند. این بلا پنج روز ادامه یافت و به دستور سلطان^۱ مردگان پنج روزه را شمردند و شمارهٔ آنها به صد و پنجاه هزار تن رسید.

طبری همچنین گوید: به سال ۲۸۴ منجمان گفتند که اقلیم جهان به وسیلهٔ طوفان از هم جدا خواهد شد، اما پیش بینی آنان تحقق نیافت، و در این سال مردم دچار قحط شدند و آبهای جهان بخشید.

و نیز گوید: به سال ۲۸۵ ده روز مانده از ربیع‌الاول، در کوفه و نواحی آن باد زردی برخاست و سپس سیاه شد و یک شبانه روز همچنان می‌وزید و به دنبال آن بارانی سخت با رعدهای مهیب و برقه‌های بیابری و در احمدآباد و نواحی آن سنگهای سفید و سیاه با وزنهای مختلف فرو افتاد، که در میان آنها برخی مانند سنگ عطر (فهر العطر)^۲ بود. واقعهٔ باد و باران در بصره نیز روی داد، اما در آنجا سنگ نیفتاد بلکه تگرگ بارید که دانه‌های آن ۱۵۰ درم بود. طبری همچنین گوید: به سال «۳۰۵»^۳ از مرو نامه‌ای به سلطان رسید حاکی از این که گروهی از بازوی شهر مرو به وسیلهٔ نقبی گذشته و غاری کشف کرده و به اطاقی رسیده‌اند و در آنجا هزار سر آدمی در سگه‌ها دیده‌اند که در گوش هر یک از آنها رقعته‌ای است و نام صاحب سر را در آن نوشته‌اند.

اما حوادثی خارق‌العاده که از اصفهان یاد می‌کنم هشت واقعه است و در

۱- «سلطان» در تاریخ طبری و کتب دیگر آن = همد به معنی دارالخلافه و دولت و دستکام حکومت به کار می‌رفته‌است. (از افادات مجتبی مینوی).

۲- فهر (به کسر اول) در نزد پزشکان سنگ رقیقی است که بدان داروها را بسایند (المنجد).

۳- تاریخ طبری که در دست‌ماست تا ۳۰۲ بیشتر ندارد، این‌اثیر نسخه‌ای دیده بود که تا ۳۰۳ داشته و می‌گوید این‌قسمت الحاقی است (نقل از استاد مینوی).

میانه سالهای ۲۹۱ تا ۳۴۴ اتفاق افتاده . از آن جمله به سال ۲۹۱ در ماه خرداد روز خرداد غلات پیش از فصل درو رسیده بود . باد سردی وزید و همه را تباه کرد و سنبلها همه بی‌دانه گردید و مردم نظیر این حادثه را در فصل گرما ندیده و نشنیده بودند .

به سال ۳۱۰ در رودخانه زرین رود (زاینده رود) بیش از اندازه و به خلاف عادت مدروی داد . آب چنان بالا آمد که بر پشت پلها رسید و مردم نتوانستند از آنها بگذرند و نامه‌ها را به چوبه تیرها می‌بستند و آنها را از دروازه شهر (اصفهان) به ناحیه ورزق آباد می‌انداختند . مردم شهر برجان خود سخت بیمناک شدند ، زیرا آب رودخانه یکسوی بارو را فرا گرفته و قسمتی از آن را سوراخ کرده بود . اما پس از مدتی آب پایین آمد و رو به کاهش گذاشت .

در اواخر سال ۳۲۳ و آغاز سال ۳۲۴ گرسنگی به مردم اصفهان مسلط شد و به اوج شدت رسید و از مردم دو شهر اصفهان^۱ بیش از دویست هزار تن کشته شدند .

من حوادث این سالرا در کتاب اصفهان استقصا کردم و در اینجا اندکی از آن حوادث را آورده‌ام .

به سال ۳۳۰ روز بیستم آبان ماه برف بارید و در اصفهان نزول برف در چنین ماهی بی‌سابقه بود .

به سال ۳۳۲ صبح نوروز مردم اصفهان زمین را از برف پوشیده دیدند به طوری که ناچار از روفتن آن شدند ، و نظیر این برف به هنگام بهار تا آن زمان دیده نشده بود ؛ و به دنبال برف [۱۲۵] سرمای سختی پدید آمد و مردم در حالی نوروز را آغاز می‌کردند که درختان آسیب دیده بود . این آسیب به

۱- در قدیم اصفهان شامل دویختس به نامهای یهودیه و شهرستان بوده است که از یکدیگر دو میل فاصله داشته‌اند . یهودیه بزرگتر از شهرستان و در حدود دو برابر آن بوده است . رك ، صورة الارض ابن حوقل ترجمه نکارنده ، ص ۱۰۵ و ۱۰۶ .

همه سرزمین‌های مشرق رسید و در آن سال مردم بی‌میوه ماندند .

به سال ۳۳۳ در بغداد گرسنگی سختی اتفاق افتاد و مردمان پراکنده شدند و مرگ آنان را گرفت ، چه مردان به شهرهای دیگر رفتند و زنان در خانه‌ها ماندند . دختران پرده‌نشین بیست بیست با اتکا به یکدیگر از خانه‌ها بیرون آمده ، در راه‌ها حرکت می‌کردند و فریاد می‌زدند : الجوع الجوع ! و چون یکی می‌افتاد همه بر روی خود می‌افتادند و می‌مردند . در بغداد مردی شوشی توانگر به نام بحیبی بن زکریا بود ، هزار دوشیزه را در خانه خود پناه داد و در تمام مدت گرسنگی آنان را اطعام کرد و سپس همه آنان را به همسری داد و چیزشان را نیز فراهم کرد .

به سال ۳۳۴ ، ملخ^۱ در روستای تیمره بزرگ فراوان شد و مردم از تحصیل غلات نومید شدند و به اندیشه جلاوطن افتادند . در این هنگام دسته پرنندگان از نوع باز که بزرگتر از گنجشک بودند به روستا آمدند و بر درختان بیشه‌ای واقع در حوالی ضیعه‌ای از آن پسران معمر، نشستند . گروهی از مردم آن ضیعه که آنها را دیده بودند ، به من نقل کردند که یکی از آن پرنندگان صبحگاهان به بالای درختی در آن بیشه می‌پرید و پیاپی جیک جیک می‌کرد و پرنندگان دیگر به دسته‌های متعدد تقسیم می‌شدند و هر دسته به یکی از ضیعه‌های روستا سرازیر شده ، ملخها را می‌خوردند ، تا چینه دان آنها از ملخ پر می‌شد آن‌گاه به سوی آب رفته ، به وسیله آن خود را سرد می‌کردند و پس از بیرون آمدن از آب محتوی چینه‌دان خود را دفع می‌کردند و تا شامگاهان همچنین ملخها را می‌خوردند و سپس به سوی درختان بیشه باز می‌گشتند و سحرگاهان کار خود را از سر می‌گرفتند . سرانجام در یکی از روزها بیشه را ترك کردند و تاکنون کسی آنها را ندیده است .

۱- در متن عربی «قمل» است و آن به ضم اول و تشدید و فتح دوم معانی ملخ

بی‌پر ، مورچه ، کرمکی سرخ بال ، کرمی خرد مانند کته ، کرمی چون ملخ گنده بوی آمده (رك ، آنتدراج) و در ترجمان البلاغه به «ملخ پیاده» معنی شده است .

در ماه محرم از سال ۳۴۴ در اصفهان بیماری خون و صفرا پدید آمد و مردم بدان مبتلا شدند ، و در همه خانه‌های [۱۲۶] دو شهر (دوبخش اصفهان) مردان و زنان و کودکان را فروگرفت . این بیماری دو تا هفت و گاهی تا ده روز طول می کشید و گاهی در خانه‌هایی که ساکنانش بیشتر از بیست تن بودند همه را فرو می گرفت ، بهترین چاره این بیماری رگ زدن (فصد) بود .

این مرض از اهواز به اصفهان آمد و بدان جا نیز از بغداد آمده بود . از بغداد به واسط و از آنجا به بصره رسید و در این شهر بیماری وبا نیز بدان پیوست تا آنکه هر روز میان هزار و هزار دو بیست تن می مردند . و از بصره به اهواز رسید و از آنجا به دو سو حرکت کرده ، در طرف راست به سوی ارجان و از آنجا به سایر ولایات فارس ، و در طرف چپ به اصفهان رفت و سرانجام بر طرف شد .

در همین سال یعنی ۳۴۴ سه روز مانده از ربیع الاخر ، در روز آذر از مرداد ماه به هنگام ظهر بارانی همراه با رعد و برق بیاید و آب از ناودانها جاری شد و در همین حال آفتاب به روی زمین می تابد و ابری آن را نبوشانده بود . شبانگاه ابر تراکم شد و باران پس از آنکه رو به کاهش گذاشته بود ، دوباره شدت یافت و تبدیل به رگبار همراه با رعد و برق ترس آور گردید ، و سراسر شب همچنان می بارید . آن گاه در ثلث اول شب غرضی ترس آور از آسمان برخاست و هنگام صبح به سبب پر شدن جویها ، راهها از سیلاب بسته شده بود . روز بعد یعنی روز اشد شبانگاه از افق ناحیه مغرب برق بدرخشید ، و چون آتشی فروزان دوام یافت و به سوی جنوب دایر مدار حرکت می کرد تا در پایان شب به مشرق شتاء (۴) رسید . این برق پیاپی می آنکه آرام گیرد می درخشید و رعد نداشت . صبح روز بعد یعنی در «روز آسمان» مردم مشاهده کردند که سراسر رودخانه پر از آب آمیخته به گل بدبو بود که در سرخی و تیرگی نظیر آن دیده نشده بود ، و بنا به تخمین بعضی از مردم در رودخانه بجز چشمه‌ها ، سی آسیاب آب بود ؛ سپس افزونی گرفت و از رودخانه بالا رفت و جزایر را فراگرفت و

هنگام ظهر به حد نهایت رسید و مردم آب رودخانه را به هزار آسیاب تخمین زدند و همچنان [۱۲۷] مدت ۱۴ روز در زیادت و تیرگی بماند . هرگاه نظیر این گونه حوادث خارق‌العاده تدوین نشود تباهی می‌یابد و گفتار حکایت‌کننده آن پذیرفته نمی‌شود .

به سال ۳۵۰ يك طرف از بنای موسوم به «سارویه» که در اندرون شهر «جی» قرار داشت ویران شد و خانه‌ای پدیدآمد که در آن در حدود ۵۰ بار پوست بود . این پوستها به خطی که کسی مانند آن را ندیده بود نوشته شده بود ، و معلوم نشد که این پوستها چه زمان در این بنا نهاده شده است .

درباره وضع این محل شکفت‌آور از من پرسیدند . کتابی از ابو معشر منجم که به «کتاب اختلاف الزیجه» ترجمه شده بود ، نزد مردم بردم . ابو معشر در آنجا می‌گوید : پادشاهان برای حفظ دانشها و به سبب علاقه شدیدی که در سراسر روزگار به بقای آنها داشتند و نیز به سبب ترس از اینکه حوادث جوی و یاقات زمینی آنها را نابود کند ، لوحهایی برای نوشتن مطالب برگزیدند که در مقابل حوادث پایدارتر و از تعفن و پوسیدگی مصون باشد ، و آن پوست درخت خدنگ موسوم به توز^۱ بود . مردم هند و چین و ملل دیگری که در مجاورت آنان بودند از آنان پیروی کردند . و همچنین این پوست را به سبب استواری و لغزندگی که داشت به کمان‌هایی که بدان تیر می‌انداختند می‌پیچیدند و مدت بسیاری بر کمانها می‌ماند .

چون پادشاهان مذکور برای نگهداری دانش‌های خود و ثبت آنها بهترین لوحها را یافتند ، در سراسر زمین و شهرها و اقلیم‌ها بگشتند تا زمینی پیدا کنند که از زلزله و خسوف بدور و خاکش سالم و کم عفونت و گل آن چسبندتر و پایدارتر باشد و چون بنایی از آن بسازند روزگاری بجا بماند . بلاد و سرزمین‌های مختلف را ییازمودند و در زیر گنبد آسمان شهری جامع به اوصاف مذکور جز «جی» - که در زمانهای بعد حدود آن تعیین شد - ندیدند . آن‌گاه به

۱- بروزن روز معرب توز . رك ، فرهنگ فارسی دکتر معین .

قهنندز (کهن دژ) که در اندرون شهر «جی» بود، آمدند و دانش‌های خود را در آنجا به ودیعه نهادند که تا زمان ما باقی است و «سارویه» نامیده می‌شود.

به وسیلهٔ این بنا مردم دانستند که چه کسانی بدانجا آمده‌اند. شرح این سخن آنکه سالها قبل از زمان ما قسمتی از این بنا ویران شد و در آنجا خانه‌ای ساخته از گل سخت پدید آمد. در آن خانه کتا‌بهای بسیاری از پیشینیان که بر پوست توز نوشته شده و انواع دانشهای گذشتگان به خط فارسی قدیم بر آنها مندرج بود به دست افتاد و برخی از آن نوشته‌ها توسط کسی که به اهمیت آن پی برده بود خوانده شد.

از جملهٔ آنها نامه‌ای از آن یکی از پادشاهان گذشتهٔ ایران بود که در آن نوشته بود: «طهمورث پادشاه دوستدار دانش‌ها و دانشمندان بود. پیش از آنکه حادثهٔ غربی آسمانی رخ دهد، وی آگاه شده بود که بارانهای فراوان بیابی و بیرون از حد و عادت خواهد بارید و از نخستین روز پادشاهی تا آغاز وقوع این حادثه ۲۳۱ سال و ۳۰۰ روز بود، و منجمان از هنگام آغاز پادشاهی وی را از این حادثه که از مغرب شروع شده نواحی مشرق را فرا می‌گیرد بیم می‌دادند. طهمورث فرمان داد که مهندسان بهترین ناحیهٔ کشور او را از حیث سلامت خاک و هوا برگزینند. آنان محل بنای معروف به سارویه را برگزیدند که هم اکنون در اندرون شهر «جی» باقی است. آن گاه این بنای استوار را به فرمان او ساختند، و پس از آنکه آماده شد دانشهای فراوانی را که در رشته‌های گوناگون بود، از خزانهٔ خود بدانجا انتقال داد و آنها را بر پوست توز نوشتند و در جانی از آن بنا قرار دادند تا پس از رفع حادثه برای مردم باقی بماند.

در این بنا کتایی منسوب به یکی از حکمای پیشین نیز وجود داشت که سالها و ادوار معلوم برای استخراج اوساط کواکب و علل حرکات آنها در آن آمده بود، و مردم روزگار طهمورث و ایرانیان پیش از وی آن را «سالها و ادوار هزارات» می‌خواندند. بیشتر دانشمندان و پادشاهان هند که روزگاری وجود داشتند و نیز پادشاهان پیشین ایران و کلدانیان قدیم که همان بابلیان خرگاه -

نشین در دوران اول بودند، اوساط کواکب را از سالها و ادوار مذکور استخراج می‌کردند، زیرا طهمورث از میان زیج‌های روزگار خود آن را برای نگهداری برگزید، چه همه آنها را آزمودند و به نظر او و کسان دیگری که در زمان او بودند، این کتاب صحیح‌ترین و مختصرترین آنها بود، و منجمان که در آن روزگار در حضور پادشاهان می‌بودند از آنها زیجی استخراج کردند و «زیج شهریار» ش نامیدند یعنی شاه و امیر زیجها.

این زیج در مواردی که پادشاهان می‌خواستند حوادث جهان را بدانند، مورد استفاده قرار می‌گرفت و همین نام (زیج شهریار) در روزگار گذشته و نو برای اهل فارس باقی ماند، و نیز در نزد اکثر ملل از آن روزگار تا زمان ما دارای اعتبار گردید و چنان پنداشتند که احکام نجومی تنها بر کواکبی که در آن زیج تعیین شود درست است.

تا اینجا آنچه گفته شد قول ابومعشر در وصف بنای پابرجای اصفهان بود. وی یکی از سراهای این بنا را که کما بیش از هزار سال پیش فرو ریخته، ستوده و از آن به زیج شهریار تعبیر کرده است. اما سرایبی که به سال ۳۰۵ هجری فرو ریخت سرایبی دیگر بود که محلش معلوم نشد و به نظر می‌آمد که بی‌روزنه بوده است، و پس از فرو ریختن، کتابهای بزرگ و مکتوب که خواندن آنها ممکن نشد و خط آنها نیز به خطوط ملتهای دیگر شباهت نداشت به دست آمد. باری این بنا یکی از آثار پابرجای بلاد مشرق است چنانکه بنای مصر موسوم به هرم یکی از آثار پابرجای سرزمین مغرب است. و خدا دانایتر است.

فصل هشتم

در بیان آشوبی که به عهد بنی‌عباس در بغداد اتفاق افتاد

در این آشوب قسمتی از بغداد ویران شد و ساکنانش جلای وطن کردند تا آنکه خداوند باز ماندگان را با ابوالحسین بویه یاری داد .

حکومت بنی‌عباس به سال ۲۳۲ آغاز شد و در مدت ۱۷۷ سال، ۱۸ تن با ثبات نسبی خلافت کردند ، زیرا حوادث دوران حکومت آنان اندک مدت و زودگذر بود، تا آنکه در پایان سال ۳۰۸ هجری به روزگار سیزدهمین سال خلافت «مقتدر» فتنه و آشوب در دارالخلافت آغاز شد و هیبت خلافت از دل لشکریان و رعیت برفت و خزانه از اموال تهی گشت و حتی ذخایر بیت المال نیز تباد شد ؛ و این فتنه مدت ۲۵ سال دوام یافت .

سال ۳۰۸ :

در روز جمعه ۶ روزمانده از ذوالقعدة سال ۳۰۸ فتنه آغاز شد و مردم بر سلطان شوریدند ، و سبب آن بود که سلطان غلات سواد (ناحیه واقع در میان دجله و فرات) را به مقاطعه حامد بن عباس داده بود . قیمت غلات گران شد و دسترسی به طعام بر عامه مردم حتی بر بیشتر خواص نیز دشوار گردید . چون دو تن خطیب به بالای منبرها واقع در مشرق و مغرب مسجد رفتند ، عوام حمله

کرده، آن دو راه به آخر مسجد انداختند^۱. آن گاه به مقصوره‌ها [محرابها] هجوم بردند و منبرها را شکستند و از سلطان بیزاری نمودند. مأموران در راهها به آشوبگران حمله کردند و بقیه روز جمعه و نیز شبه و اوایل یکشنبه را با ایشان به جنگ پرداختند. آن گاه بازار باب‌الطاق را آتش زدند، و بدین سان عوام شکست یافتند و با کشته شدن گروهی از لشکریان و رعایا فتنه از میان برخاست.

سال ۳۱۱:

در ۶ روز مانده به آخر ربیع‌الاول از سال ۳۱۱ قمرمطیان^۲ به بصره درآمدند و امیر آنجا سبک مفلحی و نیز گروهی از مردم را بکشتند و از اموال آنجا هر چه می‌توانستند بر پشت گیرند برداشتند و به بحرین بردند. در بغداد بر عاملان و کاتبان بسی ستم کردند. ابن فرات وزیر سلطان و پسرش محسن اموال را منحصراً در اختیار خود گرفتند و در بیت‌المال گرد آوردند و به ستمکاری و تعذیب و کشتن مردم پرداختند، و چنین کاری در دولت اسلامی بر عاملان و کاتبان هرگز روا نداشته بودند. در این دوره، مصادره از حدودی که پیش از آن بود تجاوز کرد و مصادره حامد بن عباس به دو میلیون و هفت صد هزار دینار بالغ شد^۳.

سال ۳۱۲:

در ده روز مانده به آخر محرم از سال ۳۱۲ قمرمطیان در بادیه به

۱- متن عربی چنین است: فلما صد الخطیبان منبری الجانب الشرقي وجانب-الغربي رميا بأخر المسجدین.

۲- در تجارب‌السلف (ص ۱۹۶) آمده، در ایام مکتفی (خلیفه عباسی ۲۸۹-۲۹۵) فرامطه که قومی‌اند از خوارج و بدروغ دعوی می‌کنند که از فرزندان علی‌اند ظاهر شدند... مکتفی لشکری بفرستاد تا با ایشان جنگ کردند... و آن فتنه منقطع شد.

۳- در مجمل (ص ۳۷۲) چنین است: و حامد بن عباس به دو بار هزار هزار و هفت صد هزار دینار موافقت (شاید موافقت) بست. ظاهراً مراد این است که وی را به پرداخت مبلغ مذکور محکوم کردند.

«رمل‌الهبیر»^۱ به قافله‌های حاجیان [۱۳۱] حمله بردند ، مردان سلطان را اسیر کردند و حاجیان را کشته ، زنان را اسیر گرفتند و اموال را غارتیدند و شماسیه^۲ را برگرقتند، و سراسر بلاد اسلام بدین مصیبت گرفتار شده بود .

سال ۳۱۳ :

در ذوالقعدة سال ۳۱۳ نیز قرمطیان به حاجیان حمله کردند ، و اینان در صحرا پراکنده شدند و گروهی که نجات یافته بودند عریان و پابرنه باز گشتند ، و در این سال حج باطل شد . آن‌گاه قرمطیان ۹ روز مانده از ذوالقعدة به کوفه درآمدند و مردم را کشتند و با اموالی که غارتیده بودند باز گشتند .

سال ۳۱۵ :

در نیمه ربیع‌الاول از سال ۳۱۵ سواران برسلطان (مقتدر) شوریدند و به باب خاصه رفتند و به خانه حمله بردند تا به مصاف رسیدند . آن‌گاه به مصلى رفتند . فردای آن روز به شهر درآمد ، فریادکنان به باب‌الطاق و رصافه نزدیک شدند و با بانگ بلند مقتدر را دشنام دادند و سوگندان مغلظ یاد کردند که نمازشان باطل است چنانکه حج ایشان باطل گردیده ، زیرا وی موجب تعطیل حج شده و مرزها را فرو گذاشته است .

فردای آن روز به قصر معروف به ثریا درآمدند و همه را سوزانیدند و خزاین آن را برگرقتند و قبه و قصر معروف به «اترجه» و «کوکب» را ویران

۱- هبیر به فتح اول نام ریکزاری است در راه مکه ، و در لغت به معنی زمین پست است که اطراف آن بلند باشد ، رك ، معجم‌البلدان .

۲- یاقوت گوید : شَمَاسِيَّة منسوب به برخی از شَمَاسان (مهران ترسیان) نصاری است و شماسیه در مجاورت دارالروم در بالای شهر بغداد قرار داشته ، و باب شماسیه که خانه معزالدوله بویی در آنجا بود بدان منسوب است ، نیز شماسیه نام محله‌ای است در دمشق . عبارت متن عربی چنین است :

«و انتهب الاموال اخذ الشماسية» و ظاهراً بنا بر آنچه ترجمه شد «واخذ الشماسية»

باید باشد . در مجمل‌التواریخ بدین نام اشاره نشده است ، رك ، ص ۳۷۲

ساختند و ابزار و کالا و حیوانات و پرندگان آن را با خود بردند .
 سحرگاه روز بعد به «حلبه»^۱ آمدند و درهای آن را سوزانیدند و
 سپس به قصر موسوم به «حسنی» که مقتدر بدان می‌نشست روی نمودند و تاشامگاه
 در آنجا شورش می‌کردند ، و سحرگاه روز بعد به قصر «بدیع» رفتند ، اما سلطان
 «بلیق»^۲ خادم را فرستاد و عطیه‌هایی بدیشان داد تا خاموش شدند .
 رومیان نیز به مرز شمشاط حمله کردند و درقبله «مسجد جامع» آنجا
 مردم را سربریدند و هرچه یافتند برگرفتند و همه مردم آنجا را اسیر کردند و
 ربض شهر مالاطیه را سوزانیدند .

در هفتم ماه شوال قرمطیان به کوفه ، که مردمان آن امن یافته بودند ،
 درآمدند و به اموال سلطان و خواربار که برای راه مکه آماده شده بود ، از جو
 و آرد و توشه دست یافتند .

در ۹ روز مانده از شوال قرمطیان به «ابن ابی الساج» حمله بردند ، و
 بسیاری از لشکر او را کشتند و گروه زیادی از مردم در رود فرات غرق شدند ،
 و خود ابن ابی الساج اسیر افتاد . چون خبر این واقعه به بغداد رسید ، مردم و
 لشکریان شوریدند و «حجریه» نیز طغیان کردند و با مقتدر در سخن درشتی
 کردند و گفتند: «جای خود فروگذار تا کسی دیگر که تدبیر و سیاست مملکت‌داری
 می‌داند به جای تو بنشیند.» همه ساکنان ناحیه غربی از ترس قرمطیان به ناحیه
 شرقی رفتند و ترس در دل لشکر و رعیت و سلطان راه یافت . و نازوك رئیس
 شرطه [نکهبانان] فرمان داد که اصحاب قصب ، که در شهر «انبار» بودند ، نی‌ها
 را به اندرون بغداد آورند تا مباردا قرمطیان به بغداد روی آورند و خندق را
 بانی و خاک پوشانند و بر آن بگذرند .

۱- «حلبه» به فتح اول نام محله بزرگ و پهن‌آوری بوده است در مشرق بغداد
 نزدیک باب‌الازج . (معجم البلدان) .

۲- بلیق خادم «مونس» بود که او نیز خادم مقتدر بود . در تجارب‌الامم
 (ج ۵ ص ۲۶۸) چنین آمده ، مقتدر مونس را بفرستاد . رک ، حاشیه مجمل ص ۳۷۴ :

آن‌گاه شکست خوردگان سپاه ابن‌ابی‌الساج، پس از آنکه هرچه در قرای سواد به هنگام عبور یافتند برگرفتند، به بغداد رسیدند، و در سلخ شوال فرمطیان به «انبار» درآمدند، همهٔ مأموران و نیز مردم آنجا به بغداد گریختند. در چهارم ذوالقعدة «قرمطی» با یاران خود از محلی به نام بطیحه گذشت، در این هنگام خروش برخاست و او با گرد آوردن کشتیها پلی بر فرات بست و از آن عبور کرد. «نازوک» به سوی دروازه‌های بغداد روی نمود و دروازه‌های «قطر بل» و «حرب» را بست و پل باب‌الحدید و نیز باب حرب و باب قطر بل را بشکست. در شب یازدهم ذوالقعدة قرمطی در آستانهٔ تل عقرقوف در کنارهٔ رود «ورآده» به سپاه «مونس» نزدیک شد، مونس پل و راه را بیرید.

در ۱۰ روزمانده از ذوالقعدة «بلیق» با یارانش و نیز سپاه شکست خوردهٔ ابن‌ابی‌الساج، به «سواد» قرمطی بیرون آمد، اما با وی سخت جنگیدند و بلیق هزیمت یافت و سپاهانش کشته شدند؛ و چون هزیمتیان به سوی مونس بازگشتند، وی فوراً در ناحیهٔ ام‌جعفر - که در طرف چپ محل معروف به «فرح» قرار داشت - خندقی کند و عربها ناچار در سواد پراکنده شده، به اسیر کردن و کشتن مردم و غارتیدن اموال پرداختند. آن‌گاه در راه سامره به قافله‌ای حمله بردند و اموالی به بهای ۲۰۰۰۰۰ دینار غارتیدند، سپس سامره را یک روز بعد از روز نحر (قربان) تصرف کردند.

سال ۳۱۶ :

در نهم ماه رمضان از سال ۳۱۶ مردمان قصر بن هبیره به بغداد درآمدند و در بازارها فریاد کشیدند و مردم را برانگیختند [۱۳۳] و از باز شدن دکانها ممانعت کردند. گروهی از عامه نیز بدیشان پیوستند و به مستغلی که روبروی اقامتگاه سلطان بود، روی نموده، آن را سوزانیدند، و قبه‌ای نیز در همان‌جا ویران ساختند و با سلطان در سخن درشتی کردند و با نسبتهای دروغ او را ندا زدند، از آنجا به سوی دیوان «بادوریا» آمدند و همهٔ دفاتر حساب را که از آغاز خلافت عباسیان در آنجا بود، سوزانیدند. آن‌گاه گریه و زاری کنان به

دربار سلطان روی نمودند . گروهی از مردم دربار بدیشان یاری کردند ، فیلبانان نیز با فیلهایی که از گرسنگی لاغر شده بودند به جماعت پیوستند ، عوام بدان گریستند و گفتند : وامحمداه^۱ .

سال ۳۱۷ :

در محرم سال «۳۱۷»^۲ همه سران که در میان ایشان ابوالهیجاء و نزوک^۳ و مونس بودند ، گرد آمدند و به سلطان نامه نوشتند تا مادرش و خواهر او و همه زنانی را که امر و نهی می کردند از دارالخلافت بیرون کند و به خانه ابن طاهر بفرستد . وی خواسته ایشان را اجابت نکرد . به مصالحتند و مونس نیز با ایشان بود . آن گاه مقتدر نامه زیبایی به خط خود بدیشان نوشت و وعده داد که حل و عقد کارها را به ایشان باز می گرداند و با خواسته های آنان مخالفت نمی کند . بدین سان آرام شدند ، اما باز به کاری سخت تر از آن پرداختند : در روز جمعه ۱۴ محرم پس از نماز به خانه خلیفه درآمدند و به اقامتگاه وی رسیدند و او را با مادر و خاله اش فرو گرفتند و به خانه مونس بردند .

پس محمد بن معتضد را حاضر کردند و به وی لقب «القاهر» دادند ، و علیه مقتدر گواهان گرفتند که وی خود را از حکومت خلع کرده و برادرش را به جانشینی برگزیده و نگین حکومت را بدو بخشیده است . در این هنگام خانه های گروهی به غارت رفت و سوزانده شد .

۱- این خبر جز در این کتاب و مجمل التواریخ که از عمین جا نقل کرده است دیده نشد . (نقل از حاشیه مجمل ص ۳۷۴).

۲- متن عربی در هر دو چاپ « سنة تسع عشر وثلثمائة » است ، اما چون سالهای ۳۱۸ و ۳۱۹ پس از این آمده سال ۳۱۷ صحیح است ، و در مجمل (ص ۳۷۴) نیز سال سیصد و هفده ضبط شده است .

۳- مجمل (ص ۳۷۴) ، نازوک . در صفحه قبل از کتاب حاضر نیز « نازوک » آمده است .

چون روز یکشنبه فرا رسید ، گروه «مصافیه»^۱ به باخاستند ، و میان نازوک و ایشان مناظرات و گفتگوها رفت و سرانجام نازوک را کشتند ، و خادمان سرای او به خانه ابوالهیجاء عبدالله بن حمدان رفتند و او را نیز کشتند و در محبس‌ها و زندانهای زیرزمینی باز شد و زندانیان رهایی یافتند ، و مقتدر به دارالخلافه باز آمد و ظروف و کالاهای و جواهر و عطرها را بیرون آورد تا بفروشد و بهای آنها را به لشکر بپردازد . بیشتر آنها را سران و بزرگان و باقی را بازرگانان خریدند .

در شب چهارشنبه هشت روز مانده از شعبان ، در هوا چیزی چون آتش پدید آمد و در بامداد فردا میان رجالهٔ سودان و قزاقانه^۲ (قزوینیان ؟) جنگ افتاد و گروه بسیاری از هر دو طرف کشته شدند و سرانجام قزاقانه شکست خوردند ، و در بغداد کشتار افتاد و رجاله و ابوباش متعصب گروه بسیاری را کشتند . در ماه رمضان لشکر بر سلطان شورید و این شورش چند روز ادامه یافت و مردم نتوانستند داد و ستد کنند و طعام نایاب شد .

در شب یازدهم از ماه ذوالحجه گروهی از غلامان سرایی به خانه وزیر ابن مقله رفتند تا او را بکشند «سلامه» برادر نجح با گروهی از او حمایت کرد و او را از قتل رها کرد .

در روز هفتم از ماه ذوالحجه ، قرمطیان به مکه درآمدند و مردمان بسیاری را در حرم و مسجد الحرام کشتند ، چنانکه جنازه‌ها عفوئت یافت و آنها را در چاه زمزم انداختند و چاه پر شد . شمارهٔ کشتگان در پیرامون کعبه سه هزار

۱- متن عربی چنین است ، « تحریک المصافیة » مراد رجالهٔ مصافیة است که قسمتی از عساکر سلطانی بود و دیرانی رئیس آنها بود (نقل از حاشیهٔ مجمل ص ۳۷۵).

۲- بامداد حرب افتاد میان سپاه و دیگران (مجمل ص ۳۷۵). در تاریخ کامل چنین است ، میان اصحاب ابوبکر مروزی حنبلی و عوام فتنه برخاست به سبب تفسیر آیه‌ای از قرآن ، و خلقی انبویه از سپاه در آن فتنه داخل شدند . (کامل التواریخ ج ۸ ص ۶۷ به نقل حاشیهٔ مجمل ص ۳۷۵) .

تن بود که پس از رفتن قرمطیان، آنان را در حوالی کعبه دفن کردند. قرمطیان مدت یازده روز در مکه ماندند و به هنگام رفتن ۷۰۰ دوشیزه و نیز در کعبه و حجر اسود^۱ و محتویات اندرون کعبه از قبیل زیورها و آثار پیامبران و استار بیت را با خود به بحرین بردند و حجر اسود ۱۲ سال در آنجا ماند، سپس آن را به بهایی - که مبلغ آن را نمی‌دانم - فروختند. آن‌گاه به جای خود در رکن کعبه بازگردانیده شد، و این به تاریخ ۳۲۹ بود.

سال ۳۱۸ :

روز چهاردهم محرم از سال ۳۱۸ گروهی از سواران موسوم به «نصریه» بر سلطان شوریدند و کار بالا گرفت و صاحب قدرت شدند و بیشتر سواران بغداد بدانان پیوستند. این گروه خانه وزیر را آتش زدند و هر چه مال و ابزار و چاربا بود غارتیدند. سپس در میان سواران باب عمار و رجالة سودان جنگ در گرفت. عوام به یاری سواران شتافتند و رجاله را کشتار کردند. آن‌گاه همه غلامان سرایی به یاری سواران آمدند و به سوی رجاله تیر انداختند و از دربار بیرونشان کردند، سپس سواران به رجالة مصافیه حمله بردند و آنان را کشتند و گروهی را زخمی یا غرق کردند و عدّه کمی با تغییر جامه‌های خود توانستند فرار کنند.

آن‌گاه سواران به همراهی عوام باب عمار را محاصره کردند و آتش در آن افکندند و هر چه در منازل رجاله یافتند غارتیدند. ابن یاقوت بر اسب نشست و گروهی از غلامان سرایی را بردجله گماشت تا خانه‌های رجاله را در ناحیه ناشی و حمالین و اطراف آن بسوزانند و خانه دیرانی رئیس رجالة مصافیه و نیز خانه پسر زتش را ویران ساختند، و اموال غارتیده آنان را در راهها افکندند و ندا زدند که برای عوام مباح است. چون جنازه‌های کشتگان در دجله بیش از حد بود و به بالای آب آمده بود، صیادان چندین روز از صید ماهی دست باز داشتند و بسیاری از مردمان آب دجله را نیاشامیدند و از آب فرات

۱- در متن حجر التقبیل است یعنی سنگی که بوسیده می‌شود.

استفاده کردند .

در ماه رجب عربانی از ناحیه دروازه خراسان واقع در جانب شرقی بغداد ، بدین شهر فرود آمدند و میانه شوارع را برگرفتند و جامعه‌های مردم و کالاهای بازرگانان را غارتیدند و رفتند، و کسی آنان را تعقیب نکرد، و محمد بن یاقوت مقرر کرد که دروازه‌ها را قبل از طلوع آفتاب باز نکنند .

در روز چهارم ذوالحجه لشکر بر وزیر شوریدند و به جایگاه او حمله کردند و دوات را از پیش او برگرفتند ، اما وی نهانی بی آنکه کفش و ردایی برگیرد گریخت و خود را در کشتی که به پیش سرای خانه‌اش بسته شده بود ، افکند و در وسط دجله ایستاد ، سپس به دنبال آن سرخیی در آسمان پدید آمد . در شب یکشنبه ۱۴ روز مانده از ماه ذوالحجه ، ریگی سرخ شبیه ریگ هبیر^۱ واقع در بادیه به باهما و دروازه‌های بغداد نشست .

سال ۳۱۹ :

در ماه صفر از سال ۳۱۹ سواران بر سلطان شوریدند و کینه او را سخت بر دل گرفتند و از او خواستند تا ابن یاقوت را از سمت شرطگی و یاقوت را از سمت پرده داری معزول کند . این شورش مدت ده روز دوام یافت .

در هشت روز مانده از همین ماه گروهی از لشکریان به خانه ابوالعلاء سعد بن حمدان بن حمدون رفتند تا او را به شورش وادارند . وی از این کار اعتذار کرد و از ایشان خواست که وی را معاف بدارند . به خانه‌اش حمله کردند و او بگریخت ، آتش در خانه‌اش زدند و برقتند . [۱۳۶] در این هنگام عوام نیز بدانان پیوستند و در دوسوی رودخانه به سوی زندانها روان شدند و آنها را بگشودند و همه زندانیان را رها ساختند و مجلس «شرطه» را سوزانیدند . آن گاه سواران از عوام جدا شدند و به دربار سلطان موسوم به باب‌العامة رفتند و آن را آتش زدند و گروهی از عیاران دیوارهای خانه را بشکافتند تا وارد شوند، اما شب فرارسیده بود و تاریکی شب آنان را متفرق ساخت .

در ماه جمادی الاخری آتش سوزیهای پیایی در بازارهای بغداد رخ داد و یازده روز مانده از ماه مذکور در چهار سوق «بلاشویه»، سپس در غلّه (محلّه؟) این حصاص و پس از آن در محلّه دار عمار و بعد در کرخایا واقع در نزدیک پل بیمارستان آتش افکندند و آنها را بسوزانیدند .

در شب دوم از جمادی الاخری سواران به شورش برخاستند و کارشان بالا گرفت و تا سیزدهم ماه مذکور ادامه یافت. این سواران متعرض عوام می شدند و جامه هایشان را برمی گرفتند، و همین سواران در پل «شوک» و سپس در باب الشام و در دو شارع جدارین و جاهای بسیاری حریق به وجود آوردند .

در ماه شعبان خبر رسید که لشکر ابن خال از دیلمیان شکست خورده است و دیلمیان آنان را تا حدود حلوان تعقیب کرده اند . مردم مضطرب شدند و بازارها بسته شد و اعراب در سراسر «سواد» پراکنده شدند و غله ها را بردند و به دیبها حمله کردند و زنان را اسیر گرفتند .

هفت روز مانده از شعبان خبر رسید که قرمطی به کوفه درآمده است. مردم قصر ابن هبیره را ترك کرده ، برای استغاثه به بغداد آمدند . اهل کوفه مضطرب شدند و داد و ستد فرو گذاشتند و به مساجد پناهندند ، و روزها گذشت و آنان طعامی نمی یافتند و تا ماه رمضان وضع بدین سان بود . در دوم ماه رمضان بازرگانان باب الكرج (کرخ ؟) دکانهایشان را بستند و اهل خروج (آنان که می بایست خراج بپردازند) از ادای آن استنکاف کردند و بر خراج گیر جستند و او را زدند ^۱ و او را به حال مرگ فرو گذاشتند و زندانیان را آزاد ساختند . آن گاه در سیزدهم ماه رجّاله به پا خاستند و صورت هایشان را به گل اندودند و به بازارها در آمدند و مردم را غارتیدند .

۱- متن عربی چنین است ، «وامتنع اهل الخروج (الخراج) من الاداء ، ووثبوعلى

المستخرج» قول مجمل التواریخ (ص ۳۷۶) نیز که می گوید ، «وغوغا برخاست و مستخرجان را بزدند ، مؤید این معنی است .

در ماه ذوالحجه مردمان دینور روهای خود را سیاه کرده، با وای گفتن و استغاثه وارد بغداد شدند و قرآن‌ها بر چوب زدند و گفتند: مرداویج جیلی آنان را گشتار کرده است، استغاثه می‌کردند، اما کسی آنان را پناه نمی‌داد. آن‌گاه به باب وزیر رفتند، ولی غلامان خانه به سوی آنان تیر انداختند. [۱۳۷] و چون روز قربان فرا رسید به مسجد جامع درآمدند و به خطیب که خطبه می‌خواند و سلطان را دعا می‌کرد، حمله کردند و فریاد زدند و خطبه او را قطع کردند. آن‌گاه سرگذشت خود و کشته شدن مردان و اسارت زنان را به مردم گفتند و آنان را به یاری خویش علیه سلطان برانگیختند.

سال ۳۲۰:

در ماه محرم سال ۳۲۰ خانه و اصطبل وزیر به غارت رفت و شورش بالا گرفت. سلطان خواص غلامان سرایی و ساجیه (خاندان ساج) و بربر را برای حفاظت خانه خود برگماشت.

در دهم ماه جمادی‌الاولی گروهی از اصفهانیان به مسجد جامع غرب بغداد رفتند. حمزه بن ابی‌القاسم بالای منبر بود، به او حمله کردند و از ایراد خطبه باز داشتندش. نماز آن روز باطل شد، سپس ضجه کردند و عوام نیز به یاری ایشان برخاستند و به یاران سلطان که در مقصوره بودند سنگ پرا اندند و حمزه را از ستور به زیر کشیدند و کلاهش را برگرفتند و تا شبانگاه با سپاه در جنگ بودند.

در ماه جمادی‌الآخری سواران بر سلطان شوریدند و به سوی دجله رفتند و کشتیها و حراقدها^۱ سوزانیدند، و سران حکومت را از رفتن در دجله بازداشتند. هاشمیان رخ خود سیاه کرده، در راهها روان شدند، طعام می‌خواستند و فریاد می‌زدند: الجوع الجوع! طلحة بن ابی‌العباس چارپایی چند سر برید و

۱- حراقه به فتح اول و تشدید دوم نوعی کشتی جنگی در قدیم که از آن مواد

محرقة به سوی دشمن پرتاب می‌شد، کشتی نفت‌انداز (فرهنگ فارسی دکتر معین).

پس از پختن همراه با نان به ایشان فرستاد. شورش عوام سخت تر شد داعیان و متعصبان سرهای خود برهنه کردند و ابزار آهنی گوناگون برداشته، نزدیک پل جدید و شاطیء الصراط^۱ به جنگ پرداختند. امیر شرق بغداد خواست که ایشان را آرام کند، توجه نکردند. گروهی از سواران به باب العامه رفتند و چارپایان و استرهایی را که در آنجا بود، پی کردند. به دنبال آن قتل مقتدر اتفاق افتاد که وی را بر شارع عام کشتند و جامه اش برگرفتند تا برهنه ماند، و عورت او با گیاهی پوشانیدند. و پس از آن نیز حوادثی^۲ روی داد که مدت ۱۳ سال دوام داشت، و در اینجا از ذکر آنها خود داری کردم تا کتاب به درازا نکشد.

۱ - در چاپ برلین شاطیء الصراط (به تاء) آمده و ظاهراً غلط چایی است

متن از طبع بیروت است .

۲- در متن «عبر» آمده و می توان آن را انواع و حوادث عجیب معنی کرد ،

شاید هم «غیر» به کسر اول و فتح دوم بوده باشد .

فصل نهم

در ذکر امرای خراسان

در فصل هشتم همین باب دربارهٔ حوادث بغداد در دوران خلافت بنی عباس گفتگو کردیم ، اما چون کسانی که حکومت را از بنی امیه به بنی عباس انتقال دادند و لشکر بنی امیه و اعراب را نابود ساختند ، مردم خراسان بودند ، این فصل را به امرای خراسان اختصاص دادم ، و در فصل بعد به شرح تاریخ امرای طبرستان می پردازم .

اما سبب آنکه از میان سرزمین ها تاریخ این دو سرزمین را در این کتاب آوردم ، این است که مردان خراسان و طبرستان علیه بنی امیه به سرکردگی دو دلاور روزگار ابومسلم صاحب حکومت و ابوالحسین بن بویه به پا خاستند . اقدام امرای خراسان از این حیث شایان توجه است که ایشان از نظر بنی امیه گناهکار بودند . سپاه بنی امیه یعنی بقایای لشکر خاندان ابی سفیان و اولاد مروان را برای انتقام نابود ساختند . خلفای بنی امیه به اندیشهٔ ویران کردن خانهٔ کعبه منجنيق ها بدان جا آوردند و ارکان آن را سست و دیوارها را برهنه کردند . با فرزندان رسول خدا به جنگ برخاستند و آنان را به حال تشنگی کشتند و رسول خدا را دشنام دادند ، و پیش از این نیز پسرعموی وی [علی ع] را

بر منابر اسلام سب کرده بودند. آن گاه سرهای کشتگان را پیش چشم تماشاگران به یزید هدیه فرستادند چنانکه در باره کافران کنند ، و یزید به عربان شام چنان وانمود که ایشان بر امام عدل خروج کرده اند و شق عصای مسلمین کرده و از جماعت مسلمانان بیرون رفته اند، و چنان خواسته اند که امامت (خلافت) را از امام که ولی عهد امام است [۱۳۹] منتزع ، و حق موروثی را که خلیفه پیشین (معاویه) وی را شایسته آن دانسته است غصب کنند . بدین سان اعتمام (؟) عرب بر اثر تلقینات ایشان به لعن و افترای آل علی (ع) پرداختند و گفتند : وای بر شما که از سنت و جماعت دوری جستید و بر خلیفه خدا (!) نافرمان شدید! آن گاه قریب صد سال مردم را از ایشان بر حذر می داشتند و تخم دشمنی آنان را در دلها می کاشتند و از معاشرت و آمیزش با ایشان باز می داشتند ، تا آنکه خداوند، ابومسلم بر طرف کننده تاریکی و صاحب دولت را برانگیخت و شهرها را از آلودگی آنان پاک ساخت و مردمان را از جور و ستم آنان رها نید .

اما اهمیت اقدام امرای طبرستان بدان است که ایشان قرمطیان را از بلاد اسلام برانندند و دارالملک را از ستمکاران و فتنه گران پاک کردند و یزیدیان را که دشمنان دولت بودند و خلافت را از میان برده و رسوم اهل رسوم^۱ را برقرار کرده بودند ، خدایشان به دوزخ بسوزاند ، برانداختند . اینک به ذکر تاریخ امرای خراسان می پردازم ، و بالله التوفیق .

* * *

مقر امرای خراسان از آغاز حکومت عرب در آنجا تا کنون سه شهر بوده است : مرو ، نیشابور و بخارا . شهر مرو تا هنگامی که عبدالله بن طاهر امارت خراسان یافت و به نیشابور نشست و سپس به مرو آمد ، دارالاماره بود . آن گاه نیشابور دارالاماره گشت تا هنگامی که اسماعیل بن احمد بن اسد سامانی بلاد طاهر را به دست گرفت و در بخارا نشست .

ابومسلم خراسانی

ابومسلم که انتقال دهنده حکومت به بنی عباس بوده دو نیمه ماه رمضان

۱- اصل ، الرسومیه ، شاید رومیه بوده باشد یعنی روم .

سال ۱۲۹ در خراسان ظهور کرد ، و در روز دوشنبه نیمهٔ ربیع الاول سال ۱۳۰ به دارالامارهٔ مرو آمد . آن گاه ابو جعفر (منصور) برادر خلیفه برای بیعت گرفتن از او و پیروانش نزد او رسید و سپس بازگشت . در غرهٔ ماه رمضان سال ۱۳۶ ابومسلم به عراق رهسپار شد تا در شهر انبار نزد سفاح رود ، و در همین سال عازم حج شد و ابو جعفر نیز حج کرد و در سال مذکور سفاح درگذشت . ابو جعفر پس از حج به عراق آمد و ابومسلم را به مقابله با عمش عبدالله بن علی روانه کرد ، و این به سال ۱۳۷ بود [۱۴۰] ، اما روز سه شنبه ششم جمادی الاخری سال ۱۳۷ عبدالله شکست خورد .

آن گاه ابومسلم در ماه رجب به خراسان بازگشت و روز پنجشنبه شب سیزدهم شعبان به حلوان فرود آمد . در این هنگام فرستادگان ابو جعفر منصور نزد او آمدند و وی به سوی منصور حرکت کرد و در شامگاه سه شنبه پنج روز مانده از شعبان به مداین رسید و روز چهارشنبه چهار روز مانده از شعبان به دست منصور کشته شد .

ابوداود خالد بن ابراهیم

منصور پس از کشتن ابومسلم ، به ابوداود خالد بن ابراهیم زُهلّی که در طخرستان (طخارستان) بود ، نامه نوشت ، و امارت خراسان بدو داد . خالد رهسپار مرو شد و روز دوشنبه هفتم ماه شوال سال ۱۳۰ بدان جا رسید و تاهنگام مرگ که در روز جمعه هفتم ماه ربیع الاول سال ۱۴۰ اتفاق افتاد ، امارت آنجا را به دست داشت .

ابوعصام بن سلیم

پس از خالد ، صاحب شرطهٔ خراسان ابوعصام عبدالرحمن بن سلیم امارت خراسان یافت و يك سال و ۶ ماه حکومت آنجا را به دست داشت ، و خدا به حقایق امور داناتر است .

عبدالجبّار بن عبدالرحمن

پس عبدالجبّار بن عبدالرحمن از دی امیر خراسان شد و روز شنبه

چهاردهم ماه ربیع‌الآخر سال ۱۴۲ به مرو آمد و حازم بن حزیمه در این هنگام به زبدانقان^۱ بود. عبدالجبار نافرمانی کرد و گناهان بزرگی را مرتکب شد. «مهدی» که ولی عهد بود به نیشابور آمد و حازم را به سوی عبدالجبار فرستاد که او را گرفت و نزد مهدی آورد. مهدی وی (حازم) را امارت مرو داد و خود به ری بازگشت و تا سال ۱۴۴ در آنجا اقامت کرد. سپس به بغداد و باردیگر به سال ۱۴۶ به ری بازگشت و تا سال ۱۵۱ در آنجا بماند. آن‌گاه به بغداد آمد و پسرش هادی را به سال ۱۶۷ به گرگان فرستاد. و خدای داناتر است.

حازم بن حزیمه

حازم روز پنجشنبه یازدهم ربیع‌الاول سال ۱۴۳ به مرو رفت^۲.

ابوعون

پس از حازم امارت خراسان به ابوعون عبدالملک بن یزید رسید. وی به سال ۱۴۶ به مرو آمد [۱۴۱] و مدت ۶ سال در آنجا بماند. و خدای داناتر است.

ابومالک

دیگر از امرای خراسان ابومالک اُسَید بن عبدالله خزاعی بود که از جانب «منصور» امارت یافته بود و از «مهدی» نیز کاملاً فرمان می‌برد. در رمضان سال ۱۴۹ به مرو آمد و تا ماه ذوالحجه سال ۱۵۰، که سال مرگش بود، بدانجا ولایت داشت.

حازم بن حزیمه

سپس باردیگر حازم امارت یافت و به سال ۱۵۱ به لغاریه رهسپار شد. و خدا به حقایق امور داناتر است.

۱- در مجمع‌البلدان «زبدقان» یکی از قرای «عربان» برکناره نهر خابور (عراق) آمده است و زبدانقان به نظر نیامد و احتمال قوی می‌رود که زبدانقان تصحیف دندانقان از نواحی مرو باشد به قرینه مقام.

۲- شمه‌ای از سرگذشت حازم در سطور قبل و نیز اشارتی در سطور بعد آمده است.

حمید بن قحطبه

پس از وی حمید بن قحطبه ولایت یافت و روز شنبه شب دوم شعبان سال ۱۵۱ به مرو آمد و تا هنگام مرگ یعنی اول شعبان ۱۵۹ امارت خراسان داشت.

عبدالله بن حمید

پس به عبدالله بن حمید فرمان نوشتند و او مدت ۶ ماه در خراسان امارت یافت .

ابوعون

پس از عبدالله بار دیگر ابوعون امیر خراسان شد. آن گاه پسرش عبدالله بن ابی‌عون روز دوشنبه نیمه ماه صفر سال ۱۶۰ نزد او آمد .

معاذ بن مسلم

پس معاذ بن مسلم ولایت یافت و لشکر به جنگ مقنع فرستاد ، و سلم بن سالم را روز پنجشنبه هفت روز مانده از ربیع الاخر سال ۱۶۱ از جانب خود به مرو گسیل داشت، و بعد از آن معاذ در ماه جمادی الاولی بدان جا رسید .

زهیر بن مسیب

پس از معاذ، زهیر بن مسیب ضبئی امیر خراسان شد و به روز سه شنبه سوم جمادی الاخری سال ۱۶۳ به مرو آمد .

فضل بن سلیمان

پس فضل بن سلیمان ابوالعباس طوسی به امارت رسید . نخست سعید بن بشر به جانشینی او روز دوشنبه پنج روز مانده از محرم سال ۱۶۶ به مرو آمد و سپس خود «فضل» روز دوشنبه پنجم ربیع الاول بدان جا رسید . [۱۴۲] مرگ مهدی و هادی به هنگام امارت وی اتفاق افتاد .

جعفر بن محمد

بعد از «فضل» ، جعفر بن محمد اشعث خزاعی از طرف هارون الرشید ولایت یافت . نخست پسرش عباس بن جعفر به جانشینی پدر روز جمعه دوازده روز مانده از ذوالحجه سال ۱۷۰، دو روز بعد از نوروز، به مرو آمد، و سپس جعفر

روز پنجشنبه شب دوم محرم سال ۱۷۱ بدان جا رسید . وی به جنگ طخارستان رفت و به کابلستان لشکر فرستاد . آن گاه به مرو بازگشت و پس از پانزده روز که در آنجا ماند، روز دوشنبه چهارم ماه رمضان سال ۱۷۳ به عراق مراجعت کرد .

حسن بن قحطبه

پس از جعفر ، حسن بن قحطبه ولایت یافت . جانشین وی به مرو روان شد و چون به ولایت ابر شهر رسید معزول شد و بازگشت ، و عباس بن جعفر نیز مراجعت کرد و در شوال سال ۱۷۳ به بغداد آمد . و خدای دانای تر است .

غطریف بن عطا

سپس غطریف بن عطا به خراسان و گرگان و سیستان ولایت یافت . نخست جانشین وی داود بن یزید، و پس از آن خود غطریف روز سه شنبه دهم ماه رمضان سال ۱۷۵ به مرو آمد .

حمزة بن مالك

پس از غطریف ، حمزة بن مالك خزاعی امیر خراسان شد . پسرش به جانشینی وی روز شنبه پنجم محرم سال ۱۷۷ و خود حمزه روز چهارشنبه ده روز مانده از صفر به مرو آمد .

فضل بن یحیی

سپس فضل بن یحیی بن خالد را بر خراسان و سیستان و گرگان و ولایات جبل امارت دادند . جانشین وی یحیی بن معاذ روز شنبه سیزدهم ماه رمضان سال ۱۷۷ ، و پس از او خود فضل بن یحیی روز یکشنبه هفتم صفر سال ۱۷۸ به مرو رسید . فضل يك ماه در مرو ماند ، آن گاه از راه بلخ به سمرقند رفت و سپس به مرو بازگشت و چند روز آنجا درنگ کرد و روز جمعه هفتم [۱۴۳] ماه ربیع الاول سال ۱۷۹ از آنجا بیرون آمد . بعد از او عمرو بن حمل را امارت خراسان دادند، و او مدت ۹ ماه حکومت کرد . و خدا به نهانی ها آگاه تر است .

منصور بن یزید

امیر خراسان پس از «فضل»، منصور بن یزید بن منصور خالد مهدی بود

که روز سه‌شنبه چهارده روز مانده از ذوالحجّه سال ۱۷۹ به مرو آمد .

جعفر بن یحیی

سپس جعفر بن یحیی بن خالد ولایت یافت ، و او جانشین خود علی بن حسن بن قحطبه را به خراسان فرستاد . آن‌گاه هارون الرشید به تولیت جعفر آغاز کرد ، اما او را از امارت معزول داشت .

علی بن عیسی

پس از جعفر ، علی بن عیسی بن ماهان به امارت رسید . نخست پسرش یحیی بن علی به جانشینی وی به مرو رفت ، و سپس خود او روز پنجشنبه شب دوم جمادی الاخری سال ۱۸۰ بدان‌جا رسید و دو سال در آنجا بماند . آن‌گاه به عراق رهسپار شد تا هارون الرشید را در ری ملاقات کند ، و این به روز پنجشنبه سیزدهم جمادی الاولی سال ۱۸۴ بود ، سپس به سال ۱۸۹ به مرو بازگشت . و خدا دانای تر است .

هرثمه بن اعین

سپس هرثمه بن اعین را ولایت دادند و دست او را بدانچه علی بن عیسی در تصرف داشت باز گذاشتند . هرثمه روز دوشنبه ۹ روز مانده از ماه ربیع الاخر سال ۱۹۲ به مرو رسید و مدت ۴۵ روز بدان‌جا بماند ، سپس با لشکری به سوی بلخ رفت و روز پنجشنبه پنجم جمادی الاخری بدان‌جا رسید ، و چهار روز در لشکرگاه خود بماند و روز دوشنبه از آن‌جا بیرون آمد و علی بن عیسی را به سوی هارون الرشید فرستاد به روز پنجشنبه پنج روز مانده از جمادی الاولی (ظاهراً : جمادی الاخری)^۱ ، و او روز دوشنبه هشت روز مانده از جمادی الاولی سال ۱۹۲

۱ - هرثمه روز دوشنبه نهم جمادی الاخری از لشکرگاه بیرون آمده است . بنا براین روانه کردن علی بن عیسی روز پنجشنبه ۲۶ جمادی الاخری است نه جمادی الاولی چنانکه در متن آمده است .

روانه شد ۱.

مامون

هارون الرشید به سال ۱۸۹ مأمون را به امارت خراسان و سیستان و گرگان و طبرستان و رویان و دلباوند^۲ (دماوند) و ری برگزید ، و او مدت پنج سال امارت داشت، و نیز هارون کلبرادرش قاسم بن رشید ملقب به «مؤمن» [۱۴۴] را به وی موکول کرد ، بدین سان که اگر هارون بخواهد پس از مأمون وی را به امارت بگمارد یا از او بازگیرد . و در همین سال مذکور عبدالله بن مالک بن هاشم از طرف هارون به حکومت نواحی واقع در میانه خراسان و گرگان تا ماهین منصوب شده بود . مأمون به سال ۱۹۳ ده روز مانده از جمادی الاولی، به مرو آمد و در آنجا بماند تا آن گاه که از امارت به خلافت رسید .

هارون الرشید در طوس به مسافت ۱۳ روز از آن شهر درگذشت (سوم جمادی الاخری) ، و مدت اقامت مأمون در مرو ۹ سال بود . سپس از آنجا در ماه ربیع الاخر سال ۲۰۲ به قصد عراق روان شد و دو سال در راه ماند .

مأمون در روزگار خلافت پدرش هارون و برادرش امین « امام » خوانده می شد ، زیرا وی ولی عهد بود ، تا آنکه امیر سپاه وی طاهر بن حسین با امیر سپاه برادرش علی بن عیسی بن ماهان جنگ کرد و او را کشت ، و از این به بعد مأمون را امیر المؤمنین خواندند . و هرثمه بن اعین نیز که پیش از این از حکومت ماوراء النهر معزول شده و به جای او یحیی بن معاذ امارت یافته بود با سپاهیان خود نزدیک عراق شکست خورد (سال ۱۹۵) .

- ۱- متن عربی چنین است ، ثم اشخص علی بن عیسی يوم الاثنين لثمان بقین من جمادی الاولی سنة اثنتین و تسعین و مائة و هو اعلم . اشخص الرجل حان وقت ذهابه . در صورتی معنی درست می شود که به جای جمادی الاولی ، رجب باشد ، یعنی علی در ۲۶ جمادی الاخری به سوی بغداد حرکت کرده و در ۲۲ رجب بدان جا رسیده است .
- ۲- در متن عربی (هر دو چاپ) دیناوند آمده و ظاهراً نادرست است .

فضل بن سهل

در رجب سال ۱۹۶ مأمون امارت همه نواحی شرق را که طولاً شامل میانه جبل همدان تا حدود تبت ، و عرضاً میانه دریای طبرستان (بحر خزر) تا دریای هند را شامل بود ، به فضل بن سهل داد و فضل ، یحیی بن معاذ را به حکومت ماوراءالنهر گماشت . و خدا داناتر است .

رجابن ضحاک

چون مأمون از خراسان به گرگان روانه شد و به سال ۲۰۳ بدانجا رسید ، رجابن ضحاک را به حکومت ولایت خراسان جز ماوراءالنهر برگماشت و سپس غسان بن عباد را بر خراسان ، سیستان ، کرمان ، گرگان ، طبرستان ، رویاند (رویان) ، دنباوند ۱ و قومس به امارت برگزید ، و او مدت دو سال کامل در این نواحی حکومت کرد . و خدا داناتر است . [۱۴۵]

طاهر بن حسین

چون مأمون به سال ۲۰۴ به بغداد رسید ، به اصلاح امور همت گماشت . در سال ۲۰۵ که مبلغ بیشتری از سال گذشته بود ، مأمون به کلر خراسان پرداخت و طاهر بن حسین را که شرطکی بغداد را بر عهده داشت ، به همه نواحی واقع در میانه بغداد تا دورترین ناحیه شرق که عبارت از خراسان ، سیستان ، کرمان ، قومس ، طبرستان ، رویان ، دنباوند ۱ و ری بود ، امارت داد ؛ و حکومت همه این سرزمین ها را در رمضان المبارک از سال ۲۰۵ به نام او بستند . وی نخست طلحه بن طاهر را به سوی مرو روانه کرد ، و خود در ماه ذوالحجه سال مذکور پس از روز قربان بدانجا رهسپار شد و در سال ۲۰۶ به مرو رسید ، يك سال و چند ماه در آنجا بماند و سرانجام در روز شنبه سه روز مانده از جمادی الاخری از سال ۲۰۷ در گذشت .

طلحه بن طاهر

چون خیر مرگ طاهر به مأمون رسید ، به عبدالله بن طاهر که در رقه

بود، نامه نوشت، و او را علاوه بر حکومت نواحی جزیره، شام، مصر و افریقه که برعهده داشت به امارت نواحی بدوش طاهر برگماشت و برادرش طلحه بن طاهر را نیز خلیفه وی در نواحی شرق کرد، اما طلحه به نام خود با مأمون مکاتبه می‌کرد و نام عبدالله را نمی‌برد. طلحه مدت پنج سال در آنجا بماند و سرانجام روز یکشنبه سه روز مانده از ربیع‌الاول سال ۲۱۳ درگذشت.

عبدالله یکی از کسانی را که از وی خرسندی داشت، به جانشینی طلحه برگماشت، و محمد بن حمید طاهری را به قیمومت امور برگزید و امارت را به برادرش علی بن طاهر داد.

عبدالله بن طاهر

هنگامی که خبر مرگ طلحه به برادرش عبدالله بن طاهر که در بغداد بود رسید، حاجب خود طاهر بن ابراهیم را به سوی برادرش علی بن طاهر فرستاد و امارت نواحی را که طلحه به دست داشت، به وی سپرد. آن‌گاه مأمون امارت سرزمین‌های ری، طبرستان، رویان و دتباوند را به عبدالله داد، و این به سال ۲۱۲ بود، و در همین سال عبدالله با عبید بن السری در مصر جنگید، اما سرانجام عبید از او امان خواست و کشور مصر را تسلیم کرد و بدین سان مصر به تصرف عبدالله آمد و وی عبید را نزد مأمون فرستاد.

شرح واقعه آنکه مأمون به سال ۲۰۸ عبدالله را به جزیره و شام [۱۴۶] برای جنگ با نصر بن شیب عقیلی که مردمان جزیره و شام را فریفته بود، گسیل داشت. عبدالله با وی و همدستانش به جنگ برخاست تا سرانجام آنان را شکست داد و سردمداران قنده انگیز را به نزد مأمون فرستاد.

عبدالله بن طاهر، عیسی بن زید جلودی را به حکومت مصر گماشت و در پایان سال ۲۱۲ به بغداد آمد. سپس مأمون وی را از نواحی مغرب معزول کرد و برادرش ابواسحاق محمد بن رشید را به حکومت آنجا برگزید و روز شنبه

هفتم ماه رمضان سال ۲۱۳ امارت نواحی مزبور به نام وی بستند .

آن گاه مأمون ، شب دوشنبه دهم جمادی الاولی از سال ۲۱۴ به مصر روانه شد و در ماه محرم سال ۲۱۷ به همراهی برادرش محمد بن رشید به آن جا رسید .

مأمون ، عبدالله بن طاهر را به جنگ بابل و امرای آند با بجان و ولایت جبل برگماشته بود . عبدالله روز دوشنبه چهار روز مانده از جمادی الاخری سال ۲۱۴ حرکت کرد و به دینور رسید و برادرش محمد بن طاهر را به جانشینی خود به نواحی خراسان و منضعات آن از سایر ولایات فرستاد . آن گاه مأمون به عبدالله نوشت تا به خراسان رود و به مقابله با خوارج که در آنجا پراکنده شده و ناحیه نیشابور و جز آن را به دست آورده اند بپردازد ، و نیز در نامه خود ، او را از امارت آند با بجان و ولایات جبل و جنگ با بابل معزول داشته و به جای او علی بن هشام را تعیین کرده بود .

عبدالله به سوی خراسان حرکت کرد و در ناحیه ایرشهر^۱ از نواحی خراسان فرود آمد و در نیشابور بنشست ، و پس از آن در ماه رجب از سال ۲۱۵ به مرو آمد ، و در آنجا برای جنگ با خوارج بماند . در این هنگام عبدالله ، شرطکی بغداد را به اسحاق بن ابراهیم بن مصعب موکول کرد و خود امارت نواحی مشرق را در باقی روزگار مأمون و نیز روزگار معتصم و آغاز خلافت واثق به عهده داشت ، و سرانجام روز چهارشنبه دهم ربیع الاخر سال ۲۳۰ از دنیا رفت .

طاهر بن عبدالله

چون عبدالله که امارت مشرق را داشت در گذشت ، پسرش طاهر بن عبدالله به نواحی که در تحت حکومت پدر بود ، امارت یافت . طاهر در طبرستان بود [۱۴۷] از آنجا به ایرشهر^۱ آمد . و جانشین وی در مقام شرطکی بغداد اسحاق بن ابراهیم بود ، و نیز امارت فارس و سواد و کار جنگ و خراج آن دوسرزمین را

۱ - ایرشهر نام دیگر نیشابور بوده است . رك، معجم البلدان و صورة الارض

به دست داشت، و محمد بن ابراهیم عامل وی در فارس بود.

اسحاق بن ابراهیم تا سال ۲۳۶ شرطکی بغداد را به جانشینی از طاهر به عهده داشت و پس از وی طاهر، عبدالله بن اسحاق را به جانشینی برگزید و معاون (۴) بغداد، سامره، واسط و سواد با وی بود. آن گاه جانشین طاهر بن عبدالله در شرطکی بغداد، برادرش محمد بن عبدالله بن طاهر شد و معاون بغداد، سامره، واسط، سواد، و نواحی دجله با وی بود.

محمد بن طاهر

طاهر بن عبدالله بن طاهر روز دوشنبه هفت روز مانده از رجب سال ۲۴۸ در روزگار خلافت «منتصر» درگذشت و به جای او محمد بن طاهر بر آنچه پدر ولایت داشت امارت یافت جز شرطکی بغداد، که محمد بن عبدالله بن طاهر شخصاً بدان کار می پرداخت، و تا هنگام مرگش که به روزگار معتز اتفاق افتاد، این شغل و نیز حکومت اعمال عراق را بر عهده داشت و پس از او معتز عمل شرطکی را با امارت نواحی خراسان به محمد بن طاهر داد و دو پسر عبدالله بن طاهر یعنی عبدالله و سلیمان از جانب وی امارت نواحی خراسان داشتند.

چندی گذشت و کار محمد بن طاهر رو به پریشانی نهاد و سیستان و طبرستان و ری از تصرف او بیرون شد. در سیستان مردی به نام درهم بن حسن رئیس مطوعه خروج کرد. یعقوب بن لیث صفار ریاست لشکر او را بر عهده داشت. چون درهم از اداره سپاه خود ناتوان بود، یارانش یعقوب را که در تدبیر امور و سیاست لشکر برتری داشت به ریاست برداشتند و از «درهم» روی برتافتند و وی ناگزیر حکومت را به یعقوب سپرد و از سپاه جدا شد.

۱- معاون طاهر آ به فتح میم و جمع است. در اغانی (ج ۳ ص ۱۵۷) آمده: «کن ابی (ابوالعنه) لایفارق الرشید فی سفر و لاضر الا فی طریق الحج. و کان یجری علیه فی کل سنة خمسين الف درهم سوی الجوائز و المعاون» گویا «معاون» یکی از ادارات حکومتی بنی عباس یا وظیفه و منصبی بوده است. در تجارب الامم نیز مکرر این اصطلاح آمده است. رک، معجم الادباء ج ۲ ص ۴۱۸ و یادداشتهای قزوینی ج ۷ ص ۱۰۸.

اما سیستان مدتی پیش از این در روزگار امارت طاهر بن عبدالله از دست طاهریان بیرون شده بود ، بدین سان که صالح بن نصر کنانی که یعقوب بن لیث بن حاتم نیز همراه او بود، بروی غالب آمده بود. [۱۴۸] این واقعه از روز شنبه هفت روز مانده از ذوالحجه سال ۲۳۹ آغاز شد .

اما طبرستان ، حسن بن زید علوی در ماه رمضان سال ۲۵۰ در آنجا خروج کرد و سلیمان بن عبدالله بن طاهر را از آن ولایت بیرون راند .

در ری نیز محمد جعفر حسینی در ذوالحجه سال ۲۵۰ خروج کرد و عامل محمد بن طاهر که محمد بن علی بن طاهر بود از آنجا بگریخت ، و به دنبال این واقعه در قزوین کویحی حسینی در ماه ربیع الاول سال ۲۵۱ خروج کرد ، و عامل آنجا عبید بن عبدالله بن عبدالوهاب طاهری راه گریز در پیش گرفت . آن گاه به سال ۲۵۴ امارت ری را از محمد بن طاهر گرفتند و به موسی بن بغا دادند . محمد بن طاهر حکومت نواحی خراسان و شرطگی بغداد را یازده سال و دو ماه و ده روز برعهده داشت، تا آنکه یعقوب بن لیث به نیشابور آمد و او را گرفت ، و این واقعه به روز یکشنبه چهارم شوال سال ۲۵۹ بود .

یعقوب بن لیث

چون یعقوب به نواحی خراسان دست یافت «معمد» ، عبیدالله بن عبدالله بن طاهر را در شرطگی بغداد برقرار داشت ، تا هنگامی که یعقوب بن لیث از لشکر معمده شکست خورد بدو روز یکشنبه نهم ماه رجب سال ۲۶۲ برابر ماه اسفندارمذ روز دین و محمد بن طاهر از اسارت یعقوب برست . آن گاه به بغداد آمد و عمل شرطگی را باردیگر به دست گرفت و عبیدالله را معزول کرد . این بود وضع شرطگی بغداد . اما وضع خراسان ، شهرهای آن پریشان شد و امرای مختلف در شهرهای آن حکومت می کردند .

اما ماوراءالنهر حکومت آنجا را از آغاز ، نصر بن احمد بن اسد سامان به دست داشت و از طرف طاهر به حکومت آنجا گماشته شده بود و ۱۹ سال در آنجا بماند تا به سال ۲۷۹ در گذشت و امارت به برادرش اسماعیل بن احمد بن

اسد رسید .

شهر بلخ نیز از آغاز در امارت ابوداود محمد بن احمد بن ناهجور بود و وی علاوه بر بلخ ، حکومت نواحی طخرستان (طخارستان) ، [۱۴۹] ختلان ، جوزجان^۱ و ترمذ را نیز به دست داشت .

والی نیشابور حسین بن طاهر بن عبدالله بود که از طرف برادرش محمد ابن طاهر بدان گماشته شده بود . حسین بی مال و مردان روی به نیشابور نباد و به اصفهان که حاکم آن دلف بن عبدالعزیز بود ، درآمد ، و در کار خود درماندگه آیا با وجود پریشانی حال حرکت کند یا بازگردد . در این هنگام کوشاد بن شاه مردان به یاری او برخاست و دلف را وادار کرد که به حسین طاهر کمک کند تا آنکه حسین به همراهی کوشاد بیرون شد ، و روز دوشنبه هفت روز مانده از صفر سال ۲۶۳ ماه مهر روز دین به نیشابور رسید . کوشاد از آنجا به ماوراءالنهر روان شد و نزد نصر بن احمد بن اسد آمد تا از وی یاری خواهد ، اما او نه به مال یاری داد نه به مردان . پس نزد حسین بازگشت و حسین در نیشابور نماند و آنجا را ترک گفت و کوشاد را بر امرای خراسان جانشین کرد .

عمرو بن لیث

یعقوب بن لیث به سال ۲۶۵ در جندی شاپور از شهرهای خوزستان^۲ درگذشت و برادرش عمرو اطاعت سلطان را پذیرفت ، و سلطان سمت شرطگی بغداد و امارت نواحی خراسان و مضافات آن را که به نواحی طاهریه معروف بود ، به وی داد . عمرو شرطگی را از محمد بن طاهر بگرفت ، و عبدالله بن عبدالله بن طاهر را در آن شغل به جانشینی خود برگزید و این در ماه صفر سال ۲۶۶ بود . در همین سال عمرو به خراسان آمد ، اما احمد بن عبدالله

۱ - در متن عربی «خوزجان» ضبط شده که ظاهراً باید جوزجان باشد .

۲ - در متن هردو چاپ «جندی شاپور من کور خراسان» آمده که نا درست است .

ابن حوقل در فصل خوزستان گوید ، جندی شاپور شهری فراخ نعمت و پربرکت است . . . و یعقوب لیث آنجا را اقامتگاه ساخت و هم در آنجا بمرد . (ترجمه صور الارض ص ۲۸) .

خجستانی^۱ به مقابلهٔ او شتافت و در نیشابور بدو رسید به روز پنجشنبه ۶ روز مانده از ذوالقعدة سال ۲۶۶، و عمرو شکست خورد و به سیستان گریخت و مدت دو سال اندیشهٔ امارت خراسان را داشت و آنجا به نام وی بود و سرانجام بر وی فرار گرفت.

رافع بن هرثمه

پس رافع بن هرثمه به سال ۲۷۸ امارت خراسان یافت و امور این سرزمین به دست او اندکی صلاح پذیرفت، اما امارت به نام عمرو لیث بود که در ماه شوال از سال ۲۷۹ رافع به جای عمرو به امارت آنجا رسید^۲.

عمرو بن لیث، بار دیگر

پس عمرو لیث را به جای «رافع» امارت خراسان دادند و در ماه صفر سال ۲۸۰ بدان جا آمد و تا سال ۲۸۷ یعنی تا هنگامی که به دست اسماعیل ابن احمد بن اسد در بلخ اسیر افتاد، در خراسان بماند.

اسماعیل بن احمد بن اسد

اسماعیل بن احمد به اعمال خراسان و نیز نواحی که طاهریان به دست داشتند یعنی نواحی متصل به خراسان، امارت یافت، و تا هنگام مرگ که در صفر سال ۲۹۵ روی داد، در آنجا بماند و در همین سال «مکتفی» درگذشت. و خدا دانایتر است.

احمد بن اسماعیل

پس از اسماعیل پسرش احمد بن اسماعیل امارت یافت و تا ماه شوال سال ۳۰۱ که در این تاریخ کشته شد، در آنجا بماند.

نصر بن احمد بن اسماعیل

نصر بن احمد به همهٔ نواحی که پدر و جدش به دست داشتند امارت یافت و زیاده بر سی سال حکومت کرد و سرانجام به سال ۳۳۱ درگذشت.

۱ - در متن «خجستانی» به جاء آمده است.

۲ - متن چنین است، ثم صرف عمرو بن رافع، که به قرینهٔ مقام باید «صرف عمرو برافع» بوده باشد.

نوح بن نصر

پس نوح بن نصر [بن] احمد مدت ۱۲ سال واندی ولایت خراسان داشت تا آنکه در ماه ربیع الاخر سال ۳۴۳ از دنیا رفت.

عبدالمکملک بن نوح

پس از نوح، عبدالمکملک بن نوح بن نصر امارت خراسان یافت. ولادتش به سال ۳۲۴ بود. طالع ولادت وی حوت، و زهره در آن بود و مشتری در قوس و زحل - به تقدیر نه به تحقیق - در حمل بود.

اسد بن سامان از یکی از قرای بلخ موسوم به سامان بود، و چهار پسر داشت به نامهای نوح و احمد و یحیی و الیاس. چون مأمون از خراسان به عراق رهسپار شد، نوح بن اسد نیز همراه وی، و سالها ملازم دربارش بود. مأمون او را از طرف طاهریان ولایت ماوراءالنهر داد، و چون وی درگذشت برادرش احمد بن اسد به جانشینی او برگزیده شد. او نیز چون درگذشت پسرش نصر بن احمد این اسد ولایت یافت، و چون نصر نیز از جهان رفت، برادرش اسماعیل بن احمد به جای او تعیین شد.

بنابر آنچه گفته شد حکومت امرای پیش از اسماعیل و خود اسماعیل که از طرف طاهر سالیان دراز بر ماوراءالنهر حکومت داشتند، از اواسط روزگار مأمون تا سال ۲۸۷ و مدت ۷۰ سال بود و از آن زمان تا کنون ۶۴ سال است. و خدا دانانتر است.

سنوات تاریخی شاهان و امرای ایران

از آغاز قرن دوم تا نیمه اول قرن چهارم هجری (۳۵۰)

- انتصاب طاهر بن حسین به حکومت سرزمینهای شرق بغداد
(۸۲۰ م . (۲۰۵ هـ . ق .))
و تأسیس سلسله طاهریان
- ۸۲۰ م . (۲۰۵ هـ . ق .)
انحلال قوای خلیفه عباسی
- ۸۷۲ م . (۲۵۹ هـ . ق .)
براقادن سلسله طاهریان به دست یعقوب بن لیث مؤسس سلسله صفاری
- ۸۷۸ م . (۲۶۵ هـ . ق .)
جلوس عمرو لیث
- ۹۰۳ م . (۲۹۱ هـ . ق .)
فتح خراسان به دست اسماعیل بن احمد سامانی از صفاریان
- ۹۰۳ م . (۲۹۱ هـ . ق .)
قیام سلسله سامانیان
- ۹۱۳ م . (۳۰۱ هـ . ق .)
جلوس نصر بن احمد سامانی
- ۹۲۸ م . (۳۱۶ هـ . ق .)
مرداویج بن زیار مؤسس سلسله زیاری در گرگان
- ۹۳۲-۹۴۵ م . (۳۲۰ - ۳۳۴ هـ . ق .)
قیام آل بویه در مغرب و جنوب غربی ایران
- ۹۴۵ م . (۳۳۴ هـ . ق .)
شناسایی حکام آل بویه از طرف خلیفه مستکنفی بالله

۱ - مراد سال تألیف کتاب حاضر است . و این جدول قسمتی است از جدول
' سلسله‌های صغیر ایران ' تنظیم خاورشناس لارنس لاکهارت که از کتاب میراث ایران
(ص ۵۶۵) نقل شد .

فصل دهم

در ذکر امرای طبرستان

طبرستان دارای نواحی (کوره های) بسیار بود که یکی از آنها سرزمین دیلم است، و ایرانیان مردم دیلم را اکراد طبرستان می‌نامیدند، چنانکه عربان مردم عراق را اکراد سورستان می‌خواندند، از این رو در کتابهای فتوح و رساله‌هایی که دربارهٔ اخبار دولت عباسی تصنیف شده، از مردم طبرستان به نام اکراد یاد گردیده است. از جملهٔ آنها خبری است به روایت علی بن هشام از قاسم بن سلیمان نیشابوری که گفت: معاذ بن مسلم به من روایت کرد که منصور از جانب برادرش ابوالعباس سفاح نزد ابومسلم که صاحب دولت در مرو بود، رفت تا از او و پیروانش بیعت گیرد. آن‌گاه که از نیشابور باز می‌گشت به ناحیهٔ واقع در میانهٔ اجرین و سمنان رسید و به کوههایی در میانهٔ قومس و طبرستان نظر انداخت و گفت: ای معاذ، این کوهها چه نام دارد؟ گفتم: خدا امیر را عزیزدارد، کوههای طبرستان است. روی درهم کشید و سر به زیر انداخت. گفتم: ای امیر، ترا چه شده است؟ گفت: آنچه مرا دل مشغول می‌دارد این است که امرای دولت بنی‌عباس همچنان حکومت می‌کنند و کسی بر آنان فرمانروایی نمی‌کند تا آن‌گاه که دولتی عربی در پشت این کوهها پدید می‌آید که یاران و سردمداران

آن عجم‌های این بلاد هستند . سپس دولت عربی به دولت ایرانی تبدیل می‌یابد و حکومت به دست گروهی از ایرانیان می‌افتد و در خاندانی از ایشان بر قرار می‌شود، و در این هنگام بنی‌عباس تحت اداره آنان قرار می‌گیرند . [۱۵۲]

چند سال بعد به سال ۱۴۴ ابوالخصیب قائد از طرف منصور ، طبرستان را فتح کرد ، زیرا منصور از پیش بینی که از قول معاذ بن مسلم در بالا ذکر کردیم بیمناک بود . از این رو به کار طبرستان همت گماشت تا سرانجام حکومت آنجا را از دست اسپهبد خرشید بن داد بزرگمهر بن فرحان داد بوه بن کیلیده بگرفت ، و کیلیده از مردم سرزمین گیلان بود .

حسن بن زید

طبرستان مدت ۱۶۰ سال و ۲ ماه و ۲۱ روز به دست امرای بنی‌عباس بود، تا آنکه حسن بن زید با یاران خود که از دیلمیان بودند به خطه آمل از سرزمین طبرستان رسید ، و این امر به سال ۲۵۰ روز دوشنبه هفت روز مانده از شوال بود . وی مدت ۱۹ سال و ۸ ماه و ۶ روز در طبرستان فرمان راند و روز دوشنبه سه روز مانده از رجب سال ۲۷۰ به ماه شهریور روز باد از جهان رفت . و خدا دانای تر است .

محمد بن زید

پس از حسن برادرش محمد بن زید مدت ۱۸ سال بدان جا حکومت کرد، اما رافع بن هرثمه ۱ که به سال ۲۷۷ روز یکشنبه ده روز مانده از ماه ربیع الاول به آمل آمده بود، مدت سه سال عرصه را بر او تنگ ساخت ، چنانکه یعقوب ابن لیث آن‌گاه که، به سال ۲۶۰ هشت روز مانده از رجب مطابق ماه اردی بهشت روز هر مزد به ساریه (ساری) واقع در طبرستان آمد ، برادر او حسن بن زید را در تنگنا انداخت .

محمد بن هارون

سپس محمد بن هارون از جانب اسماعیل بن احمد بن اسد (سامانی) به

گرگان رسید ، اما محمد بن زید با لشکری به مقابله او شتافت و او را بکشت و پسرش زید بن محمد را اسیر گرفت ، و این واقعه به سال ۲۸۷ روز جمعه پنجم شوال مطابق با ماه شهریور روز آسمان بود .

اسماعیل بن احمد

آن گاه اسماعیل بن احمد (سامانی) در سال ۲۸۸ به دنبال محمد بن هارون به طبرستان آمد ، و سرانجام این سرزمین مدت ۱۳ سال و اندی در دست امرای خراسان بماند .

ناصر

سپس ناصر به سرزمین دیلم و گیلان آمد^۱ و از آنجا رهسپار طبرستان شد . صعلوک سامانی که عامل امیر خراسان و پسر عم او بود ، در چالوس^۲ به جنگ او شتافت ، اما شکست خورد و شماره کشتگان خراسانیان به هفت هزار تن رسید . ناصر در جمادی الآخره سال ۳۰۱ به آمد در آمد و دو سال بر طبرستان فرمانراند ، و پس از وی مدت ۱۲ سال طبرستان در تصرف علویان بود و سپس خود دیلمیان حکومت را به دست گرفتند .

اسفار بن شیرویه

اسفار بن شیرویه همان کسی است که حکومت را از علویان به دیلمیان انتقال داد . شرح واقعه آنکه داعی حسن بن قاسم آن گاه که رو به طبرستان نمود ، اسفار به جنگش برخاست و او را به دست مرداویدج بن زیار جیلی (گیلانی)^۳ ، که در آن روز از سران لشکر او بود ، بکشت . و قتل داعی به سال ۳۱۶ روز سه-

۱ - متن عربی چنین است : ثم ورد الناصر ارض الديلم والجيل الى الاسلام .

۲ - ترجمه به تصحیح قیاسی است . متن عربی چنین است ، « ولقيه صعلوك الساماني صاحب امير خراسان و ابن عمه بحالوس فتحاربا ... » اگر این متن درست باشد باید بحالوس نام شخصی باشد ، اما بعید به نظر می رسد و ظاهراً بحالوس صحیح است و معنی همان است که در متن کتاب آورده ایم .

۳ - مجمل التواریخ (ص ۲۷۸) ، مرداویدج گیل .

شنبه ۶ روز مانده از رمضان اتفاق افتاد .

اسفار در همان روز با دزفتش‌های سیاه به شهر آمد در آمد و به نام نصرین احمد بن اسماعیل امیر خراسان خطبه خواند و گروهی از علویان را بکشت. چون حکومت طبرستان از علویان به دیلمیان انتقال یافت، در قبیله‌ای به نام وارداد اوندان (ورداد وندان) برقرار ماند و اسفار بن شیرویه فرمانروایی آن را به دست داشت، اما پس از مدتی حکومت به مردم گیل (گیلانیان) منتقل شد .

مرداویج جیلی^۱

انتقال حکومت طبرستان از دیلمیان به گیلان به دست مرداویج انجام گرفت . وی به سال ۳۱۹ روز پنج‌شنبه شانزدهم ذوالقعدة مطابق ماه آذر، روز استاد به امارت رسید و رئیس دیلم و جیل (گیلانیان) شد و مدت يك سال و سه ماه و بیست و اند روز فرمان راند .

علی بن بویه

در این هنگام قبیله‌ای از دیلمیان به نام شیر ذیل اوندان (شیر ذیل وندان ، شیردل) در اصفهان حکومتی تشکیل دادند ، و علی بن بویه که ریاست آنان را داشت، به سال ۳۲۱ روز یکشنبه یازدهم ذوالقعدة مطابق ماه آبان روز خرداد به حکومت رسید و سپس به فارس روی آورد و آنجا را نیز متصرف شد . يك سال و اندی بعد مرداویج در اصفهان کشته شده روز سه شنبه سوم ماه ربیع - الاول سال ۳۲۳ در ماه بهمن روز آبان به تاریخ فارسی .

حسن بن بویه

چند روز بعد ، حسن بن بویه اصفهان را به تصرف آورد ، و این واقعه به روز دوشنبه اول ماه ربیع الآخر سال ۳۲۳ ماه اسفندارمذ، روز مرداد اتفاق افتاد و پس از آن گیلانیان (جیل) مدت ۶ سال و يك ماه و چند روز بهری، و مضافات آن

۱ - در متن عربی در همه موارد «جیلی» به باء آمده ، اما صحیح آن «جیلی» (گیلی) منسوب به مردم گیل (گیلان) است ، و در کتب تاریخ به مرداویج بن زیار معروف است.

حکومت کردند، تا آنکه لشکر خراسان به سال ۳۲۹ روز پنجشنبه ده روز مانده از ربیع الآخر مطابق با ماه دی روز باد به دروازه ری رسیدند .

مدت حکومت دو قبیلهٔ دیلم که ذکر شد [وارداد اوندان و شیرزیل اوندان] ۹ سال و ۵ ماه و ۵ روز بود، و از آن زمان تا پایان جمادی الآخره از سال ۳۵۰ مجموعاً ۲۱ سال و ۲ ماه و ۱۰ روز است که در این تاریخ کتاب را به یاری خدا به پایان بردم .

پایان

تصحیحات و استدراکات

پس از چاپ معن کتاب ، نگارنده از وجود نسخه‌ای که به کوشش گو توالد چاپ شده در جزو کتابهای علامه قزوینی محفوظ در دانشکده ادبیات تهران آگاهی یافت . در ضمن مقابله متن عربی چاپ برلین با چاپ مذکور ، به یادداشتهای سوده‌ندی از علامه قزوینی که در هاشم کتاب نوشته است ، برخورد ، و روا ندانست که از ذکر آنها چشم پوشد. اینک در ضمن این استدراکات و تصحیحات به نقل آن یادداشتهای نیز با ذکر علامت « ق » در ذیل مطلب منقول می‌پردازد .

ص ۴ ، حاشیه - صک : معرب « چک » فارسی به معنی خط و قباله است ، معزّی گوید :

آن بزرگان گر شوندی زنده در ایام او چک دهنده‌ی پیش او بریندگی و چاکری لنت فرس اسدی به کوشش دبیر سیاقی ص ۸۷

ص ۷ ، س ۱۱ - کتاب سیرالملوک الفرس ترجمه ابن المقفع : صریح صریح است که [حمزه] سیرالملوک ابن مقفع را به دست داشته است . پس سخن زتنبرگ که می‌گوید: « طبری و غیره هیچ کدام آن را ندیده بوده‌اند » بکلی باطل می‌شود . « ق » .

ص ۷ س ۱۴ - محمد بن بهرام بن مطیّار اصفهانی : از این شخص و کتاب او در مقدمه شاهنامه منصورى ص ۳۹ و فهرست ابن ندیم ص ۲۴۵ و آثار الباقیه ص ۹۹ ، ۲۵۹ و ۲۶۶ و مجمل التواریخ ص ۲ و مقدمه طبری یاد شده است و علامه قزوینی در یادداشتهای خود (ج ۴ ص ۶۶) در این مورد بحثی کافی کرده

است .

ص ۷ س ۱۵ - هشام بن قاسم اصفهانی : رك : مقدمه شاهنامه منصورى ص ۳۹ و مقدمه طبرى و الفهرست ابن ندیم ص ۲۴۵ و آثار الباقیه ص ۹۹ و مجمل - التواریخ ص ۲ (نقل از یادداشتهای قزوینی ج ۷ ص ۲۹۹) .

ص ۷ س ۱۶ بهرام بن مردان شاه - از این شخص و کتاب او نیز در مقدمه شاهنامه منصورى ص ۴۰ و مجمل التواریخ ص ۲ و فهرست ابن ندیم ص ۲۴۵ و آثار الباقیه ص ۹۹ یاد شده است . رك : یادداشتهای قزوینی ج ۴ ص ۶۶ .

ص ۱۳ حاشیه ۱ - موسی کسروی : درباره این دانشمند نیز رك : به یادداشتهای قزوینی ج ۷ ص ۱۶۱ ، که صورتهای مختلف نام وی با ذکر مآخذ آمده است .

ص ۱۵ حاشیه ۱ - یکی از فارسیات ابونواس : این مقاله از مجتبی مینوی است که در مجله دانشکده ادبیات تهران سال ۱ شماره ۳ ص ۶۶ چاپ شده است .

ص ۱۷ س ۱۵ - نامی در میان نبود : در متن عربی « فغبوالفرس بعد ذلك ... ملوك الطوائف » آمده و علامه قزوینی آن را به « فغبوالفرس ... » تصحیح کرده است ، در این صورت معنی چنین می شود : در سراسر روزگار اشکانیان ... ایران بصورت ملوك الطوائف ماند .

ص ۱۹ س ۱۰ - مثنی و مشیانه - در آثار الباقیه بصورت مثنی و مشیانه آمده ، و عبارت بیرونی چنین است : « و نبت منها ریاستان تولد من بینهما مثنی و مشیانه ، وهما بمنزلة آدم و حواء ، ويقال لهما ایضاً ملهی و ملهانه ، و یسمیها مجوس اهل خوارزم مرد و مردانه » رك : کتاب مذکور ص ۹۹ و یادداشتهای قزوینی ج ۷ ص ۱۷۳ .

ص ۲۰ س ۸ - هنیره : در مورد هنیره نیز رك : رسائل جاحظ ص ۱۰۸ که نام هفت کشور را به طرز ایرانیان آورده است (یادداشتهای قزوینی ج ۷ ص ۳۰۱ و ۳۰۷) .

ص ۳۲ س ۱۲ - تیسفون : به قول حمزه ، جمشید تیسفون را ساخته بوده و حال آنکه ... از بناهای اشکانیان بوده است ظاهراً در اواسط قرن سوم قبل از

مسیح . «ق» .

ص ۳۳ س ۱۳ - ده آك : حمزه در باره لغت ده آك اشتباه کرده است ، آزی دهاك (= ضحاك عربی) از اصل اوستایی « ازی‌دها که » است .

ص ۴۶ حاشیه ۲ - صورملوك بنی‌ساسان : این کتاب مصوررا مسعودی نزد یکی از نجای ایرانی دیده است که از فارسی به عربی برای هشام بن عبدالملك ترجمه شده بوده و آن نسخه مورخ بوده است به سنه ۱۱۳ هجری ، و صورت جمیع ملوك ساسانیه با رنگ آمیزی بسیار خوب در آن مسطور بوده است . رك : یادداشت‌های قزوینی ج ۷ ص ۲۲۹ .

ص ۴۷ س ۲ - ابرشهر : در متن عربی هر سه چاپ ابرشهر به یاء آمده ، و علامه قزوینی در هامش کتاب آن را به ابرشهر تصحیح کرده است .

ص ۵۹ س ۲۱ - حوسیان : در غرر سیر ص ۷۴۲ : « مطرب » ، به احتمال قوی حوسیان تصحیف خونیاگر است . «ق» .

ص ۶۱ س ۳ - خدای نامه : صریح صریح صریح است که حمزه خود خدای نامه را (نمی‌گویم اصل پهلوی آن را ، ولی قطعاً یکی از تراجم آن را غیر ترجمه ابن مقفع) دیده بوده است ، هم ترجمه ابن مقفع را و هم ترجمه غیر ابن مقفع (یا باید به احتمال اصل آن را) ، چه آشکارا مقایسه می‌کند مابین خدای نامه ابن مقفع و خدای نامه غیر آن ، و از این اخیر فقراتی نقل می‌کند «ق» و رك : استدرک صفحه ۷ ، و کتاب التنبیه و الاشراف ص ۱۰۶ . ص ۶۶ س ۱۰ - طرایبیس : ط : طرایانس = تراژن ، ط ظ . «ق» .

ص ۷۴ س ۱۲ - شهریزاد : شهر براز ، ط . «ق» .

ص ۷۴ س ۱۴ - یاری‌گرد : در متن عربی « اتخذ » آمده ، و علامه قزوینی آن را به « انجد » تصحیح کرده است و نگارنده نیز در ترجمه بدین معنی پی برده بوده است .

ص ۸۱ س ۳ - رئیس‌دهانان : در متن عربی « مطران » است ، عیناً این سخن در آثار الباقیه مذکور است در تاریخ اسکندر .

ص ۸۵ س ۳ - النزیری : النیریزی، ظ «ق» .

ص ۱۰۳ س ۷ - جنگ کند : در اینجا يك سطر از متن عربی به سبب ابهامی که داشت ترجمه نشده ، و آن این است: « فاذا كان يوم بابا لم يعر به اردشير و اذا كان يوم اردوان لم يف باردشير » .

ص ۱۰۳ س ۸ کتاب محیر : از ابو جعفر محمد بن حبیب بصری متوفی در ۲۴۵ ق. هـ است (فهرست دارالکتب جدید ، ج ۳ ص ۱۲) و نیز رجوع کنید به آثار الباقیه که در آنجا اشتهاً بالمجیر چاپ شده است . (از یادداشت‌های قزوینی ج ۷ ص ۱۰۶) .

ص ۱۱۹ س ۱ - غسانیان : درباره غسانیان رك :

T. Noeldeke. Die Ghassanischen Fürsten aus dem Hause Gafna's (Berlin, 1887)

ص ۱۴۱ س ۱۶ - تغلبیه : در چاپ بیروت تغلبیه ، و در چاپ برلین و لپزیک تغلبیه آمده ، ظاهراً هیچ يك درست نیست و باید ثعلبیه باشد ، و آن ناحیه‌ای نزدیک مکه و بر سر راه آن شهر و از جمله شهر های معروف اقلیم دوم بشمار است . رك : معجم البلدان چاپ لیدن ج ۱ ص ۳۰ و ۸۷۶ و فهرست آن .

ص ۱۴۷ س ۱ - آكل المرار : مرار به ضم اول نام گیاهی ترش و به قولی درختی تلخ است که چون شتر آن را بخورد لبهایش کشیده شود و دندانهایش آشکار گردد ، حجر بن معاویه جد امرء القیس را به سبب کشیدگی لبها « آكل المرار » نامیده‌اند ، و در این مورد وجه تسمیه دیگری نیز گفته‌اند . رك : تاج العروس ج ۳ ص ۵۳۸ ذیل مرر .

ص ۱۶۸ س ۱۴ (ستون ۳) - جمعه ۱۹ رجب : در متن عربی هر سه چاپ « يوم الجمعة التاسع من رجب » آمده و ظاهراً التاسع عشر درست است و این معنی در ترجمه حاضر رعایت شده است .

ص ۱۶۹ س ۴ (ستون ۳) - سه شنبه ۳۸ رمضان : در متن عربی هر سه چاپ

«یوم الثلاثاء الثانی والعشیرین» آمده و صحیح «الثامن والعشیرین» است.

ص ۱۸۶ س ۱ - آخر مسجد: متن عربی درهرسه چاپ چنین است: «رمیا بآخر المسجدین». علامه قزوینی درهامش کتاب «بآجر» نوشته است، مع ذلك معنی روشن نیست.

ص ۱۹۱ س ۹- قزاونه: بی تردید مراد قزوینیان است و به قول علامه قزوینی در یادداشت‌های خود (ج ۳ ص ۲۵۲) این نام در تاریخ گزیده ص ۷۹۲ س ۴ (قزاونه = قزاونه) و نزهة القلوب [چاپ دبیرسیاقی ص ۹۳] و تاریخ اسماعیلیه عبدالله کاشانی ص ۷۲ و تاریخ گیلان ظهیرالدین ص ۳۲۵ آمده است.

ص ۱۹۲ س ۴- ۱۲ سال: متن عربی چنین است: «وبقی حجر التقبیل بها اثنتی عشرة سنة ثم بیع بمال لا اعرف مبلغه، فردّ الی مكانه من ركن الكعبة فی ذی الحجة سنة تسع وعشرین وثلثمائة». علامه قزوینی درهامش کتاب نوشته است: اعاده حجر الاسود در سنة ۳۳۹ است نه ۳۲۹، و حمزه ده سال و چند روز کم گفته است و لابد نتیجه غلطی است [ناشی] از اشتباه در ضبط عشرین به جای ثلثین. رجوع شود به حواشی جهانگشای جوینی ص ۸۱ (۴).

ص ۱۹۳ س ۹- کار بالا معرفت: در متن عربی هر سه چاپ: «و استحفل امرهم» درج شده، اما «حفل» از باب استفعال نیامده، و صحیح «استفحل» به تقدیم فاء برحاء است. صاحب تاج العروس آرد: ومن المجاز استفحل الامر، ای تقاضا و ائتمند. در ترجمه حاضر همین معنی منظور شده است.

ص ۱۹۸ س ۱- سب کرده بودند: علامه قزوینی در متن عربی که در هر سه چاپ مغلوط است تصحیحاتی کرده است بدین سان: «ثم سبوا لهم النبی (ص) مهتکت الستور بعد ان سبوا سنوا، ق.» علی منابر الاسلام لعن صنوانی (ص) ثم اهدوهن الی یزید علی رؤس الملاء كما یفعل بسنی (بسبی، ق.) الکفار، و صورهم (صوروهم، ق.) عند اعتمام عرب الشام لصورة (بصورة، ق.) الخوارج علی ائمة العدل.»

بنا به این تصحیح ترجمه چنین می‌شود: ... و پیش از این نیز لعن برپسر

عموی وی علی (ع) را مرسوم ساخته بودند ... چنانکه دربارهٔ اسیران کافران کنند، و به عربان شام چنان وانمودند که ایشان بر امام عدل خروج کرده‌اند. ص ۱۹۸ س ۱۴ - یزیدیان: متن عربی «و قممهم للیزیدیین» است و قزوینی در هامش نوشته است: و قممهم للبریدیین، ظ.

ص ۲۰۸ س ۱۷ - رئیس مطّوعه: متن عربی «رجل المطّوعه» است و قزوینی نوشته است: رجل من المطّوعه، ظ. یعنی در سیستان مردی از مطّوعه خروج کرد.

ص ۲۰۹ س ۲ - صالح بن نصر ...: متن عربی چنین است: بتغلب صالح بن النصرالکنانی من اهل نسبت‌الیهما و معه یعقوب بن الیث ...». قزوینی نوشته است: بُست، ظ (به جای نسبت)، مع ذلك عبارت مبهم است. ص ۲۱۰ س ۴ - جوزجان: در متن عربی در هر سه چاپ «خورجان» است و علامه قزوینی نوشته است: جوزجان، ظ. در ترجمهٔ حاضر نیز جوزجان ضبط شده است.

ص ۲۱۰ س ۷ - در کار خود درماند: متن عربی در هر سه چاپ «ارتکب فی امره» است و نگارنده آن را به «ارتبک» تصحیح و ترجمه کرده، علامه قزوینی نیز در هامش کتاب نوشته است: ارتبک، ظ.

ص ۲۱۰ س ۱۴ - امرای خراسان: قزوینی کلمهٔ امراء را به امة تصحیح کرده است.

ص ۲۱۶ س ۱۰ در چالوس: متن عربی: بحالوس، قزوینی: بجالوس، و چنین است در ترجمهٔ حاضر، رك: حاشیهٔ صفحه مذکور (۲۱۶).

ص ۲۱۶ س ۱۸ - اسفارین شیرویه: گویا مقصود این است که حسن را اسفار کشت به دست مرداوینج «ق». ترجمهٔ نگارنده نیز همین مقصود را می‌رساند.

ص ۲۱۶ س ۲۱ - سال ۳۱۶: گویا تاریخ قتل حسن [داعی] است فلیراجع، «ق». و چنین است در ترجمهٔ حاضر.

ص ۲۱۷ س ۶ - حکومت به مردم جیل منتقل شد: در اینجا صریحاً می-گوید که اسفار دیلم بوده نه جیل، و در مروج الذهب ج ۱ ص ۹ (؟) صریحاً گوید که اسفار جیل بوده نه دیلم. «ق».

ص ۲۱۷ س ۱۰ - سال ۳۱۹: متن عربی: تسع عشرة وثلثمائة. قزوینی تسع رابه سبع تصحیح کرده، گوید: مسعودی در مروج الذهب ۳۱۷ نوشته است.

ص ۲۱۷ س ۱۱ - يك سال و سه ماه و بیست و اند روز: در متن عربی «سنة و ثلثه اشهر و نیفاً و عشرين يوماً» درج شده و با تاریخ قتل مرداویج [که بعد از این آمده یعنی سال ۳۲۳] وفق نمی دهد و قطعاً متن غلط است. اگر سبع... درست باشد چنانکه احتمال می دهیم پس صواب در متن خمس سنوات و ثلثه اشهر و ۱۷ يوماً است و اگر تسع را به جای خود بگذاریم پس صواب در متن ثلث سنوات و ثلثه اشهر و ۱۷ يوماً است. «ق».

ص ۲۱۷ س ۱۲ - فرمان راند: متن عربی: فتقرر بالریاسة... علامه قزوینی آن را به «فتقرر» بالریاسة تصحیح کرده است یعنی به دیلم و جیل منفرداً ریاست کرد.

ص ۲۱۷ س ۱۸ - مرداویج: قاتل مرداویج، بجکم امیر معروف ترك بود که بعدها امیر الامرای بغداد گردید در عهد راضی و متقی. رك: ابن اثیر، ۸: ۱۳۳، ۱۴۲، ۱۴۳ و یادداشت های قزوینی ج ۴ ص ۱۶.

ص ۲۱۷ س ۱۹ - سال ۳۲۳: این تاریخ، سال آن، فقط با ابن اثیر مطابق است و ماه و روزش هم درست است. «ق».

فهرست

۱ - فهرست نامهای کسان

ابن اثیر ۱۷۸ ح
 ابن جهم ۶۱
 ابن حوقل ۱۷۹، ۲۰۷، ۲۱۰ ح
 ابن خال ۱۹۴
 ابن داب ۱۳۰
 ابن درید ۱۱۲ ح
 ابن سعد ۱۵۴
 ابن طاهر ۱۹۰
 ابن عباس ۱۲۹
 ابن فرات ۱۸۶
 ابن قتیبه (ابو محمد عبدالله بن مسلم بن قتیبه کوفه
 دینوری) ۱۰۳ ح
 ابن کلیبی ۱۰۴، ۱۵۳
 ابن محمد ۱۵۴
 ابن مقفع ۶۱، ۷
 ابن مقله ۱۹۱
 ابن یاقوت ۱۹۲
 ابواسحاق محمد بن رشید ۲۰۶
 ابوالحسن بن بویه ۱۹۷
 ابوالحسین بویه ۱۸۵
 ابوالخصیب قائد ۲۱۵
 ابوالعباس سفاح ۲۱۴
 ابوالملاء سعد بن حمدان بن حمدون ۱۹۳
 ابوالفرج ۱۱۲ ح
 ابوالهیجاء عبدالله بن حمدان ۱۹۰، ۱۹۱
 ابوبکر (خلیفه) ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۴۳، ۱۶۵
 ابوبکر مروزی حنبلی ۱۹۱ ح
 ابوجعفر منصور ۱۹۹
 ابوحوط ۱۰۹

آ

آدم ۸۹، ۹۰
 آذرشاپور ۵۴
 آذرمانان اصفهانی ۵۴
 آذر می دخت ← آذر می دخت
 آذر مین دخت ← آذر می دخت
 آزاد مرد کامکار ۳۷
 آذر می دخت (از مین دخت) ۱۱، ۱۶، ۲۳، ۵۹
 آلاریک ۲۸
 آنتیوخوس سیدتس ۲۵
 آنتیوخوس کبیر ۲۵

الف

افدم (اردوان آخرین) ۲۳
 ابدون ۹۳
 ابراهیم (ع) ۳۳، ۹۰، ۱۳۰، ۱۵۱
 ابراهیم بن ولید ۱۶۵
 ابرویس ۶۶
 ابرهه بن اشرم ابویکوم
 (= ابرهه حبشی) ۱۱۱، ۱۳۹
 ابرهه بن صباح ۱۳۷
 ابرهه ذوالمنار ۱۳۱
 ابرهه صهبان بن محرث ۱۳۷
 ابضه ۱۳۶
 ابقراط ← بقراط
 ابن ابی ساج ۱۸۸، ۱۸۹
 ابن ابی السری ۱۵۳، ۱۵۴

اردشیر (پسرباک) ۱۴۰۱۱ تا ۲۴۰۲۳، ۱۷
 ۴۳ تا ۱۳۰۱۰۳، ۱۰۲، ۴۶
 اردشیر پسر شاپور ۵۱
 اردشیر (پسر شیرویه) ۷۴، ۵۸، ۲۳، ۱۶، ۱۱
 ۱۱۴
 اردشیر (پسر هرمز) ۱۵۰۱۱
 اردشیر اول ۲۷
 اردشیر دوم ۲۸
 اردوان ۱۳۰، ۱۰۲، ۲۶
 اردوان آخرین (القدم) ۲۳
 اردوان الاحمر (اردوان آخرین) ۲۳
 اردوان بزرگ ۲۲
 اردوان بن بلاش بن فیروزان ۱۱
 اردوان پسر بلاش ۲۲
 اردوان پنجم ۲۶
 ارسطاطالیس ۷۱، ۴۰
 ارقادس پسر تدوس ۷۵
 ارمیا ۸۹
 ارنب ۶۵
 ارونداسف بن ریکاون ۳۲، ۱۰
 ارونددست ۵۸
 اروندزیک ۵۸
 ارینه ۷۶
 ازرمین دخت (آذر می دخت) ۲۳
 اسابن اییاع ۹
 استر (بغل) (نام بتی است) ۹۲
 استسیانوس ۷۲، ۶۶
 استیراد ۷۶
 اسحاق ۹۰
 اسحاق بن ابراهیم مصعب ۲۰۸، ۲۰۷
 اسد بن سامان ۲۱۲
 اسد بن منذر ۱۱۱
 اسطاسینوس ۷۶
 اسطینوس ۷۶
 اسعد ابو کرب ۱۳۶، ۱۳۵
 اسعد بن عمر ۱۳۵
 اسفار بن شیرویه ۲۱۷، ۲۱۶
 اسفندیار (پسر گشتاسب) ۳۷
 اسفیانوس ۹۱، ۴۲

ابوداد (نام گاوی است) ۶۲
 ابوداود خالد بن ابراهیم ذهلی ۱۹۹
 ابوداود محمد بن احمد بن ناهجور ۲۱۰
 ابوربیعه بن ذهل بن شیبان بن ثعلبه ۱۰۵
 ابوطالب ۱۵۶
 ابو عبید بن مسعود ثقفی ۱۵۹
 ابو عبیده ۱۴۲
 ابو عصام بن سلیم (ابو عصام عبدالرحمن بن سلیم) ۱۹۹
 ابو عون عبدالملک بن یزید ۲۰۱، ۲۰۰
 ابوقابوس نعمان بن منذر (نعمان بن منذر) ۱۱۲
 ابو کرب (نعمان بن حارث) ۱۲۴
 ابومالک ۱۳۳
 ابومالک اسید بن عبدالله خزاعی ۲۰۰
 ابو محمد عبدالله بن مسلم بن قتیبه ← ابن قتیبه
 ابو مسلم خراسانی ۱۹۷ تا ۱۹۹، ۲۱۴
 ابو معشر (منجم) ۷ تا ۶۷، ۹، ۶۷، ۷۷، ۱۶۱
 ۱۶۳، ح ۱۸۲، ۱۸۴
 ابو موسی اشعری ۱۶۰
 ابو یعفر علقمة زمیلی ۱۱۴، ۱۰۷
 ایبا ۹۴
 ابی سفیان ۱۹۷
 ابی عبیده ۱۵۳
 ابرودشاه (افرو دشاه) ۵۸
 افغان ۳۲، ۱۰
 احاز ۹۴
 احزیا هو ۹۴
 احمد (پسر اسد بن سامان) ۲۱۲
 احمد بن اسماعیل ۲۱۱
 احمد بن عبدالعزیز بن دلف ۶۹
 احمد بن عبدالله خجستانی ۲۱۰
 اخطل ۱۱۱
 ادرکوف (آدر کر) ۱۴۱
 ادریانس ۷۲، ۶۶
 اذینه ۲۷
 ارباط ۱۴۰
 ارجیم ۹۴
 ارد ۲۵
 اردشیر ۱۳۵، ۳۸، ۲۶
 اردشیر (برادر شاپور) ۱۰۴

ام الملك ۱۰۶	اسکندر رومی (یونانی) ۲۲، ۱۸، ۱۷، ۱۳، ۱۰
امراء القیس [شاعر] ۱۱۰	۶۹، ۶۷، ۶۵، ۴۷، ۴۳، ۳۸، ۳۳، ۳۲، ۲۳
امراء القیس بدن ۱۰۴	۱۳۵، ۱۳۲، ۹۱، ۸۶، ۸۵، ۸۲، ۸۱، ۷۷
امراء القیس بن امراء القیس ۱۰۴	۱۵۷
امراء القیس بن عمرو ۱۰۳	اسکندر روس ۷۶-۷۱
امراء القیس بن نعمان ۱۰۷	اسکندر مامیاس ۶۶
امضیا ۹۴	اسماعیل (ع) ۱۵۱
املك بن جدعون ۹۳	اسماعیل بن احمد بن اسد سامانی ۲۰۹، ۱۹۸
امون ۹۴	۲۱۱ تا ۲۱۶، ۲۱۵، ۲۱۳
امین ۲۰۴	اسود بن منذر ۱۰۶
امین (پسر هارون) ۱۶۵	اسود بن یعفر ۱۳۶، ۱۰۴
اندرقس ۷۶	اشعث بن قیس ۱۴۸
انطلیس ۷۵	اشك ۱۰۱، ۳۵
انطونیس ۷۲	اشك (پسر اشك) ۱۰
انطونیوس ۸۶، ۶۶	اشك (پسر اشكان) ۲۲
انطونیوس دوم ۶۶	اشك (پسر دارا بن دارا) ۲۲
انطیخس (انطیاخوس) ۴۱	اشكانان ۲۳
انطیاخوس ۷۱، ۷۰، ۴۱	اشك دوم ۲۵
انطیلوس ۷۵	اشك سوم ۲۵
انوشروان (خسرو اول، پسر قباد) ۲۸، ۲۳	اصبہانی (ابوالفرج) ۵۵
۱۵۲، ۱۴۸، ۱۱۲، ۱۱۱، ۳۸، ۲۹	اصطفانس ۷۵
۱۵۶، ۱۵۴	اصفر بن نصر (صوفی) ۶۶
انوش نادین جشنبند ۱۴۱	اعشی ۱۳۴، ۱۳۳، ۱۰۱
اورالس ۶۸	اغسطس قيصر (اگوست) ۹۱، ۷۷، ۷۱، ۶۷، ۶۶
اوریلِس ۶۶	افراسیاب ترك ۳۴، ۲۱، ۱۰، ۸
اوزو زو ۲۱	افروشاہ ۵۸
اوس بن قلام بن بطینا ۱۱۴، ۱۰۴	افریدون ۲۱
اوشنج فیشداد ← هوشنگ بیشتاد ۲۰، ۱۰	افریقیس بن ابرهه بن رایش ۱۳۱
اوکردوج ۹۵	افلاطون ۷۱
ایاس بن قبیصه طائی ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۵۲، ۱۵۶	اقرن بن ابی مالک ۱۳۳
ایرج (پسر فریدون) ۳۴، ۳۳	الان شاه ۵۶
ایشعیا ۹۴، ۸۹	البسطنیوس ۷۵
ایلاق ۹۲	الون ۹۳
ایوب ۸۹	الهامر زین آذر کر ۱۴۱
ایم بن جبلة ۱۲۴	الیاس (پسر احمد بن سامان) ۲۱۲
ایم بن حارث بن ماریه ۱۲۲	الیاس بن باسین ابن عزیز بن هارون ۹۲
	الیون ← لای ۷۶
	الیون (پسر بیل) ۷۶
	الیون بزرك ۶۸
	الیون كوچك ۶۹

ب

بابا ۱۰۲

- با بک (یدر اردشیر) ۲۰۷.۱۳۰.۱۰۳.۱۰۲.۱۱
 باذان بن مهران ۱۵۶.۱۴۳.۱۴۲.۱۴۰
 باعداد (بامدادان) ۱۰۹ ح
 بحالوس (؟) ۲۱۶ ح
 بجرجان فارسی ← نخیرجان ۱۵۲.۱۱۳
 ۱۶۰.۱۵۶
 بخت النصر بن ویو (گیو) ۸۶.۸۵.۴۲.۳۶.۳۳
 ۱۰۳.۹۵.۹۴.۹۰
 بطنیوس ۷۵
 بسیل صقلی ۷۶
 بطلمیوس ۸۶.۸۵.۷۷
 بطلمیوس (پسر ارنب) ۶۵
 بطلمیوس (پسر لوموس) ۸۵
 بطلمیوس آحنی (حدیدی) ۶۵
 بطلمیوس اسکندری ۶۵
 بطلمیوس سپردوست ۷۰
 بطلمیوس دوستدار پدر ۷۰.۶۵
 بطلمیوس دوستدار مادر ۷۱.۷۰.۶۵
 بطلمیوس (منجم) ۶۵
 بطلمیوس صنعتگر ۷۰.۶۵
 بطلمیوس صنعتگر دوم ۶۵
 بطلمیوس مخلص ۶۵
 بطلمیوس ناپاک (خبیب) ۶۵
 بطلیوس ۷۵
 بفران شاه ۵۶
 بقراط (ایقراط) ۷۱
 بکربن وائل ۱۰۹
 بلاش (پسر اشکانان) ۲۲
 بلاش (پسر بهرام) ۲۲
 بلاش (پسر خسرو) ۴۲
 بلاش (پسر فیروز) ۵۴.۲۸.۲۳.۲۲.۱۶.۱۱
 ۱۰۶
 بلاش (پسر فیروزان) ۱۱
 بلاشان (ولادان ، یلازان ، یلاشان ،
 فلازان) ۲۲.۲۲ ح
 بلاش سوم ۲۶
 بلخاریا ۷۳.۶۸
 بلشصر ۹۵
 بلمی ۱۱ ح
 بلقیس (دختر هداد) ۱۳۲
 بلوقیا ۶۱
- بلیزر ۲۸
 بلیق ۱۸۹.۱۸۸
 بند من ← تیدوسیوس کوچک ۶۸ ح
 بنی جبلة بن عدی ۱۴۸
 بودا ۳۱ ح
 بوداسف (بوداسف) ← یوداسف
 بولس ۷۱
 پونیا نیس ۷۳
 بهار (ملک الشعرا) ۱۹ ح ۳۰.۰ ح ۲۲.۰ ح ۳۰.۰ ح
 ۳۹ ح ۴۸ ح ۵۱ ح ۵۴ ح ۶۵ ح
 ۶۸ ح ۸۵ ح ۱۱۴ ح ۱۲۴ ح
 بهافرید (بهافریدون) ۵۷ ح
 بهافرید (پسر اشکانان) ۲۲
 بهافریدون بن ساسان بن بهمن بن اسفندیار ۵۷ ح
 ۵۷ ح
 بهرام (پسر بهرام) ← بهرام دوم
 بهرام (پسر بهرام پسر بهرام) ← بهرام سوم
 بهرام (پسر بهرامان) ۴۸ ، ۴۹
 بهرام (پسر شاپور) (کرمانشاه) ۲۳.۲۲.۱۱
 ۱۰۳.۵۲
 بهرام (پسر هرمز) ← بهرام اول
 بهرام (پسر یزدگرد) = بهرام گور ۱۵ ، ۱۶
 بهرامان ← بهرام سوم
 بهرام اول (بهرام پسر هرمز) ۲۷.۲۳.۱۱
 ۱۰۴.۴۸
 بهرام بن شاپور بن شاپور ۱۶
 بهرام بن مردان شاه (بهرام موید) ۱۹.۷
 بهرام پنجم (بهرام گور) ۲۸
 بهرام چوبینه ۲۹ ، ۷۴
 بهرام چهارم ۲۸
 بهرام دوم (بهرام پسر بهرام) ۲۳.۱۵.۱۱
 ۱۰۴.۴۸.۲۷
 بهرام سوم (بهرام پسر بهرام پسر بهرام ،
 بهرامان) ۱۰۴.۴۸.۲۷.۲۳.۱۵.۱۱
 بهرام گور (بهرام پنجم) ۲۳.۱۶.۱۵.۱۴.۱۱
 ۱۳۷.۱۰۶.۱۰۵.۵۳.۵۲.۲۸
 بهرام موید ← بهرام بن مردان شاه
 بهمن ← کی اردشیر
 بهمن (پسر اسفندیار بن گشتاسپ) ۱۳۳.۹۱.۵۶
 بهمن اردشیر ۳۸

تعلیبه بن عمرو غسانی ۱۲۱، ۱۱۹

ج

جاحظ ۲۱، ۲۳، ۱۵۳

جاسم ۱۲۹

جالوت ۹۴

جالینوس طبیب ۶۶

جاماسب یسرفیروز ۵۴

جبله بن ایهم ۱۲۵

جبله بن حارت بن جبله ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۲۵

جبله بن نعمان ۱۲۳

جدعون بن یواش ۹۳

جدیس ۱۰۰

جدع بن عمر ۱۱۹، ۱۲۰

جدیمه ۱۰۰، ۱۰۱

جرجی زیدان ۱۱۲ ح

جرسا و کلیبی ۱۰۹

جریر بن عبدالله ۱۵۹، ۱۶۰

جشنبنده (جشنبنده) ۱۲ ح

جشنبنده (فیروز) ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۶، ۱۲۳ ح

جشنبنده (جشنبنده) ۱۱ ح

جشنبنده (جشنبنده) ۱۲ ح

جعفر بن محمد خزاعی ۱۷۰ ح، ۲۰۱، ۲۰۲

جعفر بن یحیی بن خالد ۲۰۳

جفنة الاصر ۱۲۲

جفنة بن عمرو ۱۲۰

جم ← جمشید

جم بن قنوهنگان (جمشید) ۳۲

جم بن نوبجهان (جمشید) ۲۰

جمشید بن ریونگهان ← جمشید

جمشید (جم) ۱۰، ۲۱، ۳۱، ۳۲، ۳۳

جوانشیر ۵۸

جهان بخت ۵۸

ج

چشنده (جشنبنده) ۱۱ ح

بهمن اسفندیار بن گشتاسب (کی اردشیر) ۳۷

بیرشک، احمد ۱۰۹ ح

بیرونی ۱۱، ۱۲، ۱۳ ح

بیوراسب (فیوراسب، ضحاک) ۲۰۸، ۲۰۳

پ

پندشخوار گرشاه = یقرسجان گرشاه ۴۸ ح

پندشخوار گر = یقرسجان گرشاه ۴۸ ح

پرویز [شهریار] ۱۲

پسران ممر ۱۸۰

پلاشان (پلاشان) ۲۲ ح

پوران دخت (دختر خسرو پرویز) ۱۱، ۱۶

۱۱۴، ۱۱۵، ۲۳، ۵۹

پورداد ۲۱ ح

پیرنیا ۱۰۹ ح

پیغمبر ← محمد (ص)

پیوراسب (بیوراسب) ۱۰

ت

تبع اول (حمیر بن سبا) ۱۳۰

تبع بن اقرن بن شعریعش ۱۳۵، ۱۴۵

تبع بن حسان بن تبع بن کلی کرب بن تبع بن اقرن

(تبع اصغر) ۱۳۶، ۱۳۷

تبع دوم (اقرن بن ابی مالک) ۱۳۳

تدوس ۷۵، ۷۶

ترازان ۲۶

تور (طوج) ۳۳

توفیل (پسر میخائیل) ۷۶

تولع بن فوا ۹۳

تهماسب ۲۱

تیدوس (پسر ارقادس) ۷۵

تیدوسیسی ۷۳

تیدوسیسی کوچک ۶۸

تیرداد (پسر فرهاد) ۲۶

ث

حمزه اصفهانی ۱، ۱۲، ۲۲، ۲۹، ۵۰، ۱۱۲
 ح ۱۱۲، ۱۳۰، ۱۵۵، ۱۷۷

حمزه بن ابی القاسم ۱۹۵
 حمزه بن مالک خزاعی ۲۰۲
 حمید بن قطیبه ۲۰۱
 حمیر بن سبا ۱۳۰، ۱۳۱
 حوا ۸۹، ۹۰
 حوسدید ← حرامحس

خ

خالد بن جعفر ۱۳۷
 خالد بن ولید ۱۱۴، ۱۱۵
 خدامکشان ۶۰
 خدیجه ۱۵۶
 خرخسرو ۱۴۲
 خرزاد ← خورزاد
 خرزاد (یسرفرسی) ۱۴۲
 خرزاد بن خرهمز ۵۹، ۶۰، ۱۶۰
 خرشید بن دادبزرهمز ۲۱۵
 خره ۵۸
 خرهمز آذری ۱۶۰
 خسرو (پسر اشکانان) ۲۲
 خسرو (یسرفیروزان) ۱۱
 خسرو (یسرملادان) ۲۲، ۲۲ ح
 خسرو انوشروان (خسرو اول) ۱۶، ۲۸، ۵۵،
 ۵۶، ۵۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۴۰، ۱۴۶

خسرو بن عاد ۱۶ ح

خسرو بن قباد بن هرمز بن انوشیروان ۱۶ ح
 خسرو پرویز (خسرو دوم) ۱۱، ۱۶، ۱۷، ۲۹
 ۵۰، ۵۷، ۵۸، ۷۴، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۴۰
 ۱۴۲، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۶۶

خسرو دوم (خسرو پرویز) ۵۰
 خشنبنده (جشنبنده) ۱۱ ح، ۱۲ ح
 خنابرزین (فتابرزین) ۱۴۱
 خورزاد خسرو (خرزاد) ۱۲، ۲۳

د

دادفروز بن حششنان (مکبیر) ۱۴۲، ۱۵۲

ح

حاجب ۱۱۰
 حارث اعرج ۱۰۸
 حارث اکبر (ابی شمرغسانی) ۱۱۰
 حارث بن ابی شمر (حارث بن جبله) ۱۰۸ ح
 ۱۱۰، ۱۲۳، ۱۵۷
 حارث بن ایهم ۱۲۳
 حارث بن ثعلبه ۱۲۱
 حارث بن جبله ۱۲۱، ۱۲۳
 حارث بن عمرو بن حجر ۵۵، ۵۷، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹
 ۱۱۰، ۱۱۴، ۱۲۳، ۱۳۷، ۱۴۸، ۱۵۴
 حارث بن قیس بن صیفی (حارث رایش) ۱۳۰، ۱۳۱
 حارث مقصور بن عمرو ۱۴۷، ۱۴۸
 حارث وهاب جفتی (حارث اعرج) ۱۰۸ ح
 حازم بن حزمیه ۲۰۰
 حامد بن عباس ۱۸۵، ۱۸۶
 حبیب بن بهریز ۸۱، ۸۲
 حجاج بن یوسف ۳۷
 حجر آکل المرار ۱۴۷
 حجر بن نعمان ۱۲۳
 حججتا ۱۰۴
 حرث بن ابی شمر (حارث بن ابی شمر) ۱۰۸ ح
 حرزادان شهر (خرزادان)؟ ۱۴۲
 حرقة ۱۱۳
 حریقہ ۱۱۳
 حزقیایا ۹۴
 حزقیال ۸۹
 حسان بن زهیر ۱۰۵
 حسان بن عمرو ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۲۵، ۱۳۶، ۱۳۷
 حسن بن زید علوی ۹، ۲۱۵
 حسن بن علی همدانی ۱۳
 حسن بن قطیبه ۲۰۲
 حسن بویه ۲۱۷
 حسین بن طاهر ۲۱۰
 حشید (جشنبنده) ۱۱ ح
 حرامحس بن منوزاد (حوسدید) ۱۱ ح، ۱۲ ح
 حلمه ۱۰۸

- دادویه (پسر مرز بن فیروز) ۱۵۷، ۱۴۳، ۱۴۰
 داذویه ← زادیه ۱۱۴
 دارا ۸۱، ۴۱
 دارا (پسر بهمن) ۳۹، ۲۲، ۱۰
 دارا (پسر دارا) ۱۳۳، ۹۵، ۴۳، ۳۹، ۳۴، ۲۲
 داریوش (داریاوش) ۹۵
 داعی حسن بن قاسم ۲۱۶
 دانیال ۸۹
 داوود (ع) ۱۳۲، ۹۴
 داوود بن یزید ۲۰۲
 دراز دست (کی اردشیر) ۳۷
 درهم بن حسن ۲۰۸
 دستان ۳۱
 دقلطیانس ۷۷، ۷۲، ۶۷، ۶۶
 دقیانوس (دیقیوس) ۷۲ ح
 دلق بن عبدالعزیز ۲۱۰
 دهاد ۱۵۳
 دومطیانوس (دومطیانس) ۷۲، ۶۶
 دیرانی ۱۹۱ ح، ۱۹۲
 دیقیوس ۷۲، ۶۶
 دیماطرنوس ۷۱
 دینوری ۳۳ ح
- ذ
- ذوالحاجب ۱۶۰
 ذوالقرنین (شعریعش؟) ۱۳۲
 ذوالقرنین (متردین ماء السماء) ۱۰۷ ح
 ذوالمنار ۱۳۵
 ذومعلبان ۱۳۸
 ذوجدن ۱۳۹، ۱۳۲
 ذوجیشان بن اقرن ۱۳۵، ۱۳۴، ۱۳۳
 ذو رعین ۱۳۶
 ذوشناتر ۱۳۸، ۱۳۷
 ذوکلایع ۱۳۲
 ذمیل بطنی (ابویعفر ذمیلی) ۱۰۷
 ذوالاذعار ۱۳۱
 ذونواس ۱۳۹، ۱۳۸، ۱۳۲
 ذوزین (سیف ذی یزن) ۱۰۱ ح، ۱۳۲
- ر
- راحی ۱۶۵
 رافع بن هرثمه ۲۱۵، ۲۱۱
 رجاء بن ضحاک ۲۰۵
 رستم بن خرهمرز (فرخزاد) ۱۶۰، ۵۹
 رستم دستان ۱۳۳
 رستم کواذ (رستم قباد) ۴۵
 رسول اکرم (ص) ← محمد (ص)
 رشید (هارون) ۱۶۵
 رقاش ۱۰۱
 روزبه بن ساسان ۱۴۱
 رهام ۹۰
- ز
- زاب بن سوماسب (زو) ۲۱۰، ۱۰۰، ۸ ح
 زادن خره (زادنخره) ۵۸
 زادویه بن شاهویه اصفهانی ۷
 زادیه (داذویه) ۱۱۴
 زاماسب ۲۸
 زاو (زو) ۲۱ ح
 زبا ۱۰۱
 زبیر بن بکار ۱۵۲
 زدابزود شاه ۵۸، ۵۸ ح
 زرابرود (زدابزود شاه) ۵۸ ح
 زراره ۱۱۰
 زردشت ۳۷، ۳۴، ۹
 زین ارمیشاقی ۷۵، ۷۳، ۶۹
 زویس طهماسب ۲۱۰، ۲۱۱، ۱۰۰، ۸ ح، ۳۴
 زهیر بن مسیب ۲۰۱
 زیاد بن هیوله ۱۴۷
 زیدان (جرجی زیدان) ۱۱۲ ح
 زید بن محمد ۲۱۶
 زید مناة بن زید ۱۰۶
 زینب ۱۰۱
- ژ
- ژوستی نین ۲۹، ۲۸
 ژولین مرتد ۲۸

س

شاپور اول (شاپور پسر اردشیر) ۲۷
 شاپور پسر اردشیر ۱۱، ۲۳، ۲۷، ۳۳، ۳۶، ۴۰، ۴۳
 ۱۳۶
 شاپور پسر اشک ۱۰، ۳۳، ۴۱
 شاپور پسر اشکان ۲۲
 شاپور پسر شاپور ۱۱، ۱۵، ۲۸، ۵۱، ۵۴
 شاپور پسر هرمزد (شاپور هویه سنبا) ۱۱، ۲۳
 شاپور جنود (شاپور الجنود) ۱۵
 شاپوردوم (نیز ← هویه سنبا) ۲۷، ۲۸
 شاپور ذوالاکتاف ۱۵، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۴، ۱۰۴، ۱۳۷
 (نیز رگ، شاپور هویه سنبا)
 شاپور سوم (نیز رگ، شاپور پسر شاپور)
 شاپور هویه سنبا (شاپور ذوالاکتاف) ۱۱، ۱۵، ۲۳، ۲۷، ۲۸، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۴، ۱۰۴، ۱۳۷
 شادزیک ۵۸
 شادمان ۵۸
 شاذان بن بحر کرمانی ۱۶۱
 شاول (طالوت) ۹۴
 شراخیل بن جبلة ۱۲۴، ۱۲۵
 شرم (سلم پسر فریدون) ۳۳ ح
 شروان شاه ۵۶
 شروین بن برنیان دشتی ۱۴، ۱۵، ۱۵ ح، ۱۶
 شغفی ۸۹
 شقیقه ۱۰۵
 شمر بن املوک ۱۳۰
 شمر یرضی ابو کرب بن افریقیس ۱۳۲، ۱۳۳
 شمسون جبار ۹۳
 شمعون ۷۱، ۹۲
 شمویل ۸۹، ۹۴
 شمیران دختر بهمن (همای چهر آزاد) ۳۸
 شهر براز ← شهریزاد
 شهریار ۵۸
 شهریزاد (شهر براز) ۱۶، ۵۸، ۷۴
 شیت ۸۹
 شیرزاد ۵۸
 شیرویه پسر خسرو پرویز ۱۱، ۱۶، ۵۸، ۵۹، ۱۱۴

ص

صاحب الخضر ۴۲

ساسان ۵۶
 ساسان بن روزبه ۱۴۱
 ساسان جرون ۱۴۲
 سارگن دوم ۳۶ ح
 سبا ۱۲۹، ۱۳۰
 سبک مقلحی ۱۸۶
 سیبط ۱۱۹، ۱۲۰
 سخاریب (سخاریب) ۳۶ ح
 سخت ۱۴۱
 سعد بن ابی وقاص ۱۶۰
 سعید بن بشر ۲۰۱
 سفاح ۱۶۵، ۱۹۹
 سقرا ۱۷۶
 سقلاب (سقلاب) ۷۶
 سکان شاه = بهرام سوم
 سلامه ۱۹۱
 سلم (پسر فریدون) ۳۳
 سلم بن سالم ۲۰۱
 سلمه بن مره ۱۰۹
 سلمی ۱۱۳
 سلیح بن حلوان ۱۱۹، ۱۲۰
 سلیمان (ع) ۳۳، ۹۱، ۹۶، ۱۳۲
 سلیمان بن عبدالله من طاهر ۲۰۸، ۲۰۹
 سلیمان بن عبدالملک ۱۶۵
 سلیمه بن مالک ۱۰۰
 سناخریب (سخاریب) ۳۶ ح
 سخاریب نینوالی (سخاریب، سناخریب) ۳۶، ۹۴
 سندان ۱۴۱
 سمنار رومی ۱۰۷
 سویس ۶۶
 سهرک ۱۶۰
 سیف بن ذی یزن ۵۶، ۵۷، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۵۴
 سینداد (سندان) ۱۴۱ ح

ش

شاپور ۲۳، ۷۴
 شاپور اشکانی ۱۰۱

- عبدالله بن زبیر ۱۶۵
عبدالله بن طاهر ۲۰۷، ۲۰۶، ۲۰۵، ۱۹۸، ۱۶۲
عبدالله بن عامر بن کریم ۱۴۲
عبدالله بن علی ۱۹۹
عبدالله بن مالک بن هاشم ۲۰۴
عبدالله بن محمد بن موسی ۱۷۶
عبدالمکمل بن مروان ۱۶۵، ۷۶
عبدالمکمل بن نوح ۲۱۲
عبد شمس بن یسحجب بن یعرب بن قحطان ۱۲۰
عبد قیس ۱۱۴
عبد مناف ۱۵۴
عبیدالله بن عبدالله بن طاهر ۲۱۰، ۲۰۹، ۲۰۸
عبید بن ابرص ۱۱۲
عبید بن السری ۲۰۶
عبید بن عبدالله بن عبدالوهاب ۲۰۹
عبید بن کلاب بن مثنوب ۱۳۶
عبیل ۱۰۴
عثلیا ۹۴
عثمان (خلیفه) ۱۶۵، ۱۱۵، ۷۶، ۵۹
عثمان بن ابی العاص ثقفی ۱۶۰
عس ۱۱۰
عدی بن زید ۱۲۲، ۱۱۳، ۱۱۲، ۱۰۶
هروة الرجال بن عقبه ۱۵۴
عزیا ۹۴
عضدالدوله (علی بن بویه) ۴۴
عقلون ۹۳
عقیل ۱۱۲
علاء بن احمد ۱۳
علی بن ابی طان (ع) ۱۱۲، ۱۶۵، ۱۸۶، ۱۸۷
علی بن بویه ۱۱۷، ۴۴
علی بن حسن بن قحطبه ۲۰۳
علی بن طاهر ۲۰
علی بن عیسی بن ماهان ۲۰۴، ۲۰۳
علی بن محمد بن حمزه علوی ۱۵۳
علی بن هشام ۲۱۴، ۲۰۷
عمر بن خطاب ۳۵، ۴، ۱۵۳، ۱۱۵، ۱۰۲، ۹۰
۱۶۵، ۱۵۹
عمر بن عبدالعزیز ۱۶۵، ۷۶
عمر بن امرء القیس ۱۳۶، ۱۰۴
عمر بن تبع ۱۳۶

- صالح (پیغمبر) ۱۲۴، ۱۲۰
صالح بن ابرهه بن صباح ۱۲۷
صالح بن نصر کنانی ۲۰۹
صدقی ۹۵، ۹۴، ۹۰، ۸۹
صعلوک سامانی ۲۱۶
صفا، دکتر ذبیح الله ۲۱
صوفی (اصغر بن عیسی) ۶۶

ض

- ضحاك (بیوراسپ، بیوراسف، ده آك) ۲۲، ۲۰

ط

- طاطس ۷۲، ۶۶
طالوت ۹۴
طاهر بن ابراهیم (حاجد) ۲۱۲، ۲۰۶
طاهر بن حسین ۲۱۳، ۲۰۶، ۲۰۵، ۲۰۴
طاهر بن عبدالله بن طاهر ۲۰۹، ۲۰۸، ۲۰۷
طباریس (ترشرو) ۷۶، ۷۴، ۷۱، ۶۹، ۶۶
طبری ← محمد بن جریر طبری
طخموث (طهمورث) ۲۰
طرایس ۶۶
طم ۱۰۰
ططوس ۹۱
طلحة بن ابی العباس ۱۹۵
طلحة بن طاهر ۲۰۶، ۲۰۵
طوج (تورپس فریدون) ۳۳
طوز (تورپس فریدون) ۳۳
طهمورث زیباوند بن نوبجهان (ویونجهان) ۱۰
۲۱، ۲۰، ۱۸۴، ۱۸۳، ۴۷، ۳۱، ۳۰
طیطوس ۴۲

ع

- عامر (ماء السماء) ۱۲۰
عامر بن طفیل ۱۵۴
عباس بن جعفر ۲۰۲، ۲۰۱
عبدالجبار بن عبدالرحمن ازدی ۱۹۹
عبدالله بن اسحاق ۲۰۸
عبدالله بن ابی عون ۲۰۱
عبدالله بن حذیفه شهمی ۱۴۰
عبدالله بن حمید ۲۰۱

عمرو بن جبلة ۱۲۵
 عمرو بن جفنه ۱۲۱، ۱۲۰
 عمرو بن حارث (محرق) ۱۲۲
 عمرو بن حجر ۱۰۶
 عمرو بن حمل ۲۰۲
 عمرو بن رافع ۲۱۱ ح
 عمرو بن طرب بن حسان بن اذینه ۱۰۱
 عمرو بن طوق ۱۰۴
 عمرو بن عدی ۱۰۳، ۱۰۱
 عمرو بن کلثوم تغلبی ۱۱۱، ۱۰۸
 عمرو بن لحي ۱۵۱
 عمرو بن معاویة ۱۰۱
 عمرو بن منذر ۱۱۰
 عمرو بن نعمان ۱۲۳
 عمرو بن هند (قطروندس، عمرو بن منذر) ۱۰۷
 ۱۵۶، ۱۵۲، ۱۱۲، ۱۱۱، ۱۱۰
 عمرو ابیث ۲۱۳، ۲۱۱، ۲۱۰
 عمرو مزدلف ۱۰۵
 عنقیر ۱۱۳
 عوج ۶۱
 عوف بن چشم بن هلال ۱۰۷
 عیسی (ع) ۹۱، ۷۳، ۴۲
 عیسی بن داب ۱۳۰
 عیسی بن زید جلودی ۲۰۶

غ

غالی کهن ۹۴، ۹۳
 گردیانس (گردینوس) ۷۵، ۶۶
 گردنوس = گردیانس
 غسان ۱۲۰، ۱۱۹
 غسان بن عباد ۲۰۵
 غطریف بن عطا ۲۰۲
 غلاب حضرمی ۱۵۲
 غلس ۶۶

فرات بن سلمان ۴
 فرخ (پسر خسرو) ۱۶
 فراوک (فروال) ۲۰ ح
 فرویقیس ۶۶
 فرهاد چهارم ۲۶، ۲۵
 فرهاد دوم ۲۶، ۲۵
 فرهاد سوم ۲۵
 فرهادک ۲۶
 فریدون (پسر افغان) ۲۷، ۲۳، ۲۲، ۲۰، ۱۰
 ۱۳۰
 فضل بن سلیمان ۲۰۱
 فضل بن سهل ۲۰۵
 فضل بن یحیی ۲۰۲
 فلازان (ولادان، پلاشان، بلاشان) ۲۲ ح
 فلسفی، نصرالله ۱۰۹ ح
 فلوقطرا (کلثویانرا) ۷۰، ۶۵
 فتابرزین و هوتکهان ۱۳۱
 فتحاس بن باطا ۹۱
 فوقاس ۷۵، ۷۴، ۶۹
 فیروز (پسر اردشیر) ۱۶
 فیروز (پسر بهرام) ۲۸، ۱۶، ۱۵
 فیروز (پسر هرمز) ۲۲
 فیروز (پسر یزدگرد) ۱۰۶، ۵۳، ۲۳، ۱۱
 ۱۵۴، ۱۳۸
 فیروز (جشنشبنده) ۲۳
 فیروزان (پسر هرمان) ۱۱
 فیروزان شاه ۵۸
 فیروز خشنس (فیروز جشنشبنده) ۱۱ ح، ۲۳
 فیروز دیلمی ۱۴۳
 فیشهرت (شهرت) ۱۱۲، ۱۱۴ ح
 فیلان شاه ۵۶
 فیلس ۷۷، ۷۷، ۷۷ ح
 فیافوس (فیلس، فیلیپ) ۷۷ ح
 فیوراسب ← (بیوراسب)

ق

قابوس بن منذر ۱۱۵، ۱۱۱، ۱۱۰
 قاسم بن رشید (مؤتمن) ۲۰۴

ف

فاران بن عمرو ۱۰۴
 فدشخوارگر شاه (یقرسجان گر شاه) ۴۸ ح

کریستن سن ۱۰، ۲۱۰، ۲۲۱، ۲۲۲
 ۲۲۳، ۲۲۶، ۲۲۹، ۲۳۰
 کسروی (موسی بن عیسی کسروی) ۱۷، ۱۸
 کسری (پسر هرمز بن خسرو پرویز) ۲۳
 کسری انوشروان ۱۱، ۱۶، ۲۳، ۱۱۳، ۱۱۴
 کسری بن فیروزان ۲۲، ۲۲
 کمب بن عمرو ازدی ۱۰۳، ۱۰۴
 کمب بن لوی ۱۵۱، ۱۵۲
 کلتویا ترا (فلوقطرا، قلوپطری) ۶۵، ۷۰، ۷۷
 کلیب ۱۰۸
 کلی کرب بن تبع ۱۳۵
 کسطنطین (قسطنطین) ۲۷
 کواد پیر این دش (قیاد یسرفیروز) ۵۴
 کوران شاه ۵۸
 کوروش ۳۸، ۹۱
 کوشاد ۲۱۰
 کوشان ۹۳
 کوکی حسینی ۲۰۹
 کهراسب بن کیاوجان (کی لهراسب) ۲۲، ۲۳، ۳۶
 کیومرث (کیومرث) ۶۲
 کی اردشیر (بعمن اسفندیار) ۲۲، ۲۷
 کی بهمن ۱۰
 کیخسرو (پسر سیاوش بن کیکاس) ۲۲، ۲۳، ۳۶
 کیقباد ۸، ۱۰، ۲۲، ۳۵، ۱۳۰
 کیکاس (پسر کیقباد) ۱۰، ۲۲، ۳۵
 کی گشتاسب (کییستاسف) ۱۰، ۲۲، ۳۷
 کی لهراسب (کی لهراسف) ۱۰، ۲۲، ۳۶
 کیلیده ۲۱۵
 کیومرث ۸، ۹، ۱۰، ۱۹، ۲۰، ۲۲
 کییستاسف ← کی گشتاسب

ک

کالریوس ۲۷
 کراسپ ۲۱
 گشتاسب ۳۳، ۳۷، ۱۳۳
 گشسپ بنده (جشنبنده) ۱۲ =
 گل شاه ← کیومرث
 گودرز (پسر اشک) ۱۰، ۲۲
 گودرز (پسر اشکانان) ۲۲

قاسم بن سلیمان نیشابوری ۲۱۴
 القاهر (محمد بن معتمد) ۱۶۵، ۱۹۰
 قباد (پدر انوشروان و یسرفیروز) ۱۱، ۱۶، ۲۳
 ۲۸، ۳۳، ۴۷، ۵۴، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸
 ۱۰۹، ۱۴۷، ۱۴۰، ۱۴۴، ۱۵۴
 قباد (پسر کسری بن شیرویه) ← قباد دوم
 قباد دوم ۲۳-۲۹
 قرقیسیا (پسر طهمورث) ۱۱۲، ۱۱۳
 قرمطی ۱۸۹، ۱۹۴
 قزوینی [علامه] ۲۱، ۲۱
 قس به ۵۸
 قس دل ۵۸
 قسطندریس (عمرو بن هند) ۷۵، ۱۵۲
 قسطنطین ۹۱
 قسطنطین (پسر الیون) ۷۶
 قسطنطین (پسر اندرس) ۷۶
 قسطنطین (پسر قسطنطین) ۷۵
 قسطنطین (پسر لای) ۷۶
 قسطنطین (پسر مظفر) ۶۸
 قسطنطین (پسر نیرون) ۴۲
 قسطنطین (پسر هرقل) ۷۵، ۷۶
 قسطنطین (پسر هیلانی) ۶۸، ۶۹، ۷۲، ۷۳، ۷۵
 قسی بن کلاب ۱۳۸، ۱۵۴
 قطام (نعمان بن حارث) ۱۲۴
 قلوبطریا (فلوقطرا) ۶۵، ۶۵
 قلودفی ۶۶، ۷۱
 قلودیس ۶۶
 قلوبطرا (کلتویا ترا) ۷۰، ۷۱، ۷۷
 قومودس ۶۶
 قوهلت ۸۹
 قیس بن معدی کرب ۱۴۸
 قیصر ۱۵۴، ۱۵۷

ک

کارکالا ۲۶
 کاروس ۲۷
 کذاب عیسی ۱۴۳
 کردزاد ۴۷
 کرمان شاه ← بهرام سوم

گودرز کوچک ۱۱
گیرشمن ۷۷۷
گیومرت (کیومرث) ۶۲۷

ل

لائون اول ۶۸۸
لاکهارت، لارنس ۲۵، ۲۷، ۲۱۳
لاوی (زیر قسطنطین = الیون) ۷۶
لاوی بزرگ ۷۵
لاوی کوچک ۷۵
لسترنج ۴۴، ۴۶، ۵۵
لغوس ۶۵
لقمان بن عاد ۱۳۱، ۶۱
لقمان بن عاد دوم ۱۳۲
لقیط ۱۱۰
لوط ۹۳
لهراسب ۹۱، ۳۷، ۳۳

م

محمد بن بهرام بن ملبیار ۷
محمد بن جریر طبری ۱۱، ۷۳، ۱۵۵
۱۷۷ تا ۱۷۵
محمد بن جهم برمکی ۷
محمد بن حبیب ۱۰۳، ۱۱۴
محمد بن حمید طاهری ۲۰۶
محمد بن خلف (وکیع) ۶۹
محمد بن رشید ۲۰۷
محمد بن زید ۲۱۵، ۲۱۶
محمد بن طاهر ۲۰۷ تا ۲۱۰
محمد بن عبدالله بن طاهر ۱۶۲، ۲۰۸، ۲۰۹
محمد بن معتضد (القاهر) ۱۹۰
محمد بن موسی خوارزمی ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۷۵
محمد بن هارون ۲۱۵، ۲۱۶
محمد بن یاقوت ۱۹۳
محمد جعفر حسینی ۲۰۹
مخه (مجه) ۶۵
مدائینی ۱۶۰
مرتج ۱۰۱
مرتدین عبید کلال ۱۳۷
مردان شاه ۵۸
مرداوین بن زیار جیلی (گیلانی) ۲۸، ۱۹۵
۲۱۳، ۲۱۶
مردخره ۵۸
مردی و مردانه ← مشی و مشیانه ۱۹
مرقس ۶۶
مرقیاش ۶۸، ۷۳
مرقینوس ۷۵
مروان ۱۹۷
مروان بن محمد ۱۶۵
مروزان ۱۴۲
مره بن کلثوم ۱۰۸، ۱۱۱
مریم (دختر هرقل) ۵۹
مزدک بن بامدادان ۲۸، ۳۳، ۵۴، ۱۰۹، ۱۴۷
مزقییا ۱۲۰
مستمین ۱۶۵، ۱۷۶
مستکفی بالله ۱۶۵، ۲۱۳
مسروق ۱۳۹، ۱۴۰
مسعودی ۱۱، ۲۱، ۳۳، ۴۶، ۴۷
مسیح (ع) ۱۳۳، ۱۴۱، ۱۷۱، ۱۵۴
مشه ۶۲

ماء السماء ← عامر
مارک آنتوان ۲۶
ماریه ذات القرطین ۱۲۱
مالک بن رمین ۱۰۲، ۱۱۲
مانی ۲۷، ۳۳، ۴۸
ماویه (ماء السماء) ۱۰۳، ۱۰۷، ۱۰۹
ماهبیان بن مهران بن داد ۱۱۴
ماهویه ۵۹-۶۰
مأمون ۳، ۷۶، ۱۶۵، ۲۰۴، ۲۰۷، ۲۱۲
متقی ۱۶۵
متلمس ۱۰۷
متمم بن نویره ۱۰۰
متوکل ۷۶، ۱۶۵، ۱۷۵
محرق ← جفنة الاصغر
محسن (پسر ابن فرات) ۱۸۶
محمد (ص) (رسول خدا) ۲۹، ۵۷، ۷۵، ۱۱۰
۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۳۹، ۱۴۰
۱۴۲، ۱۴۸، ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۶۴، ۱۹۷
محمد بن ابراهیم ۲۰۸

منشا ۹۴

- منصور (خلیفه) ۲۱۴، ۲۰۰، ۱۶۵
منصور بن یزید بن منصور خالد مهدی ۲۰۲
منوچهر (= منوشهر) ۱۰، ۲۱، ۳۳، ۳۴، ۳۰
مؤمن ← قاسم بن رشید
موریس ۷۴، ۶۹
موریس (= موریس) ۷۴ ح
موسی (ع) ۳۳، ۳۴، ۹۰ تا ۹۲، ۱۳۰
موسی بن بفا ۲۰۹
موسی بن عیسی کسروی ۱۳، ۱۳ ح
مونس ۱۸۸ ح، ۱۸۹، ۱۹۰
مهتدی ۱۶۵
مهدی (خلیفه) ۱۶۵
مهدی (ولیعهد) ۲۰۱، ۲۰۰
مهران ۱۶۰
مهر بن وردان ۴۶
مهرداد اول ۲۵
مهرداد دوم ۲۵
مهرداد سوم ۲۵
مهری و مهربانه ← مشی و مشیانه ۱۹ ح
مهلهل ۱۰۸
میخائیل (پسرتوفیل) ۷۶
میمون بن مهران ۴
مینوی، مینوی، مینوی ۴۰ ح، ۴۶ ح، ۵۲ ح
۱۷۰ ح، ۱۷۸ ح

ن

- نابغه ذبیانی ۱۱۲، ۱۲۲، ۱۲۴
نازوک ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۱
ناشرین شراخیل ۱۳۲
ناشرینعم ۱۳۲
ناصر ۲۱۶
ناقش ← یابین
نجاشی ۱۵۷
نجاج ۱۹۱
نخیرجان ← بحر جان
نرسی ۱۰ ح، ۱۱، ۲۷، ۱۴۲
نرسی (پسراشکانان) ۲۳
نرسی (پسربلاش) ۲۲

منی ۱۹، ۱۹ ح

- مشیانه (= مشانه) ۱۹، ۱۹ ح، ۶۲
مضرط الحجاره (= عمرو بن منذر) ۱۱۰
معاذ بن مسلم ۲۰۱، ۲۱۴، ۲۱۵
معاویه ۱۹۸، ۱۶۵
معاویه بن یزید ۱۶۵
معزز ۷۶، ۱۶۵، ۲۰۸
معتصم ۲۰۷، ۱۶۵
معتضد ۳
معتمد ۷۶، ۱۶۵، ۲۰۹
معد ۱۵۱
معد بن عدنان ۱۵۴
مزالدوله بویی ۱۸۷ ح
مکبیر (= مکبیر) ۱۴۲
معمر ۱۸۰
معین [دکتر محمد] ۳۵ ح، ۳۹ ح، ۵۰ ح
۱۳۳ ح، ۱۸۲ ح، ۱۹۵ ح
مقتدر ۷۶، ۱۶۵، ۱۸۵، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۹۰
۱۹۶، ۱۹۱
مقسبیانس ۶۶، ۷۲
مقنع ۲۰۱
مقوقس ۱۵۷
مکتفی ۱۱۸۶، ۲۱۱
مکمس ۶۶
مکبیر (دادفروز بن حشمتقان) ۱۴۲، ۱۵۲
ملک بن فهم... عدنان ازدی ۹۹، ۱۰۰
ملک بن فهم ... وبره بن قضاة ۹۹
ملهی و ملهیانیه (= مشی و مشیانه) ۱۹
منتصر ۱۶۵، ۲۰۸
منذر ۱۱۱
منذر اصغر ابوشمر ۱۲۱
منذر اکبر (= منذر بن حارث) ۱۲۱
منذر بن امره القیس ۱۰۷ تا ۱۱۰
منذر بن جبله ۱۲۴
منذر بن حارث ۱۲۱
منذر بن عمرو ولخمی ۱۳۷
منذر بن ماء السماء ۱۰۷، ۱۰۸ ح، ۱۲۳، ۱۴۸
منذر بن منذر ۱۰۶، ۱۱۲
منذر بن نعمان ۱۰۶، ۱۱۴، ۱۲۳
منذر مغرور ۱۱۳

ونحن بن بلاش بن شاپور (ویجن = بیژن؟) ۱۱۰۱۰
 وهرز ۱۴۳.۱۳۲.۱۳۰.۵۷.۵۶
 ویجن (= ونحن، بیژن) ۱۰
 ویکرت ۳۰
 ویونگهان (= ویونجهان) ۱۰
 ویونجهان ۱۰

ه

هادریان ۲۶
 هادی (خلیفه) ۲۰۱.۲۰۰.۱۶۵
 هارون الرشید ۲۰۴.۲۰۳.۲۰۱.۱۶۵.۷۶.۳۵
 هداد بن شراحیل ۱۳۲
 هر ۱۰۶
 هرکلیوس ← هرقل
 هرثمة بن اعین ۲۰۴.۲۰۳
 هرقل (= هرکلیوس) ۷۴.۶۹.۵۹.۲۹.۲۸
 ۱۵۷.۷۵
 هرمز (یدر بهرام) ۱۱
 هرمز (یسر انوشروان) ۵۷.۲۳.۱۶.۱۱
 ۱۴۳.۱۱۳.۱۱۲
 هرمز (یسر بلاش) ۲۲
 هرمز (یسر شاپور) ۱۰۳.۴۷.۲۳.۱۵.۱۱
 ۱۳۶.۱۰۴
 هرمز (یسر نرسی) ۱۰۴.۴۹.۲۳.۱۵.۱۱
 هرمزان ۱۶۰.۱۱.۴
 هرمز اول ۲۷
 هرمز چهارم ۲۹
 هرمز سوم ۲۸
 هشام ۱۵۱.۱۱۴.۱۱۰
 هشام بن عبدالملک ۱۶۵
 هشام بن قاسم اصفهانی ۷
 هشام بن مغیره مخزومی ۱۵۳
 هشام کللی ۱۵۴
 هلانی (= هیلانی) ۶۸
 همای چهر آزاد (= شمیران دختر بهمن) ۲۲.۱۰
 ۳۸
 همای، جلال الدین (استاد) ۱۶۳
 هند ۱۱۰.۱۰۶.۱۰۴
 هند (فرزند نعمان بن منذر) ۱۱۳
 هود ۱۳۰
 هوده بن علی ۱۵۷
 هوشنگ ۲۱

نرسی (یسر بهرام) ۴۹.۱۱
 نرسی (یسر بهرام دوم) ۱۰۴.۲۳.۱۵
 نرن ← نرین
 نزوک ۱۹۰
 نزیری ۸۵
 نسطاس ۷۵ تا ۷۳.۶۹
 نسطورس ۱۲۰.۷۳
 نصر بن احمد بن اسد سامان ۲۱۲.۲۱۰.۲۰۹
 نصر بن احمد سامانی ۲۱۷.۲۱۳.۲۱۱
 نصر بن عقیلی ۲۰۶
 نصر بن کتانه ۱۳۵
 نعمان اورسایح ۱۰۷ تا ۱۰۴
 نعمان بن اسود ۱۰۶
 نعمان بن ایهم ۱۲۳
 نعمان بن حارث بن ماریه (ابو کرب، قطام)
 ۱۲۴.۱۲۳.۱۲۱
 نعمان بن عمرو ۱۲۲
 نعمان بن مقرن مزنی ۱۶۰
 نعمان بن منذر ۵۸، ۱۰۶، ۱۱۱ تا ۱۱۳
 ۱۵۳.۱۲۲
 نعمان جذیمه ۱۰۰
 تقفور ۷۶
 نلدکه ۱۱، ۱۵، ۴۹، ۵۰، ۵۵
 نواله (= نوحاله) ۶۸
 نوح ۹۰.۹.۸
 نوح (یسر اسد بن سامان) ۲۱۲
 نوحاله ۶۸
 نوح بن نصر بن احمد ۲۱۲
 نوشجان ۱۴۲
 نیرون (= نرن) ۷۱.۶۶
 و
 وائل بن عطیه زرگر ۱۱۳
 واثق ۲۰۷-۱۶۵
 والرین ۲۷
 وشمیه (؟) ۹۲
 وکیع قاضی ۱۵۴.۱۵۳.۷۶.۷۵.۶۹
 ولید بن عبدالملک ۱۶۵
 ولید بن یزید ۱۶۵
 ولیسجان ۱۴۲
 ولیعه بن مرقد ۱۳۷

۴- فهرست اماکن

اردن (رود) ۹۱
 ارزه ۲۱ ح
 ارس (رود) ۲۷
 ارغان (= ارجان) ۵۵ ح
 ارم ۹۳
 ارمنستان (ارمن) ۷۳.۲۸.۲۶
 ارمیناق ۷۳
 اریحا ۹۱
 ازدیاد (= آذرباد) ۵۱
 استاد اردشیر (= اشا اردشیر) ۴۴ ح
 استانیربوناتر کواد (= ایرانوتارت کواذ) ۳۵ ح
 اسدود ۹۳
 اسکندریه ۷۱.۴۳.۴۰
 اشا اردشیر ۴۴
 اشرف ۱۲۱ ح
 اصطخر ۴۶.۴۳.۳۸.۳۰ ح
 اصفهان ۳۵.۳۱ تا ۵۹.۵۴.۵۱.۴۶.۴۰.۳۸
 ۲۱۰. ۱۸۴. ۱۸۱. ۱۷۹. ۱۷۸. ۱۶۰
 ۲۱۷
 افریقیه ۲۰۶. ۱۴۱. ۱۳۱. ۱۸۱
 انیس ۷۲
 البرز ۴۸ ح
 النجان ۵۱
 امانی شاپور ۴۷
 ام جعفر (ناحیه) ۱۸۹
 انارباد ۳۷
 انبار (شهر) ۵۱. ۴۷ ح. ۱۰۳. ۱۰۲. ۱۰۰
 ۱۹۹. ۱۸۹. ۱۸۸

۲

آبادان (= عبادان) ۱۷۶
 آب گرگر (= مسرقان، رود) ۴۶ ح
 آتش کوشید (آتشکده) ۳۶
 آتن ۲۸
 آذرآباد ۵۱
 آذربایجان ۲۰۷. ۱۳۱. ۶۰. ۵۳. ۳۷
 آریان (= ایران). (فرس) ۲
 آلمان ۱۷۰ ح
 آمل ۲۱۵ تا ۲۱۷
 آنطاکیه ۷۰

الف

ابخاز ۵۹
 ابرشهر (= نیشابور) ۲۰۷. ۲۰۲. ۵۵. ۴۷ ح
 ابن حصاص (محلّه) ۱۹۴
 ابن هبیره (قصر) ۱۹۴. ۱۸۹
 ابیر (قصر) ۱۲۱
 اترجه (قصر) ۱۸۷
 اجرین ۲۱۴
 احمدآباد ۱۷۸
 ارجان ۱۸۱
 اردستان ۳۸
 اردشیرآباد (= اردشیرخره) ۳۷
 اردشیرخره (= فیروزآباد) ۴۴
 اردشیرکان (رود) ۴۶

بادوریا (ایوان) ۱۸۹
 بادیه ۱۴۱۵۸۰۳۱
 بارق ۹۲، ۱۴۱
 بارمین ۵۸
 بازق ۱۴۱۰۹۲ ح
 بازونطیا (= بیزانسی) ۷۲
 باشروان (= باجروان) ۱۵
 بتن اردشیر (= بتن شیر) ۴۵۰۴۴
 بتن شیر (= بتن اردشیر) ۴۵۰۴۴
 بحر خزر (= دریای طبرستان) ۲۰۵
 بحرین ۱۴۱، ۱۳۴، ۱۱۴، ۹۹، ۴۵، ۱۴۲، ۱۹۲، ۱۸۶، ۱۵۲
 بحیله ۱۵۹
 بخارا ۱۹۸
 بدیع (قصر) ۱۸۸
 بربر ۲
 بردشیر (= بردسیر) ۴۵
 برزخ شاپور (= بزرخ شاپور) ۵۰ ح
 برکه (قصر) ۱۲۴
 برلین ۱۶۶، ۱۶۶، ۱۹۶ ح
 بزرخ شاپور ۵۰
 بصره ۱۸۶، ۱۸۱، ۱۷۶
 بطیحه ۱۸۹، ۳۱
 بغداد ۳۵، ۵۰، ۸۹، ۶۹، ۵۵، ۱۲۳، ۱۷۶، ۱۷۷
 ۱۸۸، ۱۸۷، ۱۸۶، ۱۸۵، ۱۸۱، ۱۸۰
 ۱۹۵، ۱۹۴، ۱۹۳، ۱۹۲، ۱۹۱، ۱۸۹
 ۲۰۶، ۲۰۵، ۲۰۲، ۲۰۰، ۱۹۷، ۱۹۶
 ۲۱۳، ۲۱۰، ۲۰۸
 بلاد مشرق ۱۸۴
 بلاش شاپور ۴۶
 بلاشیر ۵۴
 بلاشویه ۱۹۴
 بلخ ۳۵، ۳۶، ۳۸، ۲۰، ۲۰۳، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲
 بلقاء ۱۲۱
 بنگاه ترجمه و نشر کتاب ۷۲ ح
 بنی سدوس (قلعه) ۱۴۲ ح
 بود اردشیر ۴۴، ۴۴-۴۵
 بوذ! ردشیر (= بود اردشیر) ۴۴ ح
 بوم شاه (= اصطخر) ۳۰
 به اردشیر ۴۵، ۴۴
 به از آمد کواد (= ارجان) ۵۵

انشأ اردشیر (= انشأ اردشیر) ۴۴، ۴۵
 انطاکیه (= اندیو) ۲۸، ۴۱، ۴۷، ۵۵، ۱۷۵
 انگلستان ۴۶ ح
 اورشلیم (= بیت المقدس) ۲۹، ۳۳، ۳۶، ۴۲، ۹۲
 ۹۵، ۹۴
 اوزکند ۱۳۳ ح
 اهواز (= شهر بازاریان) ۴۵، ۱۷۵ تا ۱۷۷، ۱۸۱
 ایدج ۴۹
 ایران (= فرس) ۱، ۲، ۵، ۷، ۸، ۱۰، ۱۲، ۱۳
 ۱۹، ۲۱، ۲۵، ۲۸ تا ۳۰، ۳۳، ۳۶، ۳۹
 ۴۰، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۷، ۸۱، ۸۶، ۹۱، ۱۰۲
 ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۰۸، ۱۱۰ تا ۱۱۲، ۱۳۰
 ۱۳۵، ۱۳۹، ۱۴۱ تا ۱۴۳، ۱۵۷، ۱۸۳
 ۲۱۳
 ایران باستان ۲۰ ح
 ایران شاد کواد ۵۴
 ایران شهر (= هنیره) ۲۰، ۲۱، ۲۳، ۲۳ ح ۴۴
 ۵۳
 ایران قدیم (= هنیره) ۳۲ ح
 ایرشهر (= ایرشهر) ۵۵ ح
 ایزد قباد ۵۵
 ایلیا (= بیت المقدس) ۷۲
 ایوب (دیر) ۱۲۱

ب

باب الحديد ۱۸۹
 باب الشام ۱۹۴
 باب الطاق (بازار) ۱۸۶، ۱۸۷
 باب العالمه ۱۹۶
 باب الكرج (= كرخ) ۱۹۴
 باب حرب ۱۸۹
 باب خاصه ۱۸۷
 باب شماسه ۱۸۷ ح
 باب عمار ۱۹۲
 باب قطربل ۱۸۹
 بابل ۱۷، ۳۰، ۳۴، ۳۵، ۳۶ ح ۴۰، ۸۱، ۹۱
 ۹۵، ۹۴
 باب نیق ۳۴
 باجروان ← باشروان

ع	جایہ ۱۲۴	بہ ازاندیوخسرو ۵۵
حاجان (= جرجان) ۵۴	جاء ۵۱	بہ ازاندیوشاپور ۴۷، ۴۶
جالوس (= جالوس) ۲۱۶	جامع شمشاط ۱۸۸	بہجان ۵۵
جبل ۲۰۷، ۲۰۵، ۲۰۴، ۱۷۶	جلارین ۱۹۴	بہمن اردشیر ۴۵، ۴۴، ۳۷
جرجان (= جارجان) ۵۴	جروان (= حروان) ۵۴	بہمنشیر ۴۵
جزیرہ ۲۰۶	جزیرۃ العرب ۳۵	بیت لحم ۹۳
جلیق ۱۲۰	جنسایور ۵۵	بیت المقدس (= اورشلیم) ۷۳، ۷۲، ۷۰، ۴۲
جندی شاپور (= بہ ازاندیوشاپور) ۲۱۰، ۴۷، ۴۶	جواتا ۱۱۴	بیروت ۱۲۴، ۱۶۶، ۱۷۰، ۱۹۶، ۱۹۵، ۱۹۴، ۱۹۱، ۱۹۰، ۷۴
جواستاد ۴۵	چوزجان ۲۱۰	بیزانس (= بازنطیہ) ۷۲، ۲۹، ۲۸
جی (شہر) ۱۸۳، ۱۸۲، ۵۳، ۵۱، ۳۱	جی (شہر) ۱۸۳، ۱۸۲، ۵۳، ۵۱، ۳۱	بی شاپور ۴۷
ح	حارب ۱۲۲	بیکند ۱۳۳
حالی (دیر) ۱۲۱	حبشہ ۱۵۴، ۱۴۰، ۱۳۹، ۱۳۸، ۵۷، ۵۶	بیمارستان (پل) ۱۹۴
حجاز ۹۳	حجاز ۹۳	بین النہرین ۲۷، ۲۶
حجر اسود ۱۹۲	حدیثہ ۵۱	پ
حدیثہ الفرات (= حدیثہ النورہ) ۵۱	حران ۲۵، ۳	پارت ۲۵
حرب ۱۸۹	حربا ۱۲۱	پارس ۴۰
حربا ۱۲۱	حربی ۵۰	پشخوارگر (کوہ) ۴۸
حربی ۵۰	حروان ۵۴، ۵۱	ت
حروان ۵۴، ۵۱		تبت ۲۰۵، ۳۳
		تدمر ۱۲۴
		ترک (سرزمین) ۵۲، ۸، ۲
		ترمد ۲۱۰
		تستر ← شوشتر
		تل عقر قوف ۱۸۹
		تل نمرود (= عقر قوب) ۳۶
		تن اردشیر (= بتن اردشیر) ۴۶
		تہامہ ۱۵۱، ۱۴۱، ۱۴۰، ۹۹
		تیسفون ۳۲، ۲۹، ۲۷، ۲۶
		تیمرہ ۳۸
		تیمرہ بزرگ ۱۸۰
		تیرہ ۹۱، ۳۴
		ث
		ثریا (قصر) ۱۸۷
		ثعلبہ ۱۴۱ ح
		ثویہ ۱۲۲ ح

د

داران (= داریان) ۳۹
 دارا بگرد ۳۹، ۳۸، ۳۷
 دارا بگرد (= دارا بگرد) ۳۹
 دارا البلاط ۷۶
 دارا الروم ۱۸۷ ج
 دارا بیروت ۱۲۳ ج
 دارا صدر ۱۲۳ ج
 دارا عمار (محلّه) ۱۹۴
 دارا ک ۳۸
 دارا ی ۳۹
 داریان ← داران
 دیبله ۷۶
 دجله ۱۸۵، ۱۶۰، ۵۰، ۳۵، ۳۴، ۳۲، ۲۷ ج
 ۲۰۸، ۱۹۵، ۱۹۳، ۱۹۲
 دجله المورا ۴۵
 دجیل ۴۵
 دربند (سد) ۵۵
 دزفول ۴۶ ج
 دستیاب (= دستی) ۱۵ ج
 دستی ۱۵، ۱۵ ج
 دستجرد ۲۹
 دستنی (= دستی) ۱۵ ج
 دستکرة الملك ۴۷
 دستنی (= دستی) ۱۵ ج
 دستوه (= دستی) ۱۵ ج
 دعجان ۱۲۱
 دماوند ۴۸ ج
 دمشق ۱۲۱، ۱۲۰، ۹۳، ۲۹، ۹ ج
 ۱۲۴ ج
 دمن حت (= کلنگ دیس) ۳۲
 دنیاوند (= دماوند) ۲۰۶، ۲۰۵، ۲۰۴
 دنبل (ناحیه) ۱۷۸
 دیلم (سرزمین) ۲۱۶، ۲۱۴
 دنیاوند (= دنیاوند) ۲۰۵، ۲۰۴ ج
 ۲۰۶ ج
 دیشور ۲۰۷، ۱۹۵

حسنی (قصر) ۱۸۸
 حضرموت ۱۴۱، ۱۳۰
 حفته ۵۴
 حفیر (رود) ۱۲۱
 حلبه ۱۸۸
 حلوان ۱۹۹، ۱۹۴، ۱۷۷، ۱۷۶، ۵۴، ۳۵ ج
 حمالین ۱۹۲
 حمین ۳۸
 حمیر ۱۵۲، ۱۴۰، ۱۳۹، ۱۲۹، ۱۲۷
 حوران ۱۲۱
 حیره ۱۱۱، ۱۱۰، ۱۰۴، ۱۰۳، ۱۰۲، ۱۰۱ ج
 ۱۴۸، ۱۴۱، ۱۲۲، ۱۱۵، ۱۱۴، ۱۱۲
 ۱۵۷، ۱۵۶، ۱۵۲

خ

خابور (رود) ۱۱۲، ۲۰۰ ج
 خابور گواد ۵۵
 خالسدونی ۲۹
 ختلان ۲۱۰
 خراسان ۱۷۰، ۱۶۰، ۱۳۳، ۱۰۸، ۴۷، ۳۸، ۳ ج
 ۲۰۲، ۲۰۱، ۲۰۰، ۱۹۹، ۱۹۷، ۱۹۳
 ۲۰۸، ۲۰۷، ۲۰۶، ۲۰۵، ۲۰۴، ۲۰۳
 ۲۱۶، ۲۱۳، ۲۱۲، ۲۱۱، ۲۱۰، ۲۰۹
 ۲۱۸، ۲۱۷
 خره شاپور ۵۱
 خسرو شاپور ۵۵
 خنرس (= هنیره) ۲۲۰
 خنرس بامی (= هنیره) ۲۱۰، ۲۱۰ ج
 خنیرت (= هنیره) ۲۲۱
 خوار ۳۸
 خوارری (درو) ۴۷ ج
 خواکند ۱۲۳ ج
 خورجان (= جوزجان) ۲۱۰ ج
 خورنق ۱۴۱، ۱۰۶، ۱۰۵ ج
 خوزستان ۲۱۰، ۱۶۰، ۳۹، ۴۷، ۴۶، ۴۵
 خونرت بام (= هنیره) ۲۱ ج
 خونیرت (= هنیره) ۲۰ ج
 خونیرس (= هنیره) ۲۱ ج
 ۲۰ ج
 خهبین (= حمین) ۳۸ ج

زاینده رود (= زرین رود) ۱۷۹
 زبدانقان ۲۰۰
 زبدقان (= زبدانقان) ۲۰۰ ح
 زرقا ۱۲۱
 زرین رود ← زاینده رود
 زمین داور ۳۷ ح

س

ساباط ۵۴
 سابور ۴۷
 سارویه (بنا) ۱۸۳، ۱۸۲، ۳۱
 ساریه (ساری) ۲۱۵
 سامان (قریه) ۲۱۲
 سامره ۲۰۸، ۱۸۹، ۱۷۷، ۱۷۶
 سیا ۱۳۲، ۱۳۰، ۱۲۰
 سدیر ۱۴۱، ۱۲۲، ۱۰۶، ۱۰۵ ح
 سرانندیب ۵۶
 سرخس ۱۷۶، ۱۷۵
 سرود شاذران (= سرود آذران) ۵۱ ح
 سرود آذران (آتشکده) ۵۴، ۵۱
 سف ۱۲۲
 سفد (= سفد) ۱۳۳، ۴۰
 سکان ۴۹
 سگستان (= سیستان) ۴۸
 سمرقند (= سمرکند) ۲۰۲، ۱۳۳، ۴۰، ۳۷
 ۲۱۴
 سنجار ۱۷۶
 سواد (= عراق) ۱۰۰، ۵۵، ۴۰، ۳۷، ۳۵
 ۲۰۸، ۲۰۷، ۱۹۴، ۱۸۹، ۱۸۵
 سوادکوه ۴۸ ح
 سوت ۲۱ ح
 سودان ۱۹۲، ۱۹۱، ۲
 سوریه ۲۷، ۲۵
 سوق الاهواز ← هوجستان واجار
 سویداء ۱۲۲
 سیستان ۲۰۹، ۲۰۸، ۲۰۵، ۲۰۴، ۲۰۲، ۴۹
 ۲۱۱

ش

شاپورخواست ۴۶

ذ

ذابولستان ← زابلستان
 ذات انمار ۱۲۴
 ذروان اردشیر (آتشکده) ۳۸
 ذی الشرفات (قصر) ۱۴۱

ر

رام اردشیر ۴۵، ۴۴
 رام فیروز ۵۳ ح
 رام وشتاسقان (= رام وشتاسیان) ۳۷
 رام هرمز اردشیر ۴۹، ۴۵، ۴۴
 رستم کواذ (= رستم قباد = رسیقباد) ۴۵
 رسیقباد ۴۵
 رصافه ۱۸۷، ۱۲۳
 رقه ۱۱۲، ۱۰۰
 رمل الهیب ۱۸۷
 رودبار ۴۸ ح
 روشن فیروز (= روشی فیروز) ۵۳ ح
 روشی فیروز ۵۳
 روم (= رومیه) ۲۷، ۲۶، ۲۵، ۱۵، ۱۴، ۲۰، ۱
 ۵۰، ۴۲، ۴۱، ۳۸، ۳۷، ۳۳، ۲۹، ۲۸
 ۶۹، ۶۷، ۶۶، ۶۵، ۶۳، ۵۹، ۵۲، ۵۱
 ۷۷، ۷۶، ۷۵، ۷۴، ۷۳، ۷۲، ۷۱، ۷۰
 ۱۳۲، ۱۲۵، ۱۲۰، ۹۱، ۸۲، ۸۱
 ح ۱۹۸، ۱۵۲، ۱۳۸
 رومیه ← روم
 رومیه مداین (= به ازاندیو خسرو) ۵۵
 رویان (= رویاند) ۲۰۶، ۲۰۵، ۲۰۴
 رها ۷۴، ۷۳، ۳
 ری ۱۵ ح، ۲۰۴، ۲۰۳، ۲۰۰، ۱۷۶، ۵۳، ۳۵
 ۲۱۸، ۲۱۷، ۲۰۹، ۲۰۸، ۲۰۶
 ریشهر ۴۵
 ریف ۱۴۱

ز

زاب ۹۳، ۳۵
 زاب بالا (رود) ۳۷
 زابلستان (= ذابولستان) ۳۷

«ظ»	شادروان (سد) ۴۶ شاد شاپور ۴۷، ۴۶ شاطی الصراط (= شاطی الصراة) ۱۹۶ شام ۹۹، ۸۱، ۷۵ تا ۷۳، ۷۱، ۷۰، ۳۹، ۳۵، ۱ ۱۳۸، ۱۲۰، ۱۱۷، ۱۰۵، ۱۰۲، ۱۰۱ ۲۰۶، ۱۹۸، ۱۵۹، ۱۴۷
«ع»	شاه آباد ۴۶ ح شتاء (س) ۱۸۱ شماسیه ۱۸۷ شمر کند (= سمرقند) ۱۳۳ شوش (= سوس) ۵۱، ۴۷ شوشتر (= ستر) ۴۷، ۴۶ شوك (یل) ۱۹۴ شهر آباد کواد ۵۵ شهر اردشیر (آتشکده) ۳۸ شهر الملك ۳۳ ح شهر زور ۵۴ شهرستان ۱۷۹ ح
	«ص»
عای ۹۲ عیادان (= آیدان) ۱۷۶، ۳۵ عبدقیس ۱۱۴ ح عتیقہ ۸۱ عذیب ۱۰۷ ح، ۱۵۹، ۱۶۰ عراق (= سواد) ۳، ۱، ۳۵، ۳۳، ۴۰، ۴۲ تا ۴۵، ۴۷ ۱۰۲، ۱۰۰، ۹۹، ۹۷، ۷۳، ۵۹، ۵۵، ۴۷ ۱۵۹، ۱۴۷، ۱۴۰، ۱۳۹، ۱۱۹، ۱۰۳ ۲۰۴ تا ۲۰۲ ح، ۲۰۰، ۱۹۹، ۱۷۷ ۲۱۴، ۲۱۲، ۲۰۸ عزم ۱۲۰، ۱۲۰، ۹۹ عزه ۹۴ عقلان ۹۴ عسکر مکرم (ناحیه) ۱۷۷ عقر قوف ۳۶، ۳۵ ح عقه ۱۲۱ عکبرا ۵۱ علت (ناحیه) ۵۰ ح عمان ۱۴۲، ۱۴۱، ۱۳۴، ۱۰۰ عمویہ ۷۴ عین اباغ ۱۲۳ عین التمر ۱۰۰	
	«ض»
«غ»	ضخم (دیر) ۱۲۲
	«ط»
غذیر ۱۲۱ غریین ۱۴۲، ۱۱۲ غوراقسی (= غوراردن) ۱۲۴ غوطه ۱۲۰ ح	طاهریہ ۲۱۰ طبرستان ۲۰۴، ۱۹۸، ۱۹۷، ۴۹، ۴۸، ۳۳ ح ۲۱۷ تا ۲۱۴، ۲۰۹ طبرستان (دریا = بحر خزر) ۲۰۵ طخارستان (طخارستان) ۲۱۰، ۲۰۲، ۱۹۹ طسوج ۵۰ ح طوس ۲۰۴، ۳۳ ح طیسفون ۳۹ ح، ۴۱
«ف»	
فارس ۱۶۰، ۵۵، ۴۷، ۴۴، ۳۷، ۳۶، ۱۹، ۷ ۲۱۷، ۲۰۸، ۲۰۷، ۱۸۴، ۱۸۱ فدک ۱۱۳	

- فرات (رود) ۱۱۲، ۱۰۶، ۱۰۵، ۱۰۲، ۲۳۴، ۱۹۲، ۱۸۹، ۱۸۸، ۱۸۵، ۱۵۹، ۱۴۲
 فرات (ولایت) ۱۷۷
 فرات بصره (= بهمن اردشیر) ۳۸
 فرات میسان ۴۵
 فراه ۳۷
 فرح ۱۸۹
 فردفتش ۲۱
 فران ۳۹
 فسا ۳۷
 فضا ۱۲۲
 فلسطین ۱۲۲، ۹۳، ۹۱، ۷۳، ۷۰، ۳۶، ۳۴
 فیروزآباد (= اردشیرخره) ۴۴
 فیروزشاپور ۴۷، ۴۶
- ق،
 قادیه ۱۵۹، ۵۹، ۳۵، ۲۹
 قاهره ۱۱، ۲۰، ۳۳، ۶۸، ۷۷، ۷۲
 قبطوس (جزیره) ۷۲
 قرطمان ۵۹
 قرقیسیا ۱۷۷، ۱۱۲
 قزوين ۲۰۹، ۳۴۸
 قسطنطینیة ۷۴، ۷۳، ۷۲، ۶۸، ۵۶، ۶۲
 قسرابن هبیره ۱۹۴، ۱۸۹
 قطریل ۱۸۹
 قطقطانه ۱۰۰
- قم رود ← استان تبریز نارت کواد
 قومی (= کومش) ۲۱۴، ۲۰۵، ۱۷۶، ۴۰
 قهندز (= کهن دز) ۱۸۳، ۳۴، ۳۰
 قیاصریه ۷۱
- ک،
 کابلستان ۲۰۲
 کاشغر ۴۰
 کالی نیکوس ۲۸
 کاویانی برلین (مطیبه) ۱۶۶
 کرخایا ۱۹۴
 کرخ میسان ۴۵
 کرخه ۵۱
- کردآباد (= کردینداد) ۳۰
 کردینداد ۳۰
 کرکیسیا = قرقیسیا ۱۷۷
 کرمان ۲۰۵، ۵۹، ۵۸، ۴۵
 کروا ۵۱
 کمبه ۱۵۶، ۱۵۳، ۱۵۲، ۱۵۱، ۱۴۰، ۱۳۷، ۱۹۷، ۱۹۲، ۱۹۱
 کلنگه دیس ۳۲
 کنده ۱۴۵، ۱۴۱، ۱۰۸
 کنمان ۹۳
 کورنک (= وهشت اردشیر) ۴۹
 کوشید ۳۶
 کوفه ۱۵۹، ۱۴۲، ۱۲۲، ۱۱۲، ۱۰۳، ۱۹۴، ۱۸۸، ۱۸۷، ۱۷۸
 کوك (= مهرین) ۳۱
 کوكب (قصر) ۱۸۷
 کومش (= قومی)
- ک،
 کرگان ۲۱۳، ۲۰۵، ۲۰۴، ۲۰۲، ۲۰۰، ۵۳، ۲۱۶
 کل ۱۹
 گندی شاپور ۵۰، ۴۸
 گور (= کور) ۴۴
 گیلان ۲۱۶
- گ،
 لایبزیك ۴۶
 لغاریه ۲۰۰
 لیدن ۱۱، ۱۶، ۲۰، ۲۱، ۲۶، ۳۶، ۳۸، ۱۱۳، ۹۳، ۷۷
- م،
 مارب ۹۹
 مارفانان (= مارین) ۳۸
 مارین (قلعه) ۳۸
 ماوراءالنهر ۲۰۹، ۲۰۵، ۲۰۴، ۱۳۳، ۵۳، ۲۱۲، ۲۱۰
 ماهین ۲۰۴

نجف ۱۰۵	محارب (قصر) ۱۲۲
سناس (ناحیه) ۱۳۱	مداین ۱۵۹، ۱۱۵، ۵۹، ۵۵، ۵۴، ۴۵، ۴۱، ۳۲
نصبین ۳۹، ۲۸، ۲۷	۱۹۹، ۱۶۰
نیمور (= ممتور) ۳۷	مدینه ۱۵۷، ۱۳۷، ج ۱۲۱
نوبه ۱۴۱	مدینه السلام (= بندار) ۷۶
نهاوند ۱۶۰، ۲۹	مراغه ۱۳
نهر الصله ۱۷۷	مرو (مرو رود) ۱۱۵، ۶۰، ۵۹، ۴۰، ۳۴، ۳۰
نهر الملک ۴۲	۲۰۰، ۱۹۹، ۱۹۸، ۱۷۸، ۱۷۵، ۱۶۰
نهر سیر ۱۶۰، ۱۵۹	۲۱۴، ۲۰۷، ۲۰۳، ۲۰۲، ۲۰۱
نیشابور ۲۱۰، ۲۰۹، ۲۰۷، ۱۹۸، ۱۷۶، ۴۶	مسجد الحرام ۱۹۱
۲۱۴، ۲۱۱	محلان ۱۴۸
نیقیه ۷۳	مشرقان (= مشرقان، رود) ۴۶
نیل ۱۷۷	مشقر ۱۴۲
و	مصانع اسطخر (= هزارستون) ۳۸
	مصر ۱۰۳، ۹۱، ۹۰، ۸۱، ج ۶۹، ۳۴، ۳۳، ج ۲۰
	۲۰۷، ۲۰۶، ۱۸۴، ۱۴۱
	مصلی ۱۸۷
وازان ۵۱	معال (قصر) ۱۲۱
واسط ۲۰۸، ۱۸۱، ۱۷۶	معموریه (= عموریه) ۳۷۴
وبها ۴۷	مغرب ۱۸۳
وراده (رود) ۱۸۹	مقتیسیا ۲۵
ورزق آباد ۱۷۹	مقدونیه ۷۷، ۶۵
وزارت فرحنگ ۱۰۱ ج	مکه ۱۸۷، ۱۵۷، ۱۵۱، ۱۴۸، ۱۳۷، ۱۱۱
ولاشجرد (= ولاشگرد) ۵۵	۱۹۲، ۱۹۱، ۱۸۸
ووربرست ۲۱ ج	ممنور ۳۷
وورجرت ۲۱ ج	منار ۱۲۲
وهشت اردشیر (= کورنک) ۴۹، ۴۵، ۴۴	حنیه ۱۲۲
ویددفتش ۲۱ ج	موسم ۱۵۲
ویه ازانیوشاه پوهر (= به ازانیوشاپور) ۳۶ ج	موصل ۱۷۶، ۹۴، ۸۱، ۷۳، ۵۵، ۴۵، ج ۳۵
ه	مهر اردشیر (آتشکده) ۳۸
	مهران ۳۴
	مهرین ۳۱
	میشان ۴۷، ۴۵، ۴۰، ۳۸
	ن
حرات ۴۰	ناشی ۱۹۲
حرم (بنا) ۱۸۴	ناطف ۱۵۹
حرمز اردشیر ۴۵، ۴۴	نبوه ۱۲۲
حرمشیر ۴۵	نجد ۱۴۸، ۱۴۷
حزارستون (= مصانع اسطخر) ۳۸	نهران ۱۴۲ ج
حفت اقلیم ۲۰	
همانیا (= اردشیر آباد) ۳۷	
همدان ۲۰۵، ۱۷۶، ج ۱۵	
همانیان (= همانیان) ۳۷ ج	
هناد (دیر) ۱۲۱	

۱۴۱،۱۳۸ (مدينه) = يشر ب	منبو شاپور ۵۵
يقر ۴۹	هند ۱۸۲، ۱۳۱، ۸۱، ۵۳، ۵۲، ۳۳، ۳۱، ۳۰، ۲
يعامه ۱۳۲، ۱۳۶، ۱۰۰	۱۸۳
يمن ۱۲۷، ۱۱۹، ۱۰۱، ۹۹، ۸۶، ۵۶، ۲۹، ۱	هند (دریا) ۲۰۵
۱۳۸، ۱۳۷، ۱۳۵، ۱۳۲، ۱۳۰، ۱۲۹	هنيره ۳۲، ۲۱، ۲۰
۱۵۴، ۱۵۲، ۱۴۳، ۱۴۲، ۱۴۰، ۱۳۹	هوجستان و اجار (= سوق الاحواز) ۴۵
۱۷۶، ۱۵۹، ۱۵۶	ی
یوان ۵۱	
یونان ۸۱، ۶۶، ۳۰، ۱	
یهوديه ۱۷۹ ح	بيرين ۱۰۱ ح

۴- فهرست نامهای قبایل و طایفه‌ها

اعتام (؟) ۱۹۸
 اعراب ۱۹۷، ۱۹۴
 اقیال ۱۳۹، ۱۳۵
 اکسره ۱۱۹
 اکراد ۲۱۴
 اکراد سورستان ۲۱۴
 اکراد طبرستان ۲۱۴
 امیم ۱۲۹
 ایرانیان ۲۶۰، ۲۱۷، ۱۰۹، ۸۰، ۴۰، ۳۰، ۲۹، ۲۸
 ۶۱، ۵۰، ۴۴، ۳۶، ۳۰، ۲۹، ۲۸
 ۱۴۳، ۱۴۱، ۱۱۴، ۱۰۸، ۹۱، ۷۴
 ۲۱۵، ۲۱۴، ۱۸۳، ۱۶۴، ۱۶۳، ۱۵۹

ب

بابلیان ۱۸۳
 بربرها ۱۹۵، ۱۳۱، ۳۹
 بصریان ۴۵
 بکر ۱۴۷، ۱۰۹، ۱۰۷
 بنوجفنه ۱۲۵، ۹۹
 بنی آکل المرار ۱۰۷
 بنی اسرائیل ۹۳، ۹۱، ۹۰، ۸۹، ۴۲، ۳۴، ۳۳
 ۱۳۵، ۹۵، ۹۴

بنی القبرین ۱۲۴
 بنی امیه ۱۹۷، ۷۶
 بنی تمیم ۱۵۲، ۱۱۰
 بنی جفنه ← بنوجفنه
 بنی دارم ۱۱۱
 بنی صوفر ۶۶

آ

آشور ۳۳۶
 آلان‌ها ۲۶
 آل‌بویه ۲۱۳
 آل‌جفنه ۱۴۷، ۱۳۸، ۱۱۹
 آل‌محرق ۱۲۲
 آل‌نصر ۱۱۹، ۱۱۴، ۱۰۹

الف

احلاف ۱۰۲
 اردوآنیان ۱۰۲
 ارم ۱۳۴
 ارمان ۱۲۹
 ارمانیان ۱۰۲
 ارمنیان ۶۸ ح
 ازد ۱۱۹، ۹۹
 اسد (قبیله) ۱۴۷
 اسرائیلیان ۹۱، ۸۹، ۸۷، ۶۶، ۶۱، ۳۸، ۳۰، ۱
 اسکندریان ۳
 اسلام ۱۴۲، ۱۳۲، ۱۲۰، ۵۷، ۳۱، ۲۹، ۴۰، ۳۰، ۱
 ۱۶۳، ۱۶۱، ۱۵۳، ۱۵۱، ۱۴۹، ۱۴۷
 ۱۹۸
 اسلاوها (= سقالبه) ۳۹
 اشکانیان (= اشفانیه) ۱۷، ۱۴، ۱۳، ۱۰، ۷
 ۱۳۰، ۹۱، ۴۱، ۴۰، ۲۶، ۲۵
 اشفانیه ← اشکانیان
 اسفهانیان ۱۹۵

جرمقیان ۳۹
چسر (۱) ۱۲۴
جهودان ۴۲
جیل (گیلانیان) ۲۱۷

ح

حبشیان ۱۴۲، ۱۴۰
حجریه ۱۸۸
حلیمه ۱۰۵
حمیر ۱۳۲، ۱۳۱، ۱
حمیریان ۱۴۳، ۱۳۷، ۱۳۲

خ

خراسانیان ۲۱۶

د

دوسر ۱۰۵
دیلمیان ۲۱۷، ۲۱۶، ۲۱۵، ۱۹۴

ذ

ذوون ۱۳۵

ر

ربیمه ۱۳۴، ۱۰۹
رجالہ سودان ۱۹۲، ۱۹۱
رجالہ مصافیه ۱۹۲
رومیان ۲۳، ۶۶، ۴۲، ۴۱، ۲۶، ۲۵، ۲۲، ۲
۱۲۰، ۹۵، ۷۷، ۷۴

ز

زط ۵۳
زنداقه (= زندقه) ۱۱۰، ۱۰۹، ۴۸
زندقه ۱۴۷، ۱۰۹
زندیقان (= مزدکیان) ۱۱۰، ۱۰۹، ۴۸
زیاری (سلسله) ۲۱۳

بنی عباس ۲۱۵، ۲۱۴، ۲۰۸، ۱۹۸، ۱۹۷
بنی عمون ۹۳
بنی فاران ۱۰۴
بنی قحطان ۱۳۰
بنی کلب ۱۴۸
بنی کنانه ۱۲۴
بنی معد ۱۳۷
بنی نصر ۱۱۴، ۱۰۴، ۹۹
بنی هیجمانیه ۱۰۶
بنی یربوع ۱۵۲

پ

پارنھا ۲۶، ۲۵
پارسیان ۴۹
پیشدادیان (= پیشدادیه) ۲۱۱، ۱۰۷

ت

تازیان (= تاجیان) ۵۰، ۴۵، ۳۲، ۱۹، ۸، ۲
۱۴۱، ۱۲۰، ۱۱۴، ۱۰۲، ۱۰۰، ۵۵
۱۶۳

تایمه (= تبغان) ۱۳۶، ۱۳۲
ترسیان ۱۶، ۱۸۷، ۱۷۶
ترک ۱۷۶
ترکان ۱۳۱، ۳۷
تغلب ۱۴۷
تمیم ۱۴۷، ۱۱۱
تنوخ ۱۰۰
تنوخیان ۱۰۵، ۱۰۲

ث

ثمود ۱۳۴، ۱۳۰، ۱۲۹

ج

جائلیقان ۱۶
جاسم ۱۳۴
جدیس ۱۳۶، ۱۳۴، ۱۳۳، ۱۲۹
جذام (قبیله) ۸۶
جرجمیان ۳۹

عیل ۱۲۹
عجم ۱۶۳
عرب (عربان) ۱۷، ۳، ۱، ۲۹، ۲۲، ۳۵، ۴۹ ج
، ۱۰۳، ۱۰۱، ۱۰۰، ۹۹، ۹۷، ۶۱
۱۲۰، ۱۱۷، ۱۱۵، ۱۱۰، ۱۰۹، ۱۰۵
۱۴۲، ۱۴۱، ۱۴۰، ۱۲۹، ۱۲۷
۱۶۰، ۱۵۹، ۱۵۳، ۱۵۲، ۱۵۱، ۱۴۹
۲۱۴، ۱۹۸، ۱۸۹، ۱۶۳
عرب عاربه ۱۲۹
علویان ۲۱۷، ۲۱۶
عمالیق ۱۳۰، ۱۲۹

ع

غانیان ۱۲۵، ۱۲۰، ۱۱۷، ۱

«ف»

فراعنه ۸۶
فرزیان ۹۲
فیشدادیه ← پیشدادیان
قبطیان ۸۶، ۸۵، ۸۳، ۳۹، ۲، ۱
قرمطیان ۱۹۸، ۱۸۸، ۱۸۷، ۱۸۶
۱۹۸ و ۱۹۲
قریش ۱۵۳، ۱۴۹، ۱۴۳، ۱۳۹، ۱۳۷، ۱
۱۶۴
قزاونه (قزونیان؟) ۱۹۱
قضاعه (= قضاعیان) ۱۲۰
قضاعیان ۱۲۰، ۱۰۲، ۹۹
قیاصره ۱۱۹
قیس ۱۴۷

ك

کلدانیان ۱۸۳، ۸۱، ۳۱، ۱۴، ۳
کلدای (= کلدانیان) ۳
کنده ۱۴۸، ۱۴۷، ۱
کنغانیان ۹۲
کیانیان ۳۵، ۱۰، ۰۷

«ف»

گیلانیان (گیلیان) ۲۱۷

س

ساجیه (= خاندان ساج)، ۱۹۵
ساسانیان (ساسانی) ۱۵، ۱۴، ۱۳، ۱۱، ۷، ۳
۵۹، ۵۰، ۴۹ ج، ۴۶، ۲۹، ۲۷، ۱۷
۱۱۹، ۱۰۸
سامانیان ۲۱۳
سامریان ۹
سریانی ۸۶
سریانیان ۲
سلوقیه ۲۸
سلیخ بن حلوان ۹۹
سمینیان ۳

ش

شماویه ۱۸۷ ج
شمنان ← سمینیان
شها ۱۰۵
شیرذیل اوندان (= شیرذیل وندان) ۲۱۸، ۲۱۷

«ص»

صابشین ← کلدانیان
صحار ۱۳۴
صقاریان ۲۱۳
صقالبه (= اسلاوها) ۳۹
ض

ضجاعه ۱۲۰، ۹۹

«ط»

طاهریان ۲۱۳، ۲۱۲، ۲۱۱، ۲۰۹
طسم ۱۴۲، ۱۳۴، ۱۳۳، ۱۲۹ ج

ع

عاد ۱۳۴، ۱۳۰، ۱۲۹، ۱۰۱
عامله ۱۲۴
عباسیان ۲۱۴، ۱۸۹

نصریه ۱۹۲	گیلیان ۲۱۷
و	ل
وارداد اوندان (= ورداد اوندان) ۲۱۸.۲۱۷ واندالها ۲۸ و پار ۱۳۳.۱۲۹ ورداد اوندان ← وارداد اوندان	لخمیان (لخم) ۱۰۷، ۱۰۶، ۹۹، ۹۷، ۱ ۱۱۳.۱۰۸
د	م
هاشمیان ۱۹۵ هندیان ۵۳۰۲ ح هیاطله ۱۰۸.۲۸	مسلمانان ۱۹۸.۱۶۳.۱۵۷.۳۵.۲ مسیحیان ۱۳۸.۷۳.۷۲.۷۱.۳۱.۲ مسیحیت ۷۲.۳۲ مصافیه ۱۹۱ مضر ۱۳۳ ممتضدیه ۳ مد ۱۵۱.۱۴۸.۱۴۷.۱۳۷ معدی ۱۲۴ ح
ی	ن
یشکر ۱۱۱ یعقوبیه ۷۳.۷۳ یمانیان ۱۳۵.۱۳۲.۱۳۰.۱۲۹ یونانیان ۹۰.۸، ۲ ح ۶۶.۶۵، ۷۷.۷۷، ۷۰۰ ۹۵.۸۲ یهود ۹۱.۸۹.۷۲.۵۳.۳۳.۳۶.۹، ۸۰.۲ ۱۳۸.۱۳۷ یهودیت ۱۳۷	نبطیان ۱۰۲ نزار ۱۴۷ نسطوریة نصاری ۷۳ نصاری ۷۲.۹ نصرانیت ۱۳۸.۱۲۵.۱۱۲.۷۳

۴- فهرست نامهای کتابها

تاریخ بلعمی ۱۰۱
تاریخ سلطنت قباد و ظهور مزدک ۱۰۹
تاریخ طبری ۱۱، ۱۶، ۲۰، ۲۲، ۲۴
۳۶، ۳۹، ۴۰، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۸
۷۴، ۷۷، ۹۲، ۹۳، ۱۴۱، ۱۴۱، ۱۴۱

۱۷۸

تاریخ کامل ← کامل التواریخ

تاریخ گزیده ۳۶

تاریخ ملوک الفرس (= خدای نامه) ۱۳۰۷

۱۰۹۹

تاریخ ملوک بنی ساسان ۷

تاریخ یعقوبی ۳۶، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۱۳

تاریخ یمینی ۱۰۷

تجارب الامم ۱۸۸

تجارب السلف ۱۸۶

التربیع والتدویر ۲۱

ترجمان القرآن (در متن اشتباهاً ترجمان

البلاغه چاپ شده) ۱۸۰

ترجمه تاریخ طبری نلدکه ۱۱، ۱۳، ۵۰، ۵۵

ترجمه کیانیان ۱۰، ۲۲، ۲۳، ۳۶

التنبيه والاشراف ۲۱، ۳۶

تورات ۸۹، ۳۴، ۹۰، ۹۳

ح

حدود العالم ۴۴، ۴۶، ۵۵

خ

خدای نامه ← تاریخ ملوک الفرس

ت

آبستا (= اوستا) ۶۱

آثار الباقیه ۱۱، ۱۳، ۲۰، ۲۳، ۲۴

آشدرج ۵۶، ۱۸۰

الف

آبستا ← اوستا

اخبار الطوال ۳۳

اخبار کنده ۱۴۷

ادب الکتب ۱۰۳

اغانی (ابوالفرج اصفهانی) ۴۵، ۲۰۸

اقرب الموارد ۵۶، ۱۰۰، ۱۲۳

انجیل ۷۲

اوستا (= آبستا) ۲۱۰۹

ایران از آغاز تا اسلام ۷۷

ایران در زمان ساسانیان ۴۹

ایران قدیم ۱۰۹

ب

برسناس (= یوسفاس) ۴۱

برهان قاطع ۳۹، ۵۰، ۶۲، ۱۳۳

بندهشن ۳۶

ت

تاریخ ابوالفداء ۶۸، ۷۷، ۱۵۱

فرهنگ فارسی معین ۱۳۵۶، ۱۳۸۲، ۱۳۹۵
الفهرست ابن ندیم ۱۳، ۱۳۶۹، ۱۳۰۳

ق

قاموس اوستای یوستی ۲۱، ۱۳۹۲، ۱۳۹۴
قرآن مجید ۳، ۱۳۷۲، ۱۳۹۲، ۱۳۳۵، ۱۳۳۸
قصص الانبیای نیشابوری ۱۳۷۲
قوهلت ۸۹

ک

کامل التواریخ (ابن اثیر) ۱۳۶۸، ۱۳۶۹، ۱۳۹۱
کتاب اختلاف الزیجه ۱۸۲
کتاب اصفهان ۱۷۵
کتاب التاج ۲۳
کتاب الشعر و الشعراء ۱۳۰۳
الکتاب المذیل ۱۵۵
کتاب !لوف ۷۷، ۶۷
کتاب ایوب ۸۹
کتاب جوامع وحکم ایشیا و ... ۸۹
کتاب حکمة سلیمان ۸۹
کتاب روث ۸۹
کتاب سفر الملوك ۸۹
کتاب سهیرا ۸۹
کتاب سیر ۱۶
کتاب سیر بزرگ ۱۶
کتاب سیرین ۸۹
کتاب شغفی ۸۹
کتاب شمویل ۸۹
کتاب شیرین ۸۹
کتاب شیماس ۳۱
کتاب قوهلت ۸۹
کتاب مروک (مزدک) ۳۱
کتاب (یوسفاس = برسناس) ۳۱
کتاب یوشع ۸۹

کنجینه مأمون ۷

د

دایرة المعارف اسلام ۳۹
دایرة المعارف فرانسه (لاروس بزرگ) ۷۱
دیوان نابغة ذبیانی ۱۲۳، ۱۲۴
ز
زیچ شهریار ۱۸۴
زیچ نژیری (= زیجه) ۸۵

س

سالها وادوار هزارات ۱۸۳
سرزمینهای خلافت شرقی ۴۴، ۴۶، ۴۵۵
سفر الملوك ۸۹
سندباد ۴۱
سهیرا ۸۹
سیر ملوك الفرس ۷

ش

الشعر والشعراء ۱۳۰۳

ص

صور ملوك بنی ساسان ۴۶، ۴۷، ۴۸
صورة الارض ۴۴، ۴۶، ۵۰، ۵۱، ۱۷۹
۲۰۷، ۲۱۰

ع

عیون الاخبار ۱۳۰۳

غ

غیات اللغات ۴

ف

فارس نامه ابن بلخی ۴۶
فتوح البلدان ۱۱۳
فرائد الادب المنجد ۱۰۸
فرهنگ بندهشن ۲۱

ع۱۱۴، ع۱۱۳، ع۱۱۲، ع۷۳، ع۵۰

ع۱۴۲، ع۱۳۳، ع۱۲۴، ع۱۲۱، ع۱۲۰

ع۲۰۷، ع۲۰۰، ع۱۸۸، ع۱۸۷، ع۱۷۷

ع۲۰۸

مقدمه‌الادب ع۴، ع۱۱۲، ع۱۴۲

مقدمه‌شاهنامه ابومنصوری ع۱۳، ع۲۱

منتهی‌الاربع ع۴، ع۱۱۲، ع۱۴۲

المنجد ۱۷۸

میراث ایران ع۲۵، ع۲۷، ع۲۱۳

ن

نخبة‌الدهردمشقی ع۴۶

نزهة‌القلوب ع۵۵

ه

هزاره فردوسی ع۱۳، ع۲۱

هفتادگانه (۵) ع۹۰۹

ی

یادداشت‌های قزوینی ۲۰۸

یکی ازفارسیات ابونواس ع۱۵، ع۵۲

م

مجسطی ۸۶، ۷۷

مجمل‌التواریخ (=مجمل) ع۹، ع۱۰

ع۱۱، ع۱۲، ع۱۳، ع۱۵، ع۱۶

ع۱۹، ع۲۰، ع۲۱، ع۲۲، ع۲۳

ع۳۰، ع۳۱، ع۳۴، ع۳۵، ع۳۷

ع۳۹، ع۴۱، ع۴۴، ع۴۷، ع۴۸

ع۴۹، ع۵۱، ع۵۲، ع۵۳، ع۵۴

ع۵۵، ع۵۸، ع۶۰، ع۶۸، ع۶۹

ع۷۳، ع۷۴، ع۷۷، ع۸۵، ع۸۶

ع۹۲، ع۹۹، ع۱۰۱، ع۱۰۹

ع۱۱۱، ع۱۱۲، ع۱۱۴، ع۱۱۵

ع۱۲۱، ع۱۲۳، ع۱۲۴، ع۱۳۱

ع۱۴۱، ع۱۴۷، ع۱۵۱، ع۱۵۳

ع۱۸۶، ع۱۸۷، ع۱۹۰، ع۱۹۱

ع۱۹۴، ع۲۱۶

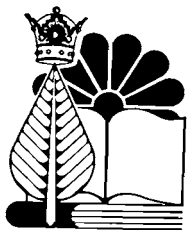
مخبر ۱۰۳

مرآت‌البلدان ع۴۶

مروج‌الذهب ع۱۱، ع۲۰، ع۳۳، ع۶۸

معارف‌ابن‌قتیبه ۱۰۸، ۱۰۳

معجم‌البلدان ع۱۵، ع۳۵، ع۳۸، ع۴۵، ع۴۶



امشارات

بنیاد فرهنگ ایران

عکس نسخه های خطی

۱- تفسیر قرآن پاک

قطعه‌ای از تفسیری بی نام نوشته شده در اواخر قرن چهارم ، عکس نسخه محفوظ در دانشگاه لاهور .
جواب عکس ، ۸۰+۹۲ صفحه ، قطع ۲۹×۲۲ سانتی متر ، کاغذ اُفت ۹۳ گرمی ،
جلد کالینکور .

بها - ۳۰۰ ریال

۲- الابنیه عن حقایق الادویه

از موفق الدین ابومنصور علی هروی ، به خط اسدی طوسی در سال ۴۴۷
هجری قمری عکس نسخه محفوظ در کتابخانه عمومی وین .
جواب عکس ، ۸۰+۲۴۵ صفحه ، قطع ۲۹×۲۲ سانتی متر ، کاغذ اُفت ۹۳ گرمی ،
جلد کالینکور .

بها - ۴۰۰ ریال

۳- ترجمه تاریخ طبری

از ابوعلی محمد بلعمی ، عکس نسخه مکتوب به سال ۵۸۶ هجری قمری ،
محفوظ در کتابخانه آستان قدس رضوی .
جواب عکس ، ۸۰+۴۹۰ صفحه ، قطع ۲۹×۲۲ سانتی متر ، کاغذ اُفت ۹۳ گرمی ،
جلد کالینکور .

بها - ۵۰۰ ریال

۴- تفسیر قرآن کریم

از ابوبکر عتیق سوراآبادی ، عکس نسخه مکتوب به سال ۵۲۳ هجری قمری ،
محفوظ در کتابخانه «دیوان هند» لندن .
جواب عکس ، ۸۰+۴۱۸ صفحه ، قطع ۲۹×۲۲ سانتی متر ، کاغذ اُفت ۱۱۰ گرمی ،
جلد کالینکور .

بها - ۵۰۰ ریال

علم در ایران

۱- شمار نامه

از محمد بن ایوب الحاسب الطبری از روی نسخه محفوظ در آستان قدس رضوی با تعلیقات تقی بینش .
چاپ مسلح ، ۱۰۰ + کج + ۱۶۰ صفحه ، قطع ۲۴×۱۷ سانتی متر ، کاغذ ۱۱۰ گرمی
افت حلدکالینگور .
بها - ۱۵۰ ریال

۲- استخراج آبهای پنهانی

از ابوبکر محمد بن الحسن الحاسب کرجی ، قرن پنجم ، ترجمه حسین خدیو جوم .
چاپ مسلح ، ۱۲ + ب + ۱۲۷ صفحه ، قطع ۲۲×۱۴ سانتی متر . کاغذ ۱۱۰ گرمی
افت . حلدکالینگور .
بها - ۶۰ ریال

۳- کتاب الاغراض الطبیة

از سید اسمعیل جرجانی ، عکس نسخه محفوظ در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران . مورخ به سال ۷۸۹ .
چاپ عکسی ، ۸ + ۷۱۵ صفحه ، قطع ۲۸×۲۰ سانتی متر . کاغذ افت ۹۳ گرمی
حلدکالینگور .
بها - ۷۰۰ ریال

۴- یواقیت العلوم

دایرة المعارفی از قرن ششم ، به تصحیح محمد تقی دانش پژوه .
چاپ مسلح ، ۱۶ + ۳۲۵ صفحه ، قطع ۲۲×۴۱ سانتی متر ، کاغذ افت ۱۱۰ گرمی ،
حلدکالینگور .
بها - ۱۵۰ ریال

۵- بهجت الروح

رساله‌ای در موسیقی تألیف عبدالؤمن بن صفی‌الدین ، بازمانده از قرن
دهم (؟) با مقابله و مقدمه و تعلیقات ا. ل. رابینودی برگزیده و مقابله مجدداً
نسخه‌ای دیگر در تهران .
چاپ مطبع ، ۱۴۲ صفحه ، قلع 17×24 سانتی‌متر ، کاغذ ۹۰ گرمی است ،
جلدکالینگور .

بها - ۷۰ ریال

۶- ترجمه میزان الحکمة

از عبدالرحمن خازنی به تصحیح مدرس رضوی .
چاپ مطبع ، ۱۵۰ صفحه ، قلع 23×14 سانتی‌متر ، کاغذ ۱۰۰ گرمی است
جلدکالینگور .

بها ۱۰۰ ریال

فلسفه و عرفان ایران

۱- نظری به فلسفه صدرالدین شیرازی «ملاصدرا»

به قلم دکتر عبدالمحسن مشکوة‌الدینی .
چاپ مطبع ، ۲۳۲+۸ صفحه قلع 24×17 سانتی‌متر ، کاغذ ۱۱۰ گرمی است .
جلدکالینگور .

بها - ۱۰۰ ریال

۲- شرح کتاب‌التعرف لملذهب‌التنصوف

از ابو ابراهیم اسمعیل بن محمد بن عبدالله‌المستعلی البخاری ، به تصحیح
و تحشیة دکتر حسن مینوچهر .

جزء اول ، چاپ مطبع ، ۲۴۷ صفحه ، قلع 34×24 سانتی‌متر ، کاغذ ۹۰ گرمی
بها - ۳۰۰ ریال

منابع تاریخ و جغرافیای ایران

۱- صورة الارض

از ابن حوقل، نیمه اول قرن چهارم، ترجمه دکتر جعفر شعار .
چاپ مطبع . ۸+ + ۲۷۱ صفحه . قطع ۱۷×۲۴ سانتی متر . کاغذ ۱۱۰ گرمی
افت . جلدکالینکور .

بها - ۳۰۰ ریال

۲- سفرنامه ابن فضلان

مؤلف به سال ۳۰۹ هجری قمری ، ترجمه ابوالفضل طباطبائی .
چاپ مطبع . ۸+ + ۱۷۵ صفحه . قطع ۱۷×۲۴ سانتی متر . کاغذ ۱۱۰ گرمی
افت . جلدکالینکور .

بها - ۱۵۰ ریال

۳- دستورالوزراء

از سلطان حسین واعظ استرآبادی ، قرن یازدهم ، به تصحیح اسمعیل
واعظ جوادی .

چاپ مطبع . ۹۰+ صفحه . قطع ۱۷×۲۴ سانتی متر . کاغذ ۸۰ گرمی .

بها - باجلدکالینکور ۵۰ ریال . باجلد شمیاز ۳۰ ریال

۴- تحریر تاریخ و صاف

تحریری است از تجزیه الامصار و تزجیه الاعصار تألیف و صاف الحضرة
عبدالله بن فضل الله شیرازی ، به قلم عبدالمحمد آیتی .

چاپ مطبع . ۳۴۲+ صفحه . قطع ۱۷×۲۴ سانتی متر . کاغذ ۱۰۰ گرمی افت .
جلدکالینکور .

بها - ۳۰۰ ریال

۵- تاریخ پادشاهان و پیامبران

ترجمه سنی ملوک الارض و الانبیا ، تألیف حمزه اصفهانی ، ترجمه دکتر جعفر شعار .
چاپ مطبع ، ۳۰۰ صفحه . قطع ۱۷×۲۴ سانتی متر . کاغذ ۱۰۰ گرمی است .
جلد کالینکود .

بها - ۱۵۰ ریال

۶- رسوم دارالخلافه

از ابوالحسن هلال بن محسن صابی، تصحیح و حواشی میخائیل عواد، ترجمه محمد رضا شفیع کدکنی .
چاپ مطبع : ۱۶۰ صفحه . قطع ۱۷×۲۴ سانتی متر ، کاغذ ۱۰۰ گرمی است .
جلد کالینکود .

بها - ۱۰۰ ریال

۷- تاریخ بیداری ایرانیان

تألیف ناظم الاسلام کرمانی ، مجلد اول مشتمل بر مقدمه و جلد ۱ و ۲ و ۳ با فهرست اعلام

چاپ مطبع ، ۷۰۰ صفحه ، قطع ۱۷×۲۴ ، کاغذ ۸۰ گرمی . جلد کالینکود .
بها - ۳۰۰ ریال

فرهنگهای علمی و فنی

۱- فرهنگ اصطلاحات نفت

از دکتر جلال الدین توانا . به سه زبان : روسی ، انگلیسی ، فارسی .
چاپ مطبع ، ۸۰ + ۳۴۸ + ۱۲ صفحه . قطع ۱۷×۲۴ سانتی متر ، کاغذ ۱۱۰ گرمی
است . جلد کالینکود .

بها - ۴۰۰ ریال

فرهنگهای تازی به پارسی

۱- السامی فی الاسامی

از ابو الفتح احمد بن محمد میدانی، عکس نسخه مکتوب به سال ۶۰۱ هجری قمری محفوظ در کتابخانه ابراهیم پاشا - ترکیه .
چاپ عکسی ، ۱۲ + ۵۴۳ صفحه ، قطع ۱۷ × ۲۴ سانتی متر ، کاغذ ۱۱۰ گرمی
افست ، جلد کالینگور .

بها - ۵۰۰ ریال

۲- المرقاة

منسوب به بدیع الزمان ادیب نطنزی ، قرن پنجم ، به اهتمام دکتر سید جعفر سجادی .
چاپ افست ، ۱۲ + ۳۵۱ صفحه ، قطع ۱۷ × ۲۴ سانتی متر ، کاغذ ۱۰۰ گرمی
افست ، جلد کالینگور .

بها - ۲۵۰ ریال

زبان و ادبیات فارسی

۱- وزن شعر فارسی

تحقیقی است در عروض فارسی ، از دکتر پرویز ناتل خانلری .
چاپ مسطح ، ۳۰۳ صفحه ، قطع ۱۷ × ۲۴ سانتی متر ، کاغذ ۱۱۰ گرمی افست .
جلد کالینگور

بها - ۱۰۰ ریال

واژه نامه های پهلوی

۱- فرهنگ پهلوی به فارسی و فارسی به پهلوی
شامل ده هزار واژه پهلوی و معادلهای آن به فارسی . تألیف دکتر بهرام
فره وشی .

حارم سنح ۲۰۰ + ۵۲۰ صفحه، قطع ۲۲ × ۱۴ سانتی متر، کاغذ ۸۰ گرمی، جلد کالینکور .
بها - ۳۰۰ ریال

۲- واژه نامه بندهشن

تألیف مهرداد بهار

چاپ افست . ۱۶ + ۴۲۸ صفحه، قطع ۲۴ × ۱۷ سانتی متر، کاغذ ۱۰۰ گرمی افست
جلد کالینکور .

بها - ۴۰۰ ریال

۳- منظومه درخت آسوریک

متن پهلوی ، آوا نوشت ، ترجمه فارسی ، فهرست واژه ها . تألیف دکتر
ماهیار نوایی .

چاپ افست . ۱۰۰ صفحه ، قطع ۲۴ × ۱۷ سانتی متر، کاغذ ۱۰۰ گرمی افست . جلد
کالینکور

بها - ۱۵۰ ریال

۴- فرهنگ هزارشپای پهلوی

تألیف دکتر محمد جواد مشکور .

۲۵ + ۲۱۴ صفحه ، قطع ۲۴ × ۱۷ سانتی متر ، کاغذ ۱۰۰ گرمی
افست ، جلد کالینکور

بها - ۴۰۰ ریال

کتابهایی که بزودی منتشر می شود

عکس نسخه های خطی :

ترجمه صورالکواکب به خط خواجه نصیرالدین طوسی .

هدایة المتعلمین ، درطب .

علم در ایران :

تنسوخ نامه ابلقانی به تصحیح محمدتقی مدرس رضوی .

فرهنگ های فارسی :

لغت فرس اسدی با مقابله و تصحیح و تعلیقات دکتر صادق کیا .

منابع تاریخ و جغرافیای ایران :

اخبار الطوال ، تألیف ابوحنیفه دینوری ترجمه صادق نشأت .

اسماعیلیان و ناصر خسرو ، تألیف آ. ی . برتلس ترجمه ی . آربن پور

شیرازنامه ، تألیف مودود زرکوب الشیرازی تصحیح اسماعیل واعظ جوادی .

فتوح البلدان ، تألیف امام ابوالحسن بلاذری ترجمه دکتر آذرنوش

ترکستان نامه ، تألیف : و . و . بارتولد ترجمه کریم کشاورز .

فرهنگ عوام :

آداب و رسوم مردم خراسان ، تألیف ابراهیم شکورزاده

زبان و ادبیات فارسی :

تاریخ زبان فارسی ، به قلم دکتر پرویز ناتل خانلری .

داستانهای دل‌انگیز ، نگارش دکتر زهرا خانلری .

فرهنگهای تازی به پارسی :

البلغة ، در لغت عربی به فارسی . تصحیح مجتبی مینوی .

مفاتیح العلوم ، تألیف: ابو عبد الله محمد بن احمد بن یوسف ، کاتب خوارزمی

ترجمه حسین خلدیو جم .

واژه‌نامه‌های پهلوی :

فرهنگ هزوارش های پهلوی ، تألیف دکتر محمد جواد مشکور .

درخت آسوریک ، با شرح و تعلیقات دکتر ماهیار نوایی .

واژه نامه پهلوی و بازند مینوی خرد : تألیف دکتر محمود تفضلی .

آثار بنیاد فرنگ ایران

با تخفیف ۲۰٪ به اختیار کتابفروشان محترم تهران و شهرتانا گذاشته می‌شود

معاملات نقدی است ، حداقل تقاضا از هر کتاب پنج جلد است

نشانی سازمان آثار بنیاد فرنگ ایران

تهران - خیابان حافظ

تلفن ۶۰۸۰۵

صندوق پستی

شماره ۲۲۴۷

